

فهرست

<u>مقدمه</u>	15
<u>سفرنامه</u>	31
<u>استخاره برای حج</u>	32
<u>بدرقه کندگان</u>	33
<u>قریه کرج</u>	34
<u>قریه کردان</u>	35
<u>شریف آباد</u>	36
<u>شاهزاده حسین</u>	37
<u>قشون انگلیس</u>	39
<u>قزوین</u>	40
<u>نهاوند</u>	41
<u>آب گرم</u>	41
<u>قریه آوج</u>	43
<u>قریه رزن</u>	44
<u>همدان</u>	45
<u>مقبره بوعلی سینا</u>	46
<u>سنگ هفت پستان</u>	47
<u>زیارتگاه یهودیان</u>	48
<u>گردنه اسدآباد</u>	51
<u>کنگاور</u>	52
<u>قصبه صحنه</u>	53
<u>بیستون</u>	53
<u>کرمانشاهان</u>	54
<u>کتبیه کوه بیستون</u>	54
<u>داریوش کبیر</u>	55
<u>تذکره مرور</u>	58
<u>جلگه ماهی دشت</u>	59
<u>قریه حسن آباد</u>	60
<u>قریه هارون آباد</u>	60
<u>قریه کرند</u>	61
<u>گردنه طاق کسری</u>	61
<u>طاق کسری</u>	62
<u>سریل ذهاب</u>	62
<u>قصر شیرین</u>	63
<u>داوودخان</u>	64

<u>استاسیون بغداد</u>	66
<u>کاظمین</u>	66
<u>مقبره شیخ کلینی</u>	67
<u>عثمان بن سعید عمروی</u>	67
<u>سامره</u>	69
<u>سرداب مطہر</u>	70
<u>زيارة وداع</u>	72
<u>کاظمین</u>	74
<u>بے سوی کربلا</u>	75
<u>مرقد شیخ مفید</u>	75
<u>سید مرتضی و سید رضی</u>	76
<u>طفلان مسلم</u>	76
<u>کربلا</u>	76
<u>حر بن یزید ریاحی</u>	77
<u>ابن فهد حلی</u>	78
<u>نجف اشرف</u>	78
<u>مسجد کوفہ</u>	80
<u>عید فطر در نجف</u>	81
<u>وادی السلام</u>	82
<u>کربلای معلی</u>	84
<u>علامت بمب در مسجد کوفہ</u>	84
<u>هوایپیمای انگلیسی بر فراز کربلا</u>	85
<u>بغداد</u>	87
<u>سقوط کابینه و ثوق الدوله</u>	88
<u>خان اورتمہ</u>	90
<u>حمله دارها</u>	91
<u>معاینه پزشکی</u>	93
<u>مدفن سلمان</u>	94
<u>ایوان مداریں</u>	95
<u>شهر کوت</u>	97
<u>شهر عمارہ</u>	98
<u>قصبه گرنہ</u>	99
<u>مرگ همراہ</u>	99
<u>شهر عشاں</u>	100
<u>جواز سفر</u>	101
<u>بصره</u>	102
<u>بے سوی جدہ</u>	102
<u>مسجد بصره</u>	104

قبر زبیر بن عوام	105
حمل بار به کشتی	107
حرکت کشتی	109
بوشهر	110
جنازه به دریا انداخته شد	111
مرگ سه نفر دیگر	111
مرگ یک نفر دیگر	112
ساحل کراچی	113
دیدار از باغ وحش	114
تماشای شهر کراچی	115
بنخانه در کراچی	116
حکیم هندی	117
مسافرین کابلی	119
میان خوف و رجاء	119
ظرفیت کشتی پر شد	120
فرصت طلبان	121
شکوه از شیخ عبدالقدیر	122
حاکم انگلیسی	123
ماجرای کشتی همایون	124
مسافران در انتظار	125
حرکت به بمبئی	127
طوفان دریا	130
آرامش بعد از طوفان	131
ورود به بمبئی	131
کشتی نورانی	132
مغول مسجد	133
بازرسی افراد	134
حرکت کشتی نورانی	136
حجاج کابلی	137
امواج دریا	138
دره های آبی و ماهی های عظیم الجثه	140
خبر ناگوار	141
ذکر و رقص!	143
ملح الاشمار	144
عدن	144
عدن قلعه نظامی	145
محاذات یلملم	146
ساحل جده	146

<u>حضرت حوا</u>	148
<u>ورود به مکه</u>	150
<u>عبدالرحمن مطوف</u>	151
<u>زيارة حرم مطهر</u>	152
<u>منی</u>	152
<u>عرفات</u>	153
<u>عيد أضحى</u>	153
<u>شلیک توب</u>	154
<u>رمي جمرات</u>	155
<u>دکان های منی</u>	156
<u>کوچ به مکه</u>	157
<u>احضار پادشاه</u>	158
<u>قبرستان ابوطالب</u>	160
<u>حرکت به مدینه</u>	160
<u>روز عید غدیر</u>	161
<u>اقامه نماز جمعه</u>	162
<u>مدارس مکه</u>	163
<u>میدان بزرگ مکه</u>	164
<u>مسجد تتعیم و قبرستان شهدای فخر</u>	164
<u>پاران شید</u>	165
<u>کوه ابو قبیس</u>	166
<u>ورود به کعبه</u>	167
<u>ذبح گوسفند</u>	169
<u>کتابخانه مسجد الحرام</u>	170
<u>کتاب فروشی های مکه</u>	171
<u>وداع با مکه</u>	172
<u>به طرف مدینه</u>	173
<u>نامنی در حرم</u>	173
<u>حرکت قافله</u>	174
<u>جده</u>	175
<u>زيارة حضرت حوا</u>	177
<u>ذهبان</u>	177
<u>حمله حرامی ها</u>	178
<u>رایغ</u>	179
<u>عزاداری در کاروان</u>	180
<u>روز تاسوعا</u>	181
<u>روز عاشورا</u>	182
<u>ام البئار</u>	183

<u>محله حفا</u>	183
<u>بئر خطیه</u>	185
<u>بئر علی</u>	186
<u>مسجد شجره</u>	187
<u>ورود به مدینه</u>	187
<u>بقیع</u>	188
<u>زيارة حضرت فاطمه(عليها السلام)</u>	189
<u>مجادله با حمله داران</u>	190
<u>شکایت به امیر مدینه</u>	192
<u>روزهای خوش مدینه</u>	194
<u>شهدای احد</u>	195
<u>کتابخانه مدینه</u>	196
<u>ساختمان شهر مدینه</u>	197
<u>باقیع تا صبح باز است</u>	199
<u>تیراندازی و فرار مردم</u>	200
<u>عزاداری در منزل قائم مقام</u>	200
<u>کتابفروشی های مدینه</u>	202
<u>زيارة حضرت عبدالله</u>	203
<u>راه آهن مدینه</u>	204
<u>سدات مدینه</u>	206
<u>زيارة وداع</u>	206
<u>ویژگی های مسجد نبوی</u>	207
<u>صریح مطهر</u>	208
<u>ورود امیر عبدالله به مدینه</u>	210
<u>وداع با حسرت</u>	211
<u>بئر درویش</u>	212
<u>بئر عباس</u>	213
<u>صفراء</u>	214
<u>قبر حضرت ابی ذر</u>	215
<u>مطلوبات حمله داران</u>	216
<u>بدر و حنین</u>	216
<u>بئر سعید</u>	217
<u>پیغمبر</u>	217
<u>کشتی سویسی</u>	217
<u>جهاز همایون</u>	219
<u>جده</u>	220
<u>بیست روز در جده</u>	221
<u>قبر حوا</u>	222

ترجمه کتاب	223
کعبه منوره	228
قرامطه	229
قنات زبیده	231
وضعیت مسجدالحرام و کعبه	233
کشتی شجاع	234
عزادراری در کشتی	235
قریه قمران	236
باب المندب	236
تلف شدن حاجیان	237
گم کردن راه	238
بی عاری عکام ها	239
کراچی	240
سواحل هندوستان	241
ورود به بمبئی	241
تلگراف به تهران	242
مغول محله	243
باغ وحش	243
خبر حمله به رشت	244
کلیسا، مسجد و بتکده	245
میتینگ استقلال طلبان	245
حرکت به طرف بصره	246
معاینه مسافرین	247
شب در کشتی	248
ساحل عشار	248
بقعه «عُزیر» بیغمبر	249
شهر عماره	249
بلده کوت	250
بغداد	250
کاظمین	251
چله زمستان	252
زيارة عسکریین	253
زيارة وداع	253
در کاظمین	254
جنایات انگلیسی ها	255
نجف	256
ورود به کربلا	257
پریشان خیالی	257

زیارت وداع	258
قصر شیرین	258
کرند	259
کرمانشاهان	260
کنگاور	261
اسدآباد	262
برف و باد و بوران	262
همدان	264
کودتا در تهران	265
قریه یل شکسته	266
گرفتاری کالسکه	267
قریه امام زاده	268
پل دیز آباد	269
ساروق	270
قصبه آشتیان	271
طفرود	272
ورود به قم	272
حرکت از قم	273
ولادت حضرت علی (علیه السلام)	274

(۱) در تاریخ لیله چهارشنبه بیست و سوم شهر شعبان المعظّم سنّه ۱۳۳۸، مطابق بیست و پنجم «برج ثور پیچی ۱۲۹۹ شمسی، برای ملاقات به منزل جناب مستطاب شریعتمدار، آقای آقا سید احمد طلاقانی طهرانی» رفتم، مذاکره مسافرت در بین بود، معلوم شد با دو سه نفر عازم سفر «مگه معظّمه» هستند، من هم تقاضای موافقت و همراهی نمودم، با کمال مسافت تلقی و قبول کردند، چون تدارکات سفر را از مرکوب و غیره دیده بودند قرار شد فردا صبح خبر قطعی داده، عزم خود را جزم کنم.

به منزل خود آمد، اتفاقاً حضرت خدایگانی آقای والد - روحی فدah - تشریف آورده بودند، اجازه خواستم مشاوره کردیم فرمودند: از آن

جهت که پنج سال است به واسطه وقوع جنگ بین المللی، طرق (2) مسافرت «مگه» مسدود بوده و خاصةً انقلابات در ممالک منتهی (3) از «عثمانی»، از

1- برج دوم از دوازده برج فلکی، مطابق با ماه اردیبهشت.

2- راه ها.

3- جدا شده.

صفحه

۳۲

«عراق» و «حجاز» و «شامات» هنوز برطرف نشده، نمی توانم رأی موافقی بدهم، لکن از این جهت که سفر «مگه معظمه» کمتر دست می دهد و فعلًا رفیق خوب مهیا و اسباب فراهم است، نمی توانم مانع شوم. پس از چند ساعت صحبت تا نیمه های شب، بالاخره قرار شد کسب دستور از حضرت باری «جلت عظمت» بشود.

استخاره برای حج

لهذا صبح یوم چهارشنبه رفتم در مدرسه خان مروی، خدمت حضرت مستطاب» حجة الاسلام آقای آقا سید محمد تنکابنی» که از مخلسان ایشان و استخاره کردم این آیه آمد: {وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَيَّ اللَّهُ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدْ أَسْتَمْسَكَ بِالْعَرْوَةِ الْوُتْقَىٰ وَإِلَيَّ اللَّهُ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ} (1)، معلوم است آیه مبارکه به قدری مناسب آمد که در حکم امر بود.

بعد به خیال آن که شاید در ظرف دو سه روز نتوانم وسائل حرکت را کاملاً فراهم کنم، به نیت توقف و مسافرت با یک نفر رفیق دیگر که در نظر بود، استخاره دیگری کردم این آیه آمد: {مَا يَنْتَظِرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخْصَمُونَ * فَلَا يَسْتَطِيغُونَ نَوْصِيَّةَ وَلَا إِلَيْ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ} (2)

بنابراین هیچ جای تردید و تأملی باقی نماند، به منزل آمده تفصیل دو استخاره را خدمت آقای والد - روحی فداه - عرض کرده مشغول تدارک شدم، چک هزار روپیه (3) از قرار دو قران و یازده شاهی به حواله

۲۲- لقمان:

2- پس: ۴۹، ۵۰

3- واحد پول پاکستان و هندوستان.

صفحه

۳۳

«بغداد» و قدری لیره عثمانی از قرار سه تومان و نیم خریده في الجمله اثنایه شخصی نیز برای بردن معین کردم.

اما لوازم مشترکی را از هر قبیل، آقایان رفقا مرتب کرده بودند. صبح چهارشنبه به مناسبت انتظار آقای «آقا سید احمد» منزلشان رفته و قول مطمئن دادم و معلوم شد سه نفر رفیق دیگر سفر ما آقایان «آقا میرزا بزرگ لباسچی» و «مشهدی محمدحسن برافقی» و «آقا سید ابوطالب ماهوتچی» می باشند، که جملگی از محترمین به شمار اند.

لیله جمعه برای زیارت وداع «سیدالکریم حضرت عبدالعظیم(علیه السلام)» (و ملاقات آخرین آقایان اخوان والده مکرّمه معظمه، و سایر بستگان به زاویه مقدسه (۱) رفته، عصر جمعه مراجعت به «طهران» کردم زیرا که بنای حرکت به روز شنبه بود.

بدرقه کنندگان

یوم شنبه ۲۶ شهر شعبان مطابق «۲۵ ثور»، صبح زود با آقایان مشایعین، به اداره درشکه خانه رفتیم که در مقابل میدان مشق واقع است، جمعیت و ازدحام زیادی شده بود، زیرا برای هر مسافری یک دسته به مشایعت آمده بودند، مرکوب ما یک دستگاه کالسکه (۲) تجاری بود که از جهتی آن را درشکه هم می توان گفت. در هر حال بزرگ و جادار بود، معذلک چون اسباب و اثاثیه زیاد برداشته بودیم، مجبور شدیم یک دوچرخه هم تا «قزوین» برای حمل اثاثیه باقی مانده کرایه کنیم، من دست

۱- مراد حرم حضرت عبدالعظیم(علیه السلام) (واقع در شهر ری است).

۲- گرفته شده از روسی، یکی از وسائل نقلیه روپوشیده است که دارای چهار چرخ بوده و به وسیله دو اسب یا بیشتر حرکت می کند.

صفحه

۳۴

پدر بزرگوارم را بوسیله خداحافظی کردم، با سایر مشایعین نیز خداحافظی به عمل آمده سوار شدیم و در خارج «طهران» در «امامزاده معصوم»، «آقای موثق الذکرین» و «آقا سید ناصر» تدارک چای دیده بودند، پیاده شده صرف چای شد و با عده ای از مشایعین که انانا و ذکور(۱) تا آنجا آمده بودند، تودیع به عمل آمده مجدداً سوار شده راندیم.

در «قریه مهرآباد» قدری از آن آب که در صافی و عذوبت (۲) و خنکی مشهور است نوشیده، قدری هم همراه بردیم. یک ساعت از ظهر گشته در «قهوه خانه شاه آباد» پیاده شده صرف نهار کردیم و پس از ادای فریضه و صرف چای، چهار ساعت به غروب مانده سوار شده حرکت کردیم.

قریه کرج

مقارن غروب رسیدیم به «کرج»، از «طهران» تا «کرج» هفت فرسخ است و سیل های بهاری امسال، در نقاط عدیده جاده شوسه را خراب کرده، عمله جات (۳) همه جا مشغول تعمیر راه بودند، در طی راه با قدری فاصله از جاده، خانه های اهالی «قریه کلاک» در طرف دست راست نمایان بود، باغات آنها در سمت جنوب جاده واقع است، به محض ورود به «کرج» من به قصد تفرّج (۴) مشغول گردش شدم.

اولاً پل عظیم «کرج» را که از بنای‌های «شاه عباس کبیر» و دارای یک دهانه خیلی فراخ و یک دهانه تنگ تری است تماشا کردم، ثانیاً به نزدیکی

۱- زن و مرد آنان.

2- گوارائی.

3- کارگران.

4- تقویح.

صفحه

۳۵

پل، «کاروان سرای شاه عباس» را که مخربه شده است مشاهده نمودم، بالای تپه صورت قبری با علامت صلیب دیده، مستفسر شدم (۱) گفتند: قبر مهندس روسي است که مباشر شوشه کردن این جاده بود، تاریخ سنگ قبر، سنه ۱۹۱۶ میلادی است. یک نفر روسي با خانمش آنچا قدم می زد به» فرانسه از او پرسش کرد گفت قبر یک نفر «ژنرال روسي» است.

در تواریخ فتوحات اسلام، «کرج» را در ردیف «قزوین» و «همدان» و «ری» «ذکر کرده اند، شاید در قدیم مثل «ساوه» شهر بزرگی بوده است که خراب شده، اما آثار خرابه هیچ ندیدم. فعلاً «کرج» قریه ای بیش نیست، قریب ده دوازده دکان دارد، اداره ژاندارمری و پست خانه نیز در آن جا برقرار است.

از راهدارخانه (۲) یک بلیط برای عبور یک دستگاه به قیمت بیست و سه قران گرفتیم، منزل ما در بالاخانه ای بود دو رو، که شمالاً و جنوباً مشرف به باغات کثیره بود، طراوت هوا و صفاتی منزل و منظره دلکش باغات در دامنه کوه و در جلگه جالب توجه بود، شب پس از ادای فریضه برای نیل به مقصود و سلامتی و قضاء حوائج، متوجه طاهرین شده، حدیث شریف کسae فراثت و ذکر مصیبت به عمل آمد و پس از صرف غذا خوابیدیم.

قریه کردان

یکشنبه ۲۷ شعبان مطابق «۲۶ ژوئن (۳)»، صبح زود نیم ساعت از آفتاب

1- پرسیدم.

2- مکانی در بین راه، که از مسافر عوارض و مالیات می گیرند.

3- ماه دوم سال فلکی.

صفحه

۳۶

گذشته، سوار شده راندیم. هوا در نهایت صفا و طراوت بود، تا مسافت بعیدی تماشای باغات بی شمار، و اراضی مزروعه «کرج» می نمودیم، در «قریه کردان»، اداره راهدارخانه بلیط دستگاه را ممیزی (۱) کردند. دو ساعت به ظهر مانده وارد قصبه «ینگی امام» شدیم، قبل از زیارت «امامزاده هادی» و «امام زاده علی نقی» که در یک بقعه مدفن اند رفتیم، بعد کاروان سرای شاه عباسی را که مخربه شده است تماشا کردیم.

یک قسمت از این کاروان سرا را، یک نفر فرانسوی تعمیر و مهمناخانه کرده است. بازار نوساز قشنگی در «ینگی امام» هست که دارای شانزده باب دکان است، در سفری که چند سال قبل به «همدان» کردم تمام این

دکاکین مفتوح و دائر و دارای همه گونه مایحتاج مسافر و مال التجاره بود. اما بدبختانه فعلا هیچ یک از آنها دایر نیست و تماماً بسته است، علت آن را نفهمیدم. طرف عصر مجدداً سوار شده راندیم، اول شب رسیدیم به «قریه زیاران»، هوا طوفانی بود گرد و خاک زیادی شد، منزل ما هم اتفاقاً در ایوان کاروان سرائی بود، روی هم رفته خوش نگشت.

شريف آباد

دوشنبه ۲۸ شعبان مطابق «۲۷ ثور»، صبح بعد از صرف چای سوار شده راندیم، مقارن ظهر در «شريف آباد» ملکی «سپهسالار» پیاده شده نهار خوردم، بعد قدری گردش و تفریح کردیم. این قریه خیلی مصفا و دارای آب های فراوان، و باغات عدیدهوار ارضی زیادمروعه و چند باب دکان است. طرف عصر مجدداً سوار شده حرکت کردیم، قبل از غروب وارد «قزوین»

۱- کنترل.

صفحه

۳۷

شدیم، شب را مهمان آقا «سید محمد تاجر» که با آقا «سید ابوطالب» رفیق راه ما دوستی و سابقه داشت بودیم. نهار هم در منزل «مشهدی ابراهیم» که از بستگان «مشهدی محمدحسین برافقی» است دعوت شدیم.

شاهزاده حسین

سه شنبه ۲۹ شعبان مطابق «۲۸ ثور»، صبح به زیارت «شاهزاده حسین» فرزند «حضرت امام رضا(علیه السلام)»(که در بقعه خیلی قشنگ در خارج شهر مدفون است رفتم. مقبره شهید ثالث - علیه الرحمه - در صحن «شاهزاده حسین» واقع است، فاتحه تقدیم روح آن بزرگوار نمودیم. هوای «قزوین» قدری خنک تر از «طهران» است. هنوز این جا گل سرخ و نوبرانه خیار و باقلاء و ریواس(۱) به بازار نیامده، با این که در «طهران» ابتدای فراوانی آنها بود. یک قسم ریواس در دکان ها دیده شد، که کوتاهی آن به قدر کنگر(۲) است و آنرا «اشکونج بالا بلند» می گویند.

قزوینی ها برادر زن را زن برادر، و پدر زن را زن پدر می گویند چند بار اتفاق افتاد که معرفی یک نفر شخص را می خواستیم، یکی می گفت: این آقا زن برادر من است یا زن پدر من است، این اصطلاح و لفظ اشکونج بالا بلند، مدتی موضوع شوخی و مزاح ما با رفاقتی قزوینی شده بود.

مدت مديدة در خیابان های طویل شهر، که موسوم به خیابان

۱- گیاهی است دارای ساقه های سفید و ستبر، بلندی اش تا یک متر می رسد، ساقه اش لطیف و آب دار و طعم آن ترش است.

۲- گیاهی است دارای برگهای بریده و خاردار و ساقه های سفید کوتاه که در پختن بعضی خوراکی ها به کار می رود.

صفحه

۳۸

«رشت» و «طهران» و تمام دارایی دکان‌ها و مغازه‌های قشنگی است گردد کردیم، و نیز خیابان «علی قاپو» را که در مقابل عمارت درباری «شاه صفی» است و بسیار عریض و مصنفات تماشا کردیم. قزوین به وفور و زیادی کلاع‌های سیاه معروف است و اتفاقاً آرامگاه (۱) آن‌ها، بالای درخت‌های چنار خیلی بلند خیابان «علی قاپو» است، و صدای آنها دائماً گوش عابرین را کر می‌کند.

وجه تسمیه این خیابان به «علی قاپو»، مقابل بودن آن با سر درب عمارت درباری «شاه صفی» است، قاپ به ترکی به معنی درب است و ترجمه آن باب عالی می‌شود، و «سلطین صفی» محض ابراز شدت ارادت به «حضرت امیر المؤمنین(علیه السلام)»، غالباً بنایی که می‌کردند به نام مبارک آن حضرت مناسب می‌نمودند.

یا آن که «علی قاپو» محرّف و مخفف «علی قاپو» است که ترجمه آن باب عالی می‌شود، و «شاه صفی» به تقلید «سلطین عثمانی»، دربار خود را «علی قاپو» نامیده است. در داخل این عمارت هم گردد مفصلی کردیم، تمام عمارت آن محل دولتی از مالیه (۲) و غیره است اماً به حالت اندراس و خرابی است و تماشاجی را به یاد روزهای می‌اندازد که «ایلچیان (۳)» سلطین «هندوستان» و «هلند» و امیران «ملوک اهل‌النهر» و «افغانستان» و «گرجستان» و «ارمنستان» و غیره، چنانچه «سر رابر» شرلی «در سفرنامه خود شرح داده»، به عتبه بوسي و اظهار انقیاد به این دربار می‌آمدند. حال آثار نکبت و خرابی از در و دیوار آن پیداست،

۱- مراد لانه و استراحت گاه آنهاست.

۲- اداره دارائی.

۳- مأمورانی را می‌گفتند که برای انجام امور دیوانی سفر می‌کردند.

صفحه

۳۹

حوض‌ها همه شکسته و بی‌آب است، علف‌های هرزه و چمن لای نظمی‌ها (۱) و سنگ فرش‌ها روییده، بعضی از عمارت‌ها از زیادی خرابی متزوال و غیر مسکون است، واقعاً انسان از بی اعتباری دنیا حیرت می‌کند.

فشوون انگلیس

عجب‌تر آن که، همین شهر که وقتی در خارج آن هشتاد هزار قشوون ایرانی دفیله (۲) می‌دادند، در مقابل نظر «پادشاه صفی» نمایشات سواری و تیراندازی می‌دادند، حال در خیابان‌های همین شهر اتومبیل‌های حامل «قوشون انگلیس»، که تماماً «هنده» هستند مجال عبور و مرور به مردم نمی‌دهند، و بیرون شهر برای همین تحفه‌های «هندوستان» اردوگاه تشکیل شده، من نمی‌دانم این آدم‌های پوست و استخوانی که زیر آفتاب «هنده» سوخته و سیاه شده اند در ممکن‌کاری خواهند، شاید برای انتقام از عملیات ما که در سنه ۱۱۵۱ هجری در مملکت آن‌ها کرده، یعنی با سی‌چهل هزار قشوون تا «دلهی» پایتخت آن‌ها را فتح و تصرف نمودیم آمده‌اند، یا برای مطالبه خون یکصد و بیست هزار نفر از آن‌ها - چنانچه «جمس فریزر» در سفرنامه خود نوشته و حاضر واقعه بوده - که در روز یکشنبه یازدهم ذی الحجه سنه ۱۱۵۱، توسط دو سه هزار نفر از نظامیان خودمان ریختیم، آمده‌اند. گمان نمی‌کنم به این خیالات باشند اگر این‌ها آنقدر باحس و شرافت طلب بودند، نه آن روزهای می‌دیدند، نه امروز میلیون‌ها از آن‌ها اسیر و مزدور دزدان دریائی می‌شدند.

۱- آجرهای مربع شکلی را گویند که در گذشته زمین را با آن فرش می‌کردند.

۲- رژه و عبور سربازان از مقابل شاه یا دیگر امیران.

صفحه

۴۰

الحاصل همان قدر که ابتدای گردش ما در شهر مفرح (۱) بود، انتهاي آن اسف آور و غم انگيز شد.

قزوین

شهر «قزوین» از شهر هاي قدими است، حصار ي كه فعلا دارد به امر «زبيده «زوجه «هارون الرشيد» در سنه ۱۷۳ بنا شده، و لفظ «قزوين» اتفاقاً در تاريخ آن است، چنانچه لفظ «رشت» در تاريخ بنای آن شهر است، فاصله «قزوين» به «دریاي خزر» خلي كم است، شايد ده دوازده فرسخ بشود، و به همين مناسبت بعضی از علماء صدر اسلام، «دریاي خزر» را «بحيره قزوین» نوشته اند.

بعد از صرف نهار که در منزل «مشهدی ابراهیم» شد، مشغول کم و زیاد کردن اسباب و اثنایه شدیم، یعنی یک مقدار اسباب لازمه به قدری که بتوانیم با کالسکه همراه ببریم کنار گذارده، زیاده از آن را به میزبان خود سپردم که به «طهران» بفرستد، و برای چهار ساعت به غروب مانده، روز سه شنبه سور شده از خیابان «رشت» عبور، و با آقا «سید محمد» و «مشهدی ابراهیم»، که تا دروازه به مشایعت آمده بودند خدا حافظی کرده راندیم.

راهي که مستقيماً به طرف مغرب ممتد است جاده «رشت» است،ولي خط سير ما به جنوب و راه «همدان» است که توسط «روس ها»، ده پانزده سال قبل شوشه شده و خلي محکم ساخته شده است در يك دهی ورود کرده استراحت نموديم.

۱- شادي بخش.

صفحه

۴۱

نهاوند

چهارشنبه سلخ (۱) شعبان مطابق «۲۹ ثور»، طرف صبح سور شده حرکت کردیم، نهار در «قریه نهاوند» صرف شده جای خلي باصفائي بود، از «قزوین» تا «نهاوند» هفت فرسخ و نیم حقيقي است، که معادل سی ميل راه است، چهار ساعت به غروب مانده سور شده راندیم، و تا غروب از دره ها و تنگه هاي پرپیچ و خم «خرقان»، عبور کرده شب به قلعه «عبدالله خان» رسیده منزل کردیم.

امروز طرف صبح هوا خلي لطيف و خنک بود، اما عصر هوا کولاكي و پرگرد و غبار شد، صاحب اين قريه که اسم خود را به روی آن گذارده، پير مرد دل زنده اي است، به دين ما آمد و خلي مهرباني و اظهار انسانيت کرد و مي گفت، اين قريه را خودم آباد کرده و در آن زندگاني مي کنم.

آب گرم

پنجشنبه غرّه (۲) رمضان المبارك مطابق ۳۰ برج ثور، امروز صبح زود سور شده راندیم، از «قرخ بلاع» گذشته در منزل گاه معروف به «آب گرم»، برای تماشا پیاده شدیم، هر چند يك نفر نظامي هندی از استحمام مردم در چشم مانع مي شد، لكن تماشا به عمل آمد.

من از آب های گرم معروف فقط همین چشم را دیده ام، که مابین دو رشته کوه در کنار رودخانه واقع است،
این رودخانه خیلی عریض است،

۱- آخر ماه قمری را سُلخ گویند.

۲- اوّل ماه قمری را گُرّه گویند.

صفحه

۴۲

از طرف یسار (۱) آن، یک قطعه زمین عرضی در آن پیش رفتگی دارد، طول این قطعه زمین قریب ده ذرع است، و عرض آن سه چهار ذرع می شود، ابتدای آن که در وسط رود می رسد قریب پنج ذرع از کف رودخانه ارتفاع دارد، چشم اول آب خیلی سردی دارد که در نهر کوچکی جاری است، تا بررسد به چشم آب گرم که آب آن مثل آب حمام است، پس از امتحان خارج شده و از منتهای قطعه زمین مزبور، سرازیر به رودخانه می شود. این دو آب خیلی متعفن و پر خاصیت، و برای معالجه امراض نافع است. در منتهی الیه این قطعه زمین از تقاطر آب، ستون های مخروطی متصل و منقطع تشکیل شده، که آن را به فرانسه «استالا گمیت» و «استالا گتیت» می گویند.

تفسیرش آن که، آب دارای مواد آهکی و گوگردی و بخاراتی است، که بخارات متصاعد است و به همین جهت هوا را متعفن می کند، و مواد جامده آن در موقع ریختن به پائین رودخانه تحجیر می شود، و در جای هر ریزش، گاهی دو ستون مثل کله قند بزرگی تشکیل می شود، که بالا قاعده آن متصل به آب، و رأس آن به طرف پائین است، و دومی که زیر آن واقع است بالعکس، رأسش به طرف بالا و قاعده اش به کف رودخانه است، و غالباً این دو کله قندها که متقابلاً وضع شده اند به یکدیگر متصل شده، و یک ستون می شوند که بالا و پائین آن کلفت نر، و کمر آن باریک نر است. من در کتب تاریخ طبیعی، ترتیب حدوث و تشکیل این قبیل ستون ها را، با شکل های آن دیده و خوانده بودم، ولی دیدن آن موجب مزید تفکر و تأمل در مکونات و سیر در موجودات است.

۱- چپ.

صفحه

۴۳

قريه آوج

بعد از تماشا مجدداً سور شده نهار را در «قريه آوج» خورديم، منسوبيين به اين قريه را آوجي مي گويند،ولي مردمان بزرگ آوجي، که در كتب تواریخ اسم آنها ذکر شده است، منسوبيين به «آوه» هستند. آوه در قدیم مثل «ساوه»، شهر بزرگی بوده، که پس از معمور شدن «قم» خراب شده است، و فعلاً قريه اي است که نزدیک شهر «قم» است، به عنوان خالصه انتقالی از طرف دولت، واگذار به ورثه مرحوم « حاج میرزا حسين آية الله طهراني» شده است.

«آوج» ما قريه اي است کو هستاني، که تمام اطراف آن جبال و تلال (۱) سبز و خرم و يا قراء معموره است، لطافت آب و هوا و منظره فرج بخش «آوج» را نمي توان شرح داد، از هر طرف که شخص نظر مي اندازد آب و سبزه مي بیند، سبزی چمن زارها و اشجار در روی دامنه ها، متصل به رنگ نيل گون آسمان است . صدای شرشر آب ها، و نغمه جان فزاي مرغان از بالا، ناله هاي شورانگيز آب رودخانه در قعر دره، هوش

از سر می برد. تماشای جستو خیز بلبل ها و سارها و قمری ها از شاخه به شاخه، مجال برگرداندن چشم نمی دهد، و در ضمن استماع ترینمات و نغمات این مرغان فشنگ و لطیف الخلق.

یکوقت می بینی یک طفل دهقانی از آن کنار و گوشه ها می گزند و با آوازهای طبیعی، تصانیفی را که از پدران و اجداد خود شنیده است می خواند. جاده ای را که «روس ها» شوشه کرده اند، مانند مار سفیدی با پیچ و خم زیاد، از میان این زمین های سبز می گزند و بر روی این تل ها و دره ها

۱- کوه ها و تپه ها.

صفحه

۴۴

صعود و نزول می کند. حیف از این منزلگاه زیبا است که خواهی نخواهی باید از آن گذشت و محل توقف در آن نیست.

بعد از صرف نهار و چای و ادای فریضه، با کمال کراحت سوار شده راندیم، بالای قله ها از کنار سبزه های از برف درآمده، و درختان تازه شکوفه کرده عور کردیم، نزدیک دو ساعت به غروب هوا کولاکی شده و باریدن گرفت و خیلی سرد شد، به زحمت از قلل مرتفعه سرازیر شده، مقارن غروب رسیدیم به قریه «ماهینان» که ملکی «آقای حاج یمین نظام»، دوست صمیمی و قدمی من است. «رضاعلی» گماشته ایشان را دیدم مارا در منزل «درویش علی» وارد کرده و در هارا از سرماسته، برای خشک کردن لباس ها آتش کردیم. شب آقای «آقا میرزا محسن خان» فرزند آقای «حاج یمین نظام»، از قریه مسکونی خود «دورنیان» به دیدن آمدند، از ملاقات ایشان خیلی خوشوقت شدم، ابوی ایشان را فردا ان شاء الله در قریه مسکونی خودشان «فارسجین» ملاقات خواهیم کرد.

قریه رزن

جمعه دوم شهر رمضان مطابق «۳۱ ثور»، طرف صبح سوار شده از «ماهینان» حرکت کردیم، پس از طی دو فرسخ مسافت رسیدیم به «قریه رزن»، چون قریه «فارسجین» متصل به «رزن» است پیاده شده گفتیم، مال ها را قرموت (۱) بدھند و خودمان قدم زنان رفتم به «فارسجین»، دیدن «آقای حاج یمین نظام»، خود و پسرانش آقای «علی خان» و «قاسم خان» تازه از خواب بیدار شده و روزه بودند، از تجدید ملاقات یکدیگر خیلی

۱- مخلوط کاه و یونجه و جو که به اسب بدھند.

صفحه

۴۵

خوشوقت شدیم، چای حاضر کردند ما خوردیم و خواستیم خدا حافظی کنیم دیدیم نهار آوردنده، در این چند دقیقه یا منتهی یک ساعت، غذای مرتب و صحیحی طبخ و حاضر کرده بودند، پس از صرف نهار خدا حافظی کردیم. یک پاکت نوشتند به سرایدار خانه خودشان در «همدان» که از ما پذیرایی کند، با اصرار زیاد پاکت را به من دادند و جدا شدیم.

آمدیم به «قریه رزن» مقارن ظهر سوار دستگاه شده راندیم، عصر در «قریه رزن» مال ها را قرموت دادند، ما نماز خواندیم و مجدداً سوار شده غروب به قریه «حاتم آباد» رسیده شب را در آن جا بسر بردیم.

شنبه سوم رمضان مطابق «اول جوزا(۱)»، صبح در حالتی که هوا خیلی سرد شده بود سوار شده حرکت کردیم، در راه «مشهدی محمدحسین» همسفر ما، احوالش به هم خورد و دل درد سختی گرفت که خوف هلاکت داشت، در یک قهوه خانه پیاده شده مدتی به معالجه و پرستاری او پرداختیم، حالش فی الجمله تفاوتی کرد و بهتر شد. مجدداً سوار شده حرکت کردیم مقارن ظهر رسیدیم به «همدان»، «مشهدی عبدالحمید» کالسکه چی چون خودش اهل «همدان» بود، نگذاشت به خانه «حاج یمین نظام» برویم و کالسکه را یکسره برد به منزل خودش، که در کوچه حاجی نزدیک پل پهلوان واقع است، توقف ما در «همدان» از جهت کسالت «مشهدی محمدحسین» سه شب طول کشید، بالأخره با مراقبت طبیب و

۱- سوّمین ماه قمری فلکی مطابق با خردادماه، جوزاء صحیح است.

صفحه

۴۶

پرستاری و محبت آقای «عبدالحمید» و برادر و مادرش بحمد الله خوب شد.

مقبره بوعلی سینا

این دو سه روز در «همدان» گردش های کاملی کردیم، سر مقبره «بوعلی سینا شیخ الرئیس»، و قبر «بوسعید ابوالخیر» رفته فاتحه خواندیم و با درشکه به «سعده» که از بیلاقات متصله به شهر «همدان» است رفته و گردش کردیم، و نیز سر قبر «باباطاهر» که بالای تلی واقع است و قبر «امامزاده حارث بن علی» که پایی همین تل است فاتحه خواندیم، این تل مسلط به تمام شهر و باغات و بیلاقات است، منظرگاه باشکوهی است. بالای تل یک چشمۀ آب است، که در اویش معتقد در «بقعه بابا»، از آن مصرف می کنند و دور آن چشمۀ گل کاری کرده اند.

در «بقعه بابا» دو قبر دیگر هم در یک ضریح هست، که گفتند یکی قبر «قطب الدین حسن» و دیگری قبر «جنت علی شاه» است که هر دو از معاریف عرفا می باشند امام زاده «یحیی بن علی بن ابی طالب(علیه السلام)»(رانیز زیارت کردیم که بقعه اش در داخل شهر است، و نیز به زیارت «شاهزاده حسین بن علی النقی» که در قبرستان بزرگ داخل شهر مدفون است رفتیم، مقبره کهنه و عظیم البنای «استرومردخای» را مشاهده کردیم که زیارتگاه یهودی ها است، در یک زاویه بقعه «شاهزاده حسین» علامت قبر کوچکی است که می گویند سر» شاه سلطان حسین صفوی» در آن جا دفن است، محل دفن را قطعاً نمی دانم. ولی در تواریخ مذکور است که زمان استیلای افغانه به «اصفهان»، «عثمانی ها» نیز به عنوان حمایت از «شاه سلطان حسین»، تمام «ایالات غربی ایران» را اشغال کرده بودند، «محمود افغان»،

صفحه

۴۷

«شاه صفوی» را که تا آن وقت مجبوس داشت مقتول ساخته، سرش را برای «عثمانی ها» فرستاده، و «همدان» در آن موقع در دست «عثمانی ها» بوده است. بنابراین مدفون بودن سر «شاه سلطان حسین» در بقعه «شاه زاده» خیلی قابل قبول است.

«مسجد جامع» را که در وسط شهر است تماشا کردیم، مسجد عظیم البنای خوبی است، «مسجد شاه» هم که در او اخر آبادانی شهر است دیده شد، ای کاش که ندیده بودم زیرا که از بی حسی مسلمان ها خراب شده، و ارمنه آجر ها و مصالح آن را برد و به مصرف ساختن پل رسانیده اند. آثار و علامات مسجد به کلی از بین رفته و مسطح شده است، فقط نزدیک محراب قسمت مرتفعی است، که فعلاً یک کوره گچ پزی شده است، «سنگ شیر» و «سنگ باد» و «سنگ برف»، عبارت از قطعه سنگ های بزرگی است که در نقاط مختلفه

شهر افتاده، و مردم افسانه‌ها و خرافاتی نسبت به هر یک می‌دهند، ظاهراً «ابوالهول‌ها» یا بت‌های ملت «مد» است که پایتخت آن‌ها همین جا به اسم اکباتان بوده.

سنگ هفت پستان

«سنگ هفت پستان» عبارت از قطعه سنگ مسطحی است واقع در زیرزمین، و دارای هفت نقطه بر جسته است، و از آن‌ها آب می‌چکد و تشکیل یک چشمه می‌دهد. من از چند پله پائین رفته، کبریت روشن کرده قطعه سنگ را به خوبی دیدم، اما این‌که می‌گویند شب‌های جمعه آن‌جا چراغ غیبی می‌سوزد جزو اساطیر است.

شهر «همدان» از بلاد خیلی قدیمه است، که در موقع استیلایی عرب بر «ایران» خیلی مهم بوده، و مورخین اسلام آن را زیاد در کتب خود ذکر

صفحه

۴۸

می‌کنند، مردمان بزرگ از علماء و شعراء و غیره‌هم به آن منسوب‌اند، شهر مذبور به جای «اکباتان» قدیم ساخته شده است.

«اکباتان» پایتخت قدیم «سلطان مد (۱)» بوده است که تقریباً دو هزار و هشتصد سال پیش از این، یعنی در قرن هفتم قبل از «میلاد مسیح»، در حدود غرب «ایران» حکومت مستقل و مقنتری داشته، و غالباً با دولت‌های «کلده» و «آشور» و «مصر» چنگیده‌اند. معروف ترین پادشاه آن‌ها «سیاکزار» است و آخرین پادشاه آنها که اسم آن را به خاطر ندارم به دست «داریوش کبیر» یعنی «داراب اکبر» کشته شد، و سلطنت مدی منقرض، و ممالک آن ضمیمه ایران گردید من یقین دارم که تپه بزرگی که فعلاً ارمنه آن‌جا مسکن دارند، و معروف به «کوچه سر قلعه» و «قلعه دارا» «می‌باشد، همان‌تلی است که به قول مورخین و موافق تورات «سیاکزار» به روی آن بنای قصر با شکوهی نمود و در همان قصر، «داریوش» نزول نمود، تپه دیگر نیز که فعلاً معروف به «تل مصلی» است مظنوناً از آثار و بقایای «اکباتان» قدیم است.

زیارتگاه یهودیان

دیگر از آثار «اکباتان» مقبره «استرومردخای» است که فوقاً به آن اشاره شد و امروز زیارتگاه «یهودی‌ها» است و به قول عامه قبر یکی از انبیای «بني اسرائیل» است.

اما تفصیل آن موافق قول مورخین فرنگ، و آنچه تورات با آب و ناب و طول و تفصیل زیاد بیان کرده آن است که، پس از اسارت و تفرق

۱- ماد صحیح است و نام منطقه‌ای از ایران شامل آذربایجان و عراق عجم بوده است.

صفحه

۴۹

«بني اسرائیل» به دست «بخت نصر» پادشاه آشوری، و استیلایی «داریوش بزرگ» پادشاه «ایران» بر تمام ممالک «کلده» و «آشور» و «مصر» و «فلسطین» و «حجاز» و «عراق» و «مد» و غیره‌ا، و مزاوجت (۱) پادشاه مذبور با یک دخترک یهودیه موسوم به «استر»، عموی این دختر موسوم به «مردخای» به خیال افتاد که بهوسیله این مواصلت، اسباب نجات ملت متفرقه یهود را فراهم آورد، لذا سرّاً افکار خود را به برادرزاده خود تزریق می‌کرد و دستوراتی به مشارالیها می‌داد، این دختر هم غالباً در حالت مستی پادشاه، خواهش‌های خود را که مقدمات مقصود عموم بود انجام می‌داد، از قبیل کشتن «همان»

وزیر، و تمام بزرگانی که کینه «ملت یهود» را در دل داشتند، بالآخره از طرف پادشاه اجازه مخصوصی و عودت به «فلسطین» به تمام «ملت یهود» «که در اطراف و اکناف پراکنده بودند داده شد، و حتی مصارف رفتن هم غالباً از خزانه پادشاه داده می شد، و نیز مخارج تعمیر خرابی های «بیت المقدس» هم از طرف پادشاه داده شد، «استر» و «مردخای» هر دو پس از مردن در یک جا دفن شدند و «مردخای» خدمات خود را به «بني اسرائیل»، به روی کتیبه های مقبره نوشت. این است که «اسرائیلیان» امروز هنوز به زیارت قبر نجات دهنده خود می آیند، و آن روز را که اجازه مخصوصی اجاد آن ها به «فلسطین» داده شد عید می گیرند. این است اجمال مسئله ای که تورات آن را در چند صفحه ذکر کرده است.

آثار دیگری نیز از «اکباتان» نوشته اند که من مجال رفتن و دیدن آن را نکردم، در هر حال معلوم نیست «اکباتان» در چه زمان و به چه سببی منهدم شده، و «همدان» در چه تاریخ به جای آن بنا شد، ما فقط اسم آن را از

۱- ازدواج و زناشویی.

صفحه

۵۰

ابتدای فتوحات مسلمین در کتابها می بینیم، و از همان وقت تا به حال یک موقعیت نظامی و استراتژی مهمی را دارا است.

اهمیت فلاحتی آن هم قدیمی است، لیکن از موقعي که راه شوسه «رشت» و «قزوین» را به آنجا امتداد داده اند، یک موقع تجاری پراهمیتی را نیز دارا شده است.

در این ایام عده کثیری از «عیسیویان آشوری»، زن و مرد که از چنگ « Osmanی ها» فرار کرده، و چندی در «بغداد» و جاهای دیگر متواری بودند به این شهر پناهنده شده اند.

همان قدر که «همدان» اطرافش مصفا و چشم انداز آن فرح بخش است، داخلش کثیف و دارای کوچه های تنگ و پرپیچ و خم است، و در تمام خانه های مجاور به رودخانه، بوی عفونت چرم شوئی موجود است، این که گفته اند «همدان» خوش حاشیه و بد متن است گفتاری صدق و عین حقیقت است.

هوای «همدان» نسبت به «طهران» سردتر است و این ایام که برج «جوza (1)» است زراعت ها هنوز سبز است، باقلا درست دانه نبسته، ریواس و اشکونچ، نوبر است، یک قسم کاهوی مخصوص در «همدان» است، که گذشته از نازکی و لطافت فوق العاده اش صورتاً هم شباهتی به کاهو های «طهران» و جاهای دیگر ندارد، خیلی کوتاه قد و پربرگ و سفیدرنگ است، مکرر از آن صرف نمودیم، جای دوستان خالی.

این روز ها در «همدان» در تهیه چراغانی و بستن طاق نصرت جهت ورود «شاه» که از فرنگ می آید هستند، از دوستان آقای «فریدالسلطان

۱- سومین ماه قمری، مطابق با خرداد ماه.

صفحه

۵۱

«همدانی» و آقای «سلطان حسن خان» رئیس نظمیه و آقا «شیخ حسن حضرت عبدالعظیمی امین صلح» و آقای «برهان الواعظین» رئیس محکمه بدایت را ملاقات و دیدن کردم.

سه شنبه ششم رمضان، مطابق «چهارم جوزا»، طرف صبح سوار دستگاه شدم از «همدان» حرکت کردیم، یکی دو فرسخ از کوچه با غ های متصل به شهر و بیلاقات مصفاي آن عبور کرده، محو تماشای آن منظره های باشکوه دلکش بودیم، تا رسیدیم به پای گردنه معروف «اسدآباد»، و مقدار دو فرسخی در دره های پیچ در پیچ رانده، نهار را در قهوه خانه صرف کرده، قریب سه ساعت توقف کردیم، و مال ها را قرموت دادند. مجدداً پنج ساعت به غروب مانده سوار شده رفتیم، تا به اوج قله «گردنه اسدآباد» رسیدیم، و قدری از برف های کنار جاده خورد و همراه برداشتیم، و بعد شروع به نزول از گردنه کرده، از پرتگاه های مخفوف و خطرناک، و سرازیری های پرپیچ و خم، به مقدار سه فرسخ عبور نموده، رسیدیم به یک مقبره که دارای گنبدی است، و گفتد مدفن امامزاده «عبدالله بن موسی بن جعفر» است، پهلوی آن یک درخت کهن سال و یک باب قهوه خانه است.

از اینجا وارد جلگه همواری شده، رسیدیم به محلی که «انگلیسی ها» با «قشون هندی» خودشان اردو زده و مریض خانه دایر کرده اند، از قریه «اسدآباد» که در واقع قصبه معموره ای است گذشته، غروب رسیدیم به قریه «دوزان» و شب را آن جا منزل نمودیم.

ابن قریه دو دانگش از قرار مذکور، متعلق به «فتحعلی خان» و

صفحه

۵۲

باقي اش به ضمیمه قریه «جنت آباد» و چندین قراء مجاور، ملکی فرمان فرما است.

کنگاور

چهارشنبه هفتم رمضان مطابق «پنجم جوزا»، طرف صبح سوار شده و تماماً در جلگه باصفائی عبور کرده، ظهر رسیدیم به «کنگاور». در بین راه «آقا میرزا اسماعیل خان معزز الملک» را، که از «عتبات» مراجعت کرده به «طهران» می رفت دیدیم، قدری ما از اوضاع «عراق عرب» و او از اخبار «طهران» پرسش نمود، خداحافظی کردیم.

نهار در شهر «کنگاور» خورده قدری در بازارها و مساجد گردش کرده و به زیارت «شاهزاده ابراهیم بن شاهزاده عبدالله بن امام زین العابدین» علیه السلام «(رفتیم، در خارج «کنگاور» هم یک «اردوی هندی» مقیم بود.

طرف عصر پس از صرف چای و ادای فریضه، سوار شده راندیم و پس از طی دو فرسخ مسافت، به پای گردنه معروف «بید سرخ» رسیده، شروع به صعود کردیم. به نظر ما این گردنه خیلی کوچک تر و آسان تر از «گردنه اسدآباد» آمد، لکن در موقع نزول به جلگه، مصادف با عده زیادی از اتومبیل های بزرگ «انگلیسی ها» شدیم، که همگی حامل «قشون هندی» بود و خیلی برای عبور دستگاه ما، اسباب زحمت شده بود.

طرف غروب رسیدیم به قصبه «صحنه»، در یک کاروان سرای کثیفی منزل کردیم، امشب باران خیلی زیادی آمد، به همین جهت و به علت بدی منزل، و هجوم کک های بی حد و حساب، تا صبح ناراحت بودیم.

صفحه

۵۳

قصبه صحنه

امروز صبح پنجشنبه هشتم رمضان مطابق «ششم جوزا»، در حالتی که هوا سرد شده بود و باران کمی می‌آمد، سوار شده حرکت کردیم، بعد از ساعتی باران قطع شد و دوباره گرفت، به همین طور تا ظهر گاهی می‌بارید گاهی صاف می‌شد، یک ساعت گوش‌ها صدای غرّش آسمان می‌شنید، ساعتی دیگر استماع نغمات و آوازهای مرغان زمینی را می‌نمود، شخص نمی‌دانست چشم به بالا آنداخته، تماشای شکل چلپای (۱) برف‌ها، یا گردش ابرهای مختلف الشکل، یا قله‌های شامخه (۲) کوه بیستون را بکند، یا آن که در پائین، مزارع سبز، غلات و شالی‌های برنج کاری، و چمن زارهای طبیعی، و آب‌های صاف، و نهرهای بی‌شمار و درختان سبز و خرم، و رودخانه «فره سو» که مثل اژدهای پیچان از هر طرف نمودار است، سیاحت و تماشا کند، شاهد دل ربای طبیعت، در همان حال که کمال قدرت و قهرمانیت و خشونت خود را نمایش می‌داد، با منتهای لطافت و ظرافت و شفقت و آراستگی، عرض وجود می‌نمود و نظرهای مخلوط از لطف و غضب، به عاشقان شیفته و دیوانه خود می‌افکند.

بیستون

باری امروز به ما خیلی خوش گذشت، و فرح و انبساط فوق العاده داشتیم، واقعاً خستگی‌ها و صدمات شب دوشینه فراموش شد، دو قسم مرغ در این مسافت بود دیدیم، که جاهای دیگر ندیده بودیم، به قدر

۱- همچون صلیب.

۲- مؤنث شامخ و به معنی بلند و مرتفع است.

صفحه

۵۴

«للق(۱) «می‌شوند، ولی نه طریقه پروازونه شکل‌ها و رنگ‌های خیلی فشنگ آنها، شباهت به للق دارد، یکی را اهالی «دال «می‌گفتند و دیگری را «اتلان.».

نزدیک ظهر رسیدیم به پای بیستون، هرچه به «عبدالحمید» کالسکه چی گفتیم نگاهدارد، تصویر «داریوش» را تماشا بکنیم، نگاه نداشت و از آنجا گذشت، همین که به خود قریه «بیستون» رسید، من پیاده شدم و گفتم به قدر نیم ساعت می‌روم تماشا و برミ گردم، مجبور شد نگاه دارد و به همراهی آقا «سید ابوطالب»، برگشته کتیبه معروف «داریوش» را، که به خط میخی به روی سنگ نوشته، با تصویر خودش که فرنگی‌ها در کتاب‌های تاریخ، هم ترجمه خطوط مزبوره را نوشته‌اند، و هم شکل آن را از روی عکس‌ها برداشته‌اند، تماشا کردیم.

کرمانشاهان

پس برگشتم به قریه، «عبدالحمید» از اوقات تلخی صبر نکرد نهار بخوریم، فوراً حرکت کرد، دو فرسخ دیگر راند تا قهوه خانه، که نزدیک «کرمانشاهان» - یعنی دو فرسخ تا آن شهر فاصله دارد - رسیده پیاده شدیم، آن جا صرف نهار شد و پس از ادای فریضه، مجدداً سوار شده حرکت کردیم، و برای یک ساعت به غروب مانده، وارد شهر «کرمانشاهان» شده، در خانه که در محله «سر قبر آقا» است منزل، و شب را آنجا بسر بردیم.

کتیبه کوه بیستون

کتیبه کوه «بیستون» که با اصرار و جدیت تمام به تماشایش رفتم، و

باعث اوقات تلخی «عبدالحمید» کالسکه چی شده بود، یکی از آثار بسیار قدیمه ایران است، که تا به حال باقی مانده، و عوامل طبیعت از آفتاب و برف و باران و باد، به آن رخنه ننموده و دست بوالهوسان بشر، به محو آن نکوشیده، و از دلائل عظمت و شرافت قدیمه ما، در نظر ملل خارجه است، مخصوصاً روی کتیبه به جانب مغرب است، یعنی به طرف راهی است که از ازمنه قدیمه، چندین دولت اجنبی، از «روم» و «کلدہ» و «آشور» و «عرب» و «غیره»، از همین راه، هجوم به مملکت ما نموده اند، اما افسوس که آشنازی به این خطوط و صورت ها نداشتند، تا پاس حرمت و شرافت ما را نگاهدارند.

این کتیبه دارای سیزده صورت است، که به زیر پای هریک، اسم او به روی سنگ حجاری شده، به علاوه دور تا دور کتیبه، چندین سطر نوشته شده، و در بالای کتیبه شکل «فرو هر» - مظهر نام روشنائی و بینائی - که بال های خود را از دو طرف گسترده، دیده می شود، سال ها بلکه قرن ها گذشت، و کسی از این خطوط و صورت ها چیزی نمی فهمید، فقط به مناسبت صورت نه نفر آدم های ایستاده، که ردیف یکدیگرند، و دست های آنها به کمر بسته و زنجیر است، عامه می گفتند و هنوز می گویند شکل درویش هائی است که انگشت به ماتحت هم دیگر کرده اند.

داریوش کبیر

اما آن چه «اروپائی ها» فهمیده اند غیر از این خرافات است، و آن چه» مستر رلنسن «قونسول انگلیس، که در خواندن خطوط قدیمه مهارت تامه داشته، و با زحمات بسیار و مخارج گزار، این خطوط را ترجمه کرده، و به دست مستشرقین از علماء داده، مناسبی با این حرف های

مهمل ندارد، موافق عقیده «فرنگی ها» و ترجمه قونسول مزبور، که فارسی آن را «آقا خان کرمانی» در کتاب «آئینه سکندری» نوشته، آن صورت ایستاده، که یک نفر دست و پا بسته به زیر پای او است، «داریوش کبیر» است و دو صورت که پشت سر او است، دو نفر معاون یا وزیر اویند، و نه نفر آدم های مغلول ایستاده، جملگی از پادشاهان ممالک مجاور هستند که «داریوش»، ممالک آن ها را ضبط، و خودشان را اسیر و محبوس نموده، «داریوش کبیر» است که اعراب و ما او را «داراب اکبر» می خوانیم، یک «پادشاه ایران» از سلسله «خامنشی» است، که تمام ممالک واقعه بین «دریای عمان» و «سیبریه» را جنوباً و شمالاً، و بین «سودان» و «بحرالروم» و رود «دانوب» را تا کوه های «هند و گش» غرباً و شرقاً متصرف بوده، و بیش از چهارصد میلیون نفوس، مطیع و منقاد او بوده اند و برای تسخیر مملکت «یونان»، چنان که تمام «مورخین فرنگ» نوشته اند، دو کرور قشون در « Anatooli » و « آسیای صغیر » حاضر نموده.

ترجمه «مستر رولنسن» خیلی مفصل است و من به خاطر ندارم، لیکن خلاصه و مجمل اش آن است، که «داریوش» شرح فتوحات و عقاید دینی و سیاسی خود را، در این کتیبه شرح داده، و به اعقاب خود، دستور سلطنت و ملک داری تعلیم می کند، می گوید من کسی هستم که به یاری «اهورمزدا» (خداآنده) فلان و فلان مملکت را تسخیر نموده، اهالی آن را به درست کاری و راست گوئی و ادار نمودم، پادشاهانی که می بینید، به جرم خُلف قول و دروغ گوئی به زنجیر کشیدم، قشون های عظیم و دلاور من فُلْ جبال و اعماق صحاری، (۱) عالم را درنوردیده، به لطف «اهورمزدا» و

نیروی درستی و دین داری مشرق، تا غرب دنیا را مسخر کردم و چه کردم، و این صورت ها که می بینی کدام «پادشاه» است، و دومی کدام و سومی کدام و هکذا، من دروغ نگفته ام و بی دینان را سرکوب کرده ام، «اهورمزدا» گواه است که این تاریخ را به راستی نوشتیم، و بسیاری از کارهای نیک خود را ننوشتم، تو هم ای کسی که جای من حکمرانی خواهی کرد ظلم مکن، دروغ نگو، دیندار باش، تا خداوند سلطنت تو را باقی بدارد، و فرزندان زیاد به تو بدهد، زنهار به این لوحه که نوشته دست مزنی و آن را محظوظ نکنی، و به آن بی احترامی ننمائی و گرنه بترس که بی احترام شوی و سلامت نمانی، و «اهورمزدا» با تو دشمنی کند الی آخر.

نمی دانم جانشین امروزه «داریوش» از فتح و تسخیر کدام مملکت «فرنگستان» ببرگشته، که این روزها در «همدان» و سایر شهرها برای ورودش چراگانی می کنند و طاق نصرت می بندند، ای افسوس براین مردم که خود و پدران خود را نمی شناسند، و نمی دانند چه می کنند، و برای چه و برای که می کنند، این کتیبه در یک سینه «کوه بیستون» حجاری شده که از افتاد و باران محفوظ، و به قدری بالاست که با نردهان های بلند نمی توان به پای آن رفت، و از این پائین خیلی کوچک به نظر می آید.

یک چشمۀ آب هم از پای کوه جاری است و به بالای آن یک لوحه بزرگی به خط نسخ حجاری شده است، می گویند صورت قباله «شیرین»، محبوبه «پرویز» است. لکن وقفاً نامه قریه و کاروان سرای «بیستون» است، که یکی از «شاهزاده خانم های صفوی» وقف کرده بر زوار «حضرت سیدالشهدا(علیه السلام)». (با یک زحمت مختصری می توان به پای لوحه رفته خط آن را خواند.

در پای «بیستون» قطعه سنگ های حجاری شده که معلوم است

ستون و سرستون بوده، به طور پراکنده دیده می شود، می گویند خرابه های قصری است که «فرهاد» جهت «شیرین» از سنگ ساخته بود، و بعد نیست که راست باشد.

نزدیک چشمۀ آب یک چادر بزرگی زده بودند که قهوه خانه تمیزی، با میز و صندلی بود و به روی تابلو نوشته بود - کafe بیستون - الحاصل شب جمعه را در «کرمانشاهان» بودیم.

تذکره مرور

جمعه نهم رمضان مطابق «هفتم جوزا»، امروز صبح برخاسته به گردش افتادیم، اول من یک تذکره مرور برای مسافرت به «مکه»، از کارگزاری به قیمت پنج تومان و نیم گرفتم، رفاقتی من تذکره از «طهران» گرفته بودند، گفتند باید جواز عبور به «عراق عرب» از «قونسول خانه انگلیس» گرفت، رفتیم و گرفتیم و هر کدام یک تومان دادیم.

امروز تمام شهر «کرمانشاهان» را آینین بسته بودند، و انتظار ورود جانشین «داریوش» و «شاه عباس» و «نادر» را دارند!! طرف غروب «اعلیحضرت همایونی»، در «ارگ دولتی» نزول اجلال فرمود و سایه مرحمت به روی اهل «کرمانشاهان» افکند!! هوای اینجا با «همدان» چندان فرق ندارد، گل سرخ و باقلاء تازه بیازار آمده، سیزیجات «کرمانشاه» در لطفت و سیزی و تمیزی ممتاز است، قدری شوید و باقلا خربده از آن جا همراه بردیم، قدری هم نان روغنی که معروف به خوبی است، خریدیم که در راه صرف شود، از سوء خلق «عبدالحمید» که دو روز است ظاهر نموده بنا بود دیگر با او نزدیم، لیکن باز رفع دلگیری شد و با خود او حرکت خواهیم کرد، شب شنبه در شهر چراگانی و آتش بازی مفصلی برای ورود

اعلیحضرت کردند.

خیلی مایل بودم که به تماشای «طاق بستان» که در دو فرسنگی «کرمانشاهان» «واقع، و نیز از جمله آثار قدمیه «سلطین عجم» است برویم، لیکن اشتغال به گرفتن تذکره و جواز، و اوقات تلخی با «عبدالحمید»، و کمی مدت اقامت، یک روز مجال نداده، ان شاءالله در مراجعت از سفر «مکه» تماشا خواهیم کرد اگر زنده بمانیم، و یک روز دیگر، خود را در مملکت عزیز ببینیم.

جلگه ماهی دشت

شنبه دهم رمضان مطابق «هشتم جوزا» اول آفتاب سوار شده، از کوچه «سر قبر آقا» حرکت کردیم، و پس از عبور از تلال خاکی، و گردنۀ موسوم به «عين الکش» یا «غیلی کش» که املا و وجه تسمیه هیچ یک را نمی دانم، وارد جلگه مصفا و حاصلخیز «ماهی دشت» شدیم، که از هر طرف محدود و محاط به کوه است، نهار را در «قریه ماهی دشت» خوردیم، طرف عصر مجدد سوار شده حرکت کردیم، از پل «ماهی دشت» که گذشتم با چندین اتوبیل بزرگ مهیب الشکل «انگلیس‌ها» مصادف شدیم، اسب‌ها رم کرده کالسکه را برداشته چیزی نمانده بود که به قعر رودخانه پرتاب شویم، اما بحمدالله بخیر گذشت و خطری نرسید، اینجا «عبدالحمید» خیلی مهارت به خرج داد که ممنون اش شدیم.

پس از یک فرسخ مسافت، رسیدیم به گردنۀ دیگری که موسوم به «چار زبر» است، درخت‌های کوچک خودرو، فراوان دیده شد، معلوم است جنگلی در پیش داریم.

بعد از عبور از گردنۀ «چار زبر»، وارد جلگه مصفا دیگری که نیز از هر طرف محدود به کوه است شدیم، وضعیت جغرافیائی «جلگه ماهی دشت»، و این جلگه طوری است که، به عقیده من می‌توان «چاه آرتزین» در آن جا حفر نمود، ولی معلوم نیست با بودن آب فراوان در این جا، حاجتی به حفر این چنین چاه باشد.

قریه حسن آباد

نزدیک غروب رسیدیم به قریه «حسن آباد»، چون در منزل‌ها کک زیادی بود در کنار نهر آبی میان چمن زار نزول نمودیم، ولی باران شروع به آمدن کرد و نگذاشت، مجبور شدیم در قهوه خانه مسقی که اطرافش باز بود پناهنه شویم، معلمک تا صبح کک ها نگذاشتند آرام باشیم، امشب با شوید و باقلائی که هوسانه از «کرمانشاه» خریده بودیم باقلایلوطخ کردیم.

مسافت از «کرمانشاه» تا «ماهی دشت» چهار فرسخ است، و از آن جا تا «حسن آباد» سه فرسخ، در ماهی دشت «حاج میرزا حسین اعتمادالاطبا» را که از «عتبات» مراجعت نموده ملاقات کردیم، از گرمای هوا و ناراحتی آن حدود صحبت ها کردند.

قریه هارون آباد

پیشنه یازدهم رمضان مطابق «نهم جوزا»، صبح زود سوار شده حرکت کردیم، و پس از طی سه فرسخ راه رسیدیم به قریه «هارون آباد»، نهار در آن جا صرف شد. خانه‌های «ماهی دشت» و «هارون آباد» در موقع اشغال «روسها» خراب و ویران شده، حالبه مردمانش تازه می‌خواهند

احداث بعضی منازل بگند.

قریه گرند

بعد از نهار مجدداً سوار شده پس از طی دو فرسخ راه رسیدیم به قریه «فیروزآباد»، و بعد از یک فرسخ دیگر رسیدیم به «خسروآباد»، و بعد از دو فرسخ دیگر وارد قصبه «گرند» شدیم شب را در باقجه به سر بردیم، هواي لطیف و آب جاري و مهتاب داشتیم. طرف غروب و صبح زود گردش مختصری به عمل آمد، باقات بی حساب «گرند» با آب های جاري و درختان سرا پا سبز و پر از شکوفه های رنگارنگ، چشم تماشچی را جلب می کرد.

اهالی ابداً روزه نبودند چون «نصیری مذهب» اند، چند بقעה در قصبه هست که مدفن مشایخ فرقه است، چیزها از این جماعت نقل می شود که برای من به تحقیق نرسیده.

بیرون «گرند» یک اردوی «انگلیس» با «فشوون هندی» ساخلو کرده است، بیش از دو هزار چادر های نو، زده اند. در تمام اردو چراغ برق روشن است، آب از محل دورستی توسط لوله آهنه به محل اردوگاه خود آورده اند، مثل این است که رحل اقامت افکنده و قصد استملاك مملكت ما را دارند!!

گردنه طاق کسری

دوشنبه دوازدهم رمضان مطابق «دهم جوزا»، طرف صبح از «گرند» حرکت کرده رسیدیم به محل معروف به «سرمیل» یا «میگان طاق»، قدری نان خوب برای نهار خریده راندیم، بعد از یک ساعتی وارد گردنے معروف

صفحه

۶۲

به «طاق کسری» شدیم هر چند این گردنه خیلی مرتفع و راه آن خطناک و پرپیچ و خم است لکن همه جا شوسه و مسطح شده است. قسمتی از این راه که سابقًا محل منحصر عبور و مرور، و به «نعل شکن» معروف بوده در کنار جاده شوسه دیده می شود و متروک است.

طاق کسری

«طاق کسری» عبارت از یک ایوان سنگی است، که با قطعه های بزرگ سنگی ساخته شده، بالای ایوان، شبیه کتیبه ای است که مسلمًا خطوطی به روی آن حجاری شده بود ولی فعلاً در اثر عوامل طبیعت محو شده است. از تاریخ این ایوان من هیچ اطلاعی ندارم، در هر حال نصب کردن چنین قطعه سنگ های عظیمه، به روی یکدیگر در این قله کوه، مایه تعجب ما و دلیل بلند همتی سابقین ما است. گردنه که تمام شد ظهر بود رسیدیم به جلگه، در آن جا آبادانی نبود زیر چادر پُست ژاندارم ها نزول، و صرف نهار کردیم. بعد مجدداً سوار شده حرکت کردیم، سه ساعت به غروب مانده رسیدیم به محل معروف به «سرپل».

سرپل ذهاب

امشب این جا خواهیم ماند، منزل در ایوان قهوه خانه که در کنار رودخانه «زاب» بنا شده است اختیار کردیم. منظره امواج مهیب، و جریان مارپیچ رود و صافی بی اندازه آب با ماهی هائی که گاهگاه از آن به هوا می جستند بی تماشا نبود.

از «طهران» که بیرون آمدیم تا این جا سرد بود، بعضی نقاط تازه باقلاء و گل سرخ به بازار آمده بود و اغلب جاهای هوا درست سرد بود، و

صفحه

زراعت های سیز و خرم داشت بلکه در «ماهنيان» شب آتش کردیم در «آوج» برف بارید در گردن «بید سرخ» و «اسدآباد» از کنار برف ها راه می رفتیم، لکن اینجا که «سرپل ذهاب» است به کلی ورق برگشته، هوا درست گرم است زراعت های جو را مشغول درو کردن هستند، خیار و کدو فراوان است، معلوم است که به هوای گرم «عربستان» نزدیک شده ایم، و باید با آب های خنک و هوای لطیف و کوه های سیز و خرم مملکت خودمان کم کم وداع کنیم.

قصر شیرین

سه شنبه سیزدهم رمضان مطابق «بازدهم جوزا»، صبح زود از «سرپل» حرکت کردیم، هرچه پیش می رفتیم هوا گرم تر می شد راههای پست و بلند کو هستانی مبدل به جاده هموار خاکی شد، گرد و غبار اذیت می کرد. کم رسیدیم به نزدیکی های «قصر شیرین» اما آن جا نر فتیم زیرا دیروز بعضی از مسافرین که مراجعت به «ایران» می کردند گفتند، هر شبی یک قطار ماشین بیشتر نمی رود به «بغداد»، و هر کس ظهر در «قره تو» نباشد با بليط آن شب نمی تواند برود، چون که اثنیه و اسباب را حتماً تفتیش و معاینه می کنند.

لهذا از ترس این که مبادا در «قصر شیرین» معطل شده و دیر به «قره تو» برسیم، یک سره برخلاف معمول رفتیم به «قره تو»، که مبدع خط آهن و اسم قریه ای است متعلق به «ایران»، اما معلوم شد که ماشین تا اینجا نمی آید و ایستگاه آن جلوتر است، به قدر یک ثلث فرسخ دیگر، از کنار خط آهن با دستگاه رفته رسیدیم به استانیون «تبروق» که نیز اسم قریه ای است، و تا استانیون قریب نیم فرسخ فاصله دارد. لدی الورود

صفحه

حساب مشهدی «عبدالحمید» را تفریق کرده، تتمه کرایه کالسکه را دادیم و چند پاکت و صورت تلگراف که شب نوشته بودیم به او دادیم، که در «قصر شیرین» «ارسال و مخابرہ نماید، پس از خدا حافظی با او، اسباب ها را در یک محوطه بزرگی ریختیم که دور تا دور آن سیم کشیده اند، و محل تفتیشات گمرکی است، قریب یک ساعت زیر آفتاب سوزان معطل شدیم، بعد از آن که اسباب ها را معاینه کردند مرخص شدیم.

اما محل سایه نبود که بنشینیم و صرف نهار کنیم، دو سه چادر در آنجا زده اند که محل انتظار مسافر است، آن چادرها هم معلوم شد متعلق به اشخاص متفرقه است، و از هر مسافری شبی دو آنه می گیرند، اینجا در واقع یک صحرایی بی آب و علفی است و از لوازم «استانیون» هیچ موجود نیست، در زیر چادر هم که رفتیم جا نبود، یک عده یازده نفره مسافرین از دو شب سه شب قبل آنجا بودند، هر قسم بود پهلوی آنها برگزار کردیم. امروز از صبح تا غروب از حیث گرما و خستگی و ناراحتی سخت گذراندیم، بدتر از همه آن که گفتند: ماشین امشب مخصوص عسکر است و مسافر نمی برد. اوقات ما صد درجه تلخ تر شد، بالآخره بوسیله سفارش نامه «سفارت انگلیس» که همراه داشتیم، و به همراهی «میرزا داود هندی» بليط فروش، امشب را به قیمت هر نفری هشت روپیه گرفته آسوده شدیم.

داودخان

این «داودخان» یک جوان هفده، هجده ساله هندی است، و با وجود رنگ سیزه مایل به سیاهش، به قدری مقبول و مليح و خنده رو است و زبان فارسی را به قدری شیرین و خوشمزه و با ادا و اصول حرف می زند، که

صفحه

انسان را مثل مغناطیس جذب می کند چند دفعه نزد او رفتیم او هم پیش ما آمد و خیلی مهربانی و محبت کرد، و واقعاً از ملاقات او رفع کسالت و خستگی و ملالت امروز ما شد.

از امروز دیگر معاملات ما با «آن» و «روپیه» است آنه شانزده یک روپیه است، و روپیه موافق نرخ امروزه دو قران و نیم است، تفاوت کلی هم می کند، روپیه نقره به قدر دو قرانی ما است. و اسکناس های پنج روپیه و ده روپیه و صد روپیه و بالاتر هم هست که به روی آنها به خط انگلیسی نوشته شده است) نوشه هندي).

ماشین برای یک ساعت از شب گذشته از «بغداد» آمد، اسباب های ما را هم کشیدند، زائد برسه من را که حق هر مسافري قرار داده اند و مجاني است، از قرار هر منی یک روپیه کرايه می گيرند. دو ساعت از شب گذشته بود که سوار شدیم، واگن های نیمکت دار را به قشنون داده، جای ما در یک واگون بارکشی است، یعنی نیمکت و صندلی ندارد باید فرش پهن کرد و نشست، در و دیوار و سقف همه از آهن است باید ممنون بود که مسافر را روز نمی برند، و گرنه انسان از گرما می پزد.

ماشین حرکت کرد خیلی صدا می کرد و چندان تند نمی رفت، شب مهتابی بود اطراف را تماشا می کردیم، گاهگاه ترن می ایستاد زیرا بین جاده چندین استاسیون (۱) است، چند نفر «طهرانی» دیگر هم در اطاق ما بودند خیلی صحبت و مزاح کردیم، در تاریکی شب چای مهیا نمودند به ما هم تعارف کردند کورکورانه خوردیم، خیلی مزه کرد. شام هم به همین طورها صرف شد، نصفه های شب خوابمان برد.

۱- ایستگاه، توقف گاه.

صفحه

۶۶

استاسیون بغداد

چهارشنبه چهاردهم رمضان مطابق «دوازدهم جوزا»، صبح از خواب بیدار شدیم ماشین آهسته می رفت، در یک استاسیون توقف کرد نماز خوانده باز سوار شدیم، دو سه ساعت از روز گذشته وارد استاسیون «بغداد» شدیم که در «بغداد نو»، و طرف بقعه «شیخ عبدالقدیر» است، در گاراژ ماشین، اسباب ها را تقتیش گمرگی کردند، چند نفر حمال اسباب ها را برداشت به طرف «بغداد کنه» یا «کرخ»، که مرکز خط آهن و اگون «بغداد» به «کاظمین» آن جا است بردند، در این بین «آقا شیخ حسن» نامی خیلی اظهار خدمت جهت حمل اسباب و راهنمایی می کرد، مثل این که ما را می شناسد و کمال خصوصیت دارد.

کاظمین

قربیب یک ساعت به ظهر رسیدیم پای واگون، اسباب ها را در بارکش گذاشتند، «شیخ حسن» مراقب آن گردید. خودمان سوار واگون و پس از نیم ساعتی در «کاظمین» پیاده شدیم شیخ حسن، حمال گرفت ما و اثنایه را وارد خانه «شیخ عبدالکریم» نامی کرد که از خدام «کاظمین» علیهم السلام «(است، ما را به صاحب خانه سپرد و رفت، معلوم شد شغل او همین است که زوار را راهنمایی می کند، ضمناً از خادمی که زوار را به او می سپارد یا صاحب خانه که زوار را آنجا وارد می کند حقی می گیرد، و نیز معلوم شد مشارالیه، همشیره زاده «سید عزیز الله» خادم «عسکریین» است و با او هم بند و بستی دارد.

ضمناً تکلیف ما برای ورود به «سامره» هم معلوم شد، از قبیل «شیخ حسن» چند نفر دیگر هم هستند، واقعاً خیلی به درد زواری که غریب

صفحه

۶۷

هستند و کسی را نمی شناسند می خورند، نهار را در خانه خوردیم «شیخ عبدالکریم» برای حمام رفت و برگشتن و نشرف به حرم مطهر کمال همراهی و حسن خدمت به جای آورد، اذن دخول و زیارت هم با حالت

مخصوص که داشتیم، خواستیم خودمان بخوانیم نگذاشت، گفت هر چند شما صحیح تر می خوانید، ولی دفعه اول حق من است بعدها خود دانید.

امروز گرچه از حیث گرما و حرکت و خستگی کسل شده بودیم، لکن لذائذ عتبه بوسی «حضرت موسی بن جعفر» و «حضرت امام محمد تقی(علیهم السلام)» آنرا جبران نمود، شب پس از تشریف ثانوی به حرم مطهر، منزل آمدیم و پس از صرف شام روی پشت بام خوابیدیم.

مقبره شیخ کلینی

پنجمین به پانزدهم رمضان مطابق «سیزدهم جوزا»، صبح بعد از زیارت با واگون به «بغداد» رفتیم، در کنار جسر به زیارت «شیخ کلینی - اعلی‌الله مقامه» - «رفتیم که در مسجد معروف به مسجد «داود پاشا» مدفون است، و بقعه علیحده در زاویه مسجد دارد، در بشسته بود باز کردند زیارت کردیم، هر چند مرقد و بقعه اش مخروبه و ناتمیز است، لکن باید ممنون بود که با عدم مواظبت اهل تشیع به حفظ این قبیل مقابر، و با بودن آن در شهری مثل «بغداد» و مرکز اهل سنت، به کلی از بین نرفته است. مشاهد «نواب اربعه امام عصر(علیه السلام)» (هم در «بغداد» است، لیکن مجال زیارت همه نشد.

عثمان بن سعید عمروی

فقط با تجسس زیاد مرقد «عثمان بن سعید عمروی» نایب اول را

صفحه

۶۸

پیدا کردیم که در محله معروف به «تلخانه»، در خیابان سرایه واقع است. از قراری که خادمش نقل می‌کرد، صحن بزرگی داشته که به تدریج از آن گرفته مغازه‌ها و دکاکین ساخته‌اند، نزدیک ظهر به «کاظمین» مراجعت کردیم. چون خیال داشتیم شب جمعه به زیارت «عسکریین» مشرف شویم «شیخ حسن» آمد و ترتیب کار را داد، اسباب هرچه داشتیم منزل «شیخ عبدالکریم» گذاشته به او سپردهم، خودمان مجرداً اول غرب به همراهی «شیخ حسن» رفتیم به استاسیون ماشین خط «سامره» که یک میدان اسب از «کاظمین» دور است، جمعی از «زوار طهرانی» هم آن جا بودند، به انتظار رسیدن ماشین مدتی با آنها صحبت می‌کردیم.

مهتاب هم عالم را گرفته بود، آسمان در کمال صافی و شفافی و ستاره‌ها در نهایت تشعشع و تجلی بودند، واقعاً تماشای این موجودات علوی و مخلوقات نورانی، انسان را از خود بی خود می‌کرد، و به سیر در لطائف صنایع الهیه و ادار می‌نمود، این که «سینبوس» فرانسوی می‌نویسد:

یکی از جهات عده و علل نامه ستاره پرستی و ماه پرستی «کلدانیان» و «آشوریان» همانا هوای صاف و آسمان شفاف مملکت بین النهرين بوده، که بر درخشندگی و نورانیت کواكب و نجوم می‌افزوهد، کلامی صدق و گفتاری بر حق است. به علاوه نگاه می‌کنیم در تواریخ می‌بینیم، هر ملتی دارای یک خصایص ممتازه بوده، و یا در یک رشته از علوم بر سایر ملل، پیش قدم و سبقت داشته، مثلاً «يونانیان» در حکمت، «مصریان» در ریاضیات و «چینیان» در صنایع و هکذا، اما این ملت «کلده» کسانی هستند که قبل از تمام ملل، حرکات ماه و سایر کواكب را منظماً به دست آورده‌اند، بروج دوازده گانه برای سیر شمس و قمر معین کردند، خطوط معدل النهار در آسمان فرض کردند، شبانه روز را به بیست و چهار

صفحه

۶۹

ساعت قسمت کردند، ایام را به سال و ماه و هفته تقسیم نمودند، و بالجمله تأسیس دو علم هیئت و نجوم را کردند، و در آن کتاب‌ها، تألیف و تصنیف نمودند، نه اشتغال آن ملت

به این دو علم، و نه ستاره پرستی آنها اختیاری نبوده وضعیت محیط، آن ها را به این راه ها سوق داده، و محرك آنها همین اجسام نورانی لطیفه فلکی بوده، که یک ملت ساده قدیمی را چندین قرن شیفته و فریفته و دیوانه خود نموده بوده است.

الحاصل ماشین ساعت پنج از شب گذشته از «بغداد» رسید سوار شدیم». طهرانی ها» همگی در یک واگون رفتیم، بليط تا «سامره» از قرار هر نفری چهار روپیه و پنج آنه گرفته شد، اين ماشین که سابقاً توسيط «آلمان ها» دایر شده، از حیث تمیزی و استحکام و سرعت سیر، هیچ ربطی به ماشین خط «قره تو «به «بغداد» ندارد پس از یک ساعت خوابیدیم.

سامره

جمعه شانزدهم شهر رمضان مطابق «چهاردهم جوزا»، طرف سحر ماشین به ايستگاه «سامره» رسید، پياده شدیم و تا کنار «شط دجله»، که تقریباً ربع فرسخ است با عربانه رفته، نماز صبح را در کنار «شط» خواندیم، برای عبور به آن طرف «شط»، سابقاً اینجا جسری بوده است که بر چیده اند.

فعلاً یک نقاله دایر است، و آن عبارت از سه طرّاده (۱) نیم بیضی شکل است، پهلوی یکدیگر گذاشته و روی آنها را به وسیله تخته کوبی مسطح کرده اند، در یک طرف آنها به سر هر طرّاده، یک حلقه ای است که یک سیم کلفت بافته آهني، از میان آنها می گذرد، دو طرف این سیم در دو جانب

1- در لغت به معنی رزمنا و، کشتی و یا قایق تندرو آمده، لیکن با توضیحات بعدی مؤلف معلوم می شود
چگونه قایقی بوده است.

صفحه

٧٠

شط است، به زمین بسته است. برای حرکت دادن آن به خط سیرش که عرض شط است، دو نفر به روی آن می ایستند و پشت به جانب مقصد، دستها را محکم به سیم گرفته، و با پاها نقاله را فشار به روی آب می دهند و حرکت می کند، و از هر نفری برای عبور یک آنه می گیرند، و این اسباب در کنترات چند نفر است، که مالیات مهمی به دولت می دهدن. سوار شدیم و نقاله حرکت کرد، اما نزدیک بود به ساحل دیگر برسیم، که یک نفر صاحب منصب «انگلیسی» فریاد کرد نقاله را برگرداند!! اسباب برگشت معلوم شد، می خواستند نظامی های خود را با آن حرکت بدهن و با احتیاج آنها صاحب نقاله حق نداشته است مسافر عبور بدهد.

سرداب مُطهر

با نهایت اوقات تلخی سوار قایق شده، در ساحل پسارت» (۱)شط« پیاده شده، از سرپالائی ساحل صعود کرده، به شهر ورود نمودیم. «شیخ حسن» معهود که همه جا همراه بود، ما را به منزل خالویش «سید عزیز الله» برد و بحمد الله تعالى به زیارت «حضرت امام علی النقی» و «حضرت امام حسن عسکری(علیهم السلام)» (و جناب «حکیمه خاتون» و «نرجس خاتون» موفق شدیم، خداوند به جمیع شیعیان و آرزومندان نصیب فرماید. و نیز به زیارت «حضرت صاحب العصر والزمان» - عجل الله تعالی فرجه - در سرداب مطهر مشرف شدیم. در صُفَّه مقدس هم زیارت و ادعیه وارد را خوانده، دوستان و اقربا را به دعای خیر یاد کردیم.

این سرداب مطهر هر چند در این زمان، درب علیحده و صحن

جداگانه دارد، لیکن آنچه از اخبار و تواریخ مستقاد می شود آن است که، درب سردارب قدیماً در طرف شمالی حرم عسکریین باز می شده، یعنی در خانه مسکونی «حضرت امام علی النقی» علیه السلام «(که جزء حرم مطهر شده، و قسمت شمالی آن است. گو dalle که به شکل چاه تا چند سال پیش در گوشه صفة مقدس بوده، و خادم ها آن را چاه غیبت «صاحب الزمان» معرفی می کردند، و از زوار پول می گرفتند، به حکم علمای شیعه امروز پر شده است، و روی آن صاف و کاشی فرش است. یک باب درب منبت کاری خیلی قشنگ قدیمی، جلو صفة مقدس نصب است، که دور تا دور آن کتبه ای با خط بسیار خوب در چوب کنده شده است و تاریخ آن ششصد و شش هجری، یعنی پنجاه سال قبل از انقلاب خلافت «عباسیان» به دست «هلاکوخان» است، همان قدر که منبت کاری و قشنگی ساختمان این درب قابل تماشا و تحسین است، همان اندازه استحکام چوب آن مایه تعجب می باشد، زیرا که پس از هفتاد سال، در زیر زمین منصوب بودن، و مورد دستمالی و بوسیدن ملیون ها نفوس بودن، هنوز عیبی نکرده است، نه شکسته و نه پوسیده شده است.

باری بعد از درک زیارت کامله به منزل رفقیم، نهار مفصلی «سید عزیز الله» تدارک دیده بود.

طرف عصر مجدداً به زیارت، و قدری گردش مشغول شدیم، و منزل آقایان «آقا میرزا محمد» و «شیخ آقا بزرگ طهرانی»، به واسطه سابقه و آشنائی و دوستی آقای «آقا سید احمد» رفقیم، امروز این دو نفر تها علمای شیعه در «سامره» «هستند و در واقع ریاست روحانی با آنها است، و خیلی مراقبت دارند که خدمه انتظامات و تنظیف و روشنایی حرم مطهر، تخلف نکنند خداوند آنها را مؤید و موفق بدارد.

شب را هم «سید عزیز الله» تهیه شام مفصلی کرده بود، صرف شد و خوابیدیم. هوای «سامره» خیلی خنک تر از هوای «کاظمین» بود محتاج به رفتن پشت بام نشدیم روز و شب خوش گذرانیدیم.

زیارت وداع

شبیه هدفهم رمضان مطابق «بانزدهم حوزا».

شب گذشته مذکور شد، که فردا دو ساعت به ظهر، ماشین از «موصل» برمهی گردد که به «بغداد» برود، لهذا امروز صبح به زیارت وداع رفقیم، کتبه درب صفة مقدس را چون تاریخی بود به همراهی سید خادمی خوانده و نوشتم، این است عین عبارات آن که نقل می شود:

بسم الله الرحمن الرحيم

إن الله غفور شكور ، هذا ما أمر بعمله سيدنا و مولانا ، الإمام المفترض الطاعة على جميع الأنام ، أبو العباس أحمد الناصر لدين الله ، أمير المؤمنين و خليفة رب العالمين ، الذي صريق البلاد إحسانه و عدله ، و عمر العباد ببره و فضله ، قرن الله أوامر الشريفة ، باستمرار النجح و النشر ، و ظاهره بالتأييد والنصر ، و جعل لأيامه المخلدة حداً لا يکو جواده ، و للوائه المجددة سعداً لا يխبو زناه ، في عزّ تخضع له الأقدار ، فقطعته عواصيه ، و ملك تخشع له الملوك ، فتملكه نواصيه ، بتولي الملوك (١) سعد بن الحسين بن سعد الموسوي ، الذي يرجو الحياة في أيامه المخلدة ، ويتمني إتفاق بقية عمره في الدعاء

1- در متن الملوك آمده ولی صحیح الملک است.

دولته المؤیدة، استجاب الله أدعیته، وبلغه في أيامه الشريفة أمنيته، من سنة ست و ستمائة الهلاليه، و حسينا الله و نعم الوکيل، و صلی الله علی سیدنا محمد خاتم النبیین و آلہ الطاھرین و عترتہ و سلم تسليماً.

خط کتیبه مزبوره کوفی نیست، به سهولت خط نسخ امروز ما هم خوانده نمی شود، نمی دانم پیش استادان خط چه اسمی دارد.

بعد از مراجعت از حرم مطهر، به خانه برگشته به پای نقاله شطرفتیم، و پس از عبور از شط، با عربانه رفتیم به پای ایستگاه خط آهن و تا غروب ماشین نرسید، شدت گرمای هوا، نبودن محل مسقف، وزیدن بادهای موسمی، گرد و غبار زیاد، اسباب رحمت و فرسودگی شد.

در این ایستگاه یک دستگاه آب انبار قابل تعریف بود، و آن عبارت است از یک مخزن بزرگ آهني، که به روی چهار پایه آهني منصوب است، ارتفاع پایه ها ده ذرع می شود، یک دستگاه تلمبه اتشی که مکینه می گویند، به توسط شیری که روی یک استوانه قشنگ آهني است، و یک ذرع از زمین ارتفاع دارد، مسافرین شیر را باز می کنند و به قدر حاجت آب صاف خوب برومی دارند، نمی دانم این که ایستگاه ماشین را چه در «سامره» چه در «کاظمین» و چه در «بغداد» میان صحرا و دور از آبادی قرار داده اند چیست؟

باری نماز مغرب را خواندیم، شام را هم خوردیم، باز ماشین نیامد. جمعیت زوار هم زیاد شده بود، هر دسته در یک گوش و کناری بساط خود را انداختند که بخوابند، غلتان چند نفر عرب فریاد زدند، که این جا نخوابید حرامی (ذد) شما را اذیت خواهد کرد، مردم به وحشت افتدند،

نزدیک هم جمع شدند پیش رئیس استاسیون رفتیم، گفت ترس نکنید اما مواطن خود باشید، بالجمله وحشت دستبرد حرامی خواب را تا صبح بر مردم حرام کرد.

کاظمین

یکشنبه هجدهم رمضان مطابق شانزدهم جوزا.

امروز سه ساعت به ظهر مانده، یعنی درست پس از یک شبانه روز معطلي، ماشین از «تکریت» و «موصل» آمد، بليط گرفته سوار شدیم، و در حال حرکت به چند استاسیون دیگر برخوردیم، اولي موسوم به «اصطبلاط»، ثانوي... «استاسیون بلد» که نام قصبه اي است و منسوبيان آن را «بلدانی» می گويند، و آن جا بقعه اي نمایان بود که گفتند مرقد «امام زاده سید محمد بن امام علی النقی(علیه السلام)» (است و زیارتگاه اهالی اطراف است، سوم «استاسیون سومیته»، اسامي استاسیون ها را به روی تابلو هائي به خط انگلیسي فقط نوشته اند، لااقل پهلوی آن ممکن بود به خط عربي هم بنویسند ولی چه باید کرد، حکومت با اجنبي است!

به عکس ماشین «قره تو»، این ماشین خيلي سریع السیر است، مسافت هشتاد و شش میل راه را، که بیست و یک فرسخ ما می شود، در ظرف چهار ساعت طی کرد، و برای یک ساعت از ظهر گذشت، در ایستگاه «کاظمین» پیاده شدیم، هوا بشدت گرم بود، فاصله بین ایستگاه تا شهر را پیاده رفتیم، مرکوب و مرکبی حاضر نبود، دیروز و دیشب و امروز رحمت و مشقت زیادي تحمل کردیم، لکن بحمد الله تعالى شب را که شب نوزدهم و لیله احیاء است، در بیابان نمانده در حرم «کاظمین) علیه السلام» (مشرف و موفق بودیم.

به سوی کربلا

امروز صبح دوشنبه نوزدهم رمضان مطابق «هدهم جوزا»، به خیال تشرف به «کربلاي معلی»، در تجسس اتومبیل برآمدیم، زیرا که هم زودتر می‌رود، و هم بلیط عربانه ها را به کلی پیش فروش کرده اند، بعد از تفحص زیاد، دو دستگاه اتومبیل به قیمت نفری پانزده روپیه گرفتیم، و قرار شد عصر با دسته «عمو قلی تقی» بلورفروش حرکت کنیم، من برای وصول برات بانک به «بغداد» رفتم، در بین جاده «کاظمین» به «بغداد» مسجدی برپاست، و معروف است که در آنجا «حضرت امیر مؤمنان(علیه السلام)» (رذالشمس ۱) فرموده، چون سوار واگن بودم نتوانستم آنجا بروم ان شاء الله وقت دیگری باید پیاده یا سوار مال، رفت و دید.

مرقد شیخ مفید

طرف عصر معلوم شد که اتومبیل حاضر نشده است، و امشب را باید «کاظمین» بمانیم، اوقات تلخی با تشرف به حرم «کاظمین(علیهم السلام)» (رفع و جبران شد، مرقد «شیخ مفید» علیه الرحمه را که پائین پای مبارک در رواق است زیارت کردیم، یک قطعه پنجره برنجی خیلی قشنگی جلو صندوق قبر منصوب است، بالای پنجره این اشعار که معروف است پس از فوت شیخ، از ناحیه مقدسه امام زمان(علیه السلام) (صادر و استماع شده، مكتوب است:

لا صوت الناعي بفقدك إله *** يوم علي آل الرسول عظيم

إن كنت قد غيبت في جدت الثري *** فالعدلُ و التوحيد فيه مقيم

و القائم المهدي يفرح كلما *** ثأيت عليك من الدروس علوم

1- به هنگام غروب آفتاب خطاب به خورشید فرمود بازگرد، و خورشید دیرتر غروب کرد.

صفحه

سید مرتضی و سید رضی

قبر «شیخ جعفر کبیر»، استاد «مفید» هم، متصل به قبر «مفید علیه الرحمه» است، در دو مقبره «سید مرتضی» و «سید رضی» - اعلی الله مقامها - که در بازار واقع اند، رفته فاتحه خواندیم.

طفلان مسلم

سه شنبه بیستم رمضان مطابق «هدهم جوزا»، صبح خبر رسید که اتومبیل آمده است، رفتیم دیدیم دو نفر مسافر گرفته، من و آقای «آقا سید احمد» هم سوار شدیم، رفقا گفتند شما بروید ما هم بعداً خواهیم رسید، سه ساعت و نیم به ظهر داشتیم اتومبیل حرکت کرد، به قدر دو ساعت طول کشید که صرف رفتن «طفلان مسلم(علیه السلام)» (و برگشتن با الاغ شد، زیرا که اتومبیل چی گفت آنجا راه من نیست، شما بروید من آن طرف «جسر مسیب» منتظرم، در طفلان حال خوش دست داد آقای «سید احمد» روضه سوزناک و مناسبی خواندند، آن طرف جسر که رسیدیم ظهر گذشته بود، شوfer او قاتش از دیر آمدن ما تلخ بود، اجازه نهار خوردن هم نداد سوار شدیم، اتومبیل چی تلافی اوقات تلخی خود در دیر آمدن ما را، به

سر اتومبیل درآورد، و به قدری بر سرعت آن افزود، که مثل مرغ پرواز می‌کرد، و خوف پرت شدن می‌رفت یک فرسخ به «کربلا» مانده، در بقעה «عون بن عبدالله جعفر» پیاده شده زیارت کردیم.

کربلا

بالآخره دو ساعت و نیم از ظهر گذشته، وارد «کربلای معلی» شدیم. در اقع پانزده فرسخ مسافت را چهار ساعته آمدیم، و رودمان در منزل

صفحه

۷۷

پسران «آقا سید محمد علی» روضه خوان عرب بود، که آقای «آقا سید احمد» با آنها سابقه دوستی داشت، در زیر زمین خنکی خوابیده بودند، برای آن حالت گرمایش دگر و افروختگی ما خیلی مناسب و مطلوب بود، نهار حاضر شد خوردیم.

طرف عصر پس از رفتن حمام و غسل، به زیارت سرای سعادت جد مظلوم «حضرت ابی عبدالله الحسین(علیه السلام)»(مشرف شدیم) جران تمام زحمات و مشقات و بیداری ها و خستگی ها شد، خداوند این را زیارت آخری ما قرار ندهد، و تمام آرزومندان را به عنبه بوسی آن بزرگوار موفق کند، شب به زیارت «حضرت ابوالفضل(علیه السلام)»(مشرف شده به منزل رفتیم، «آقا سید کاظم» میزبان ما پذیرائی خوبی کرد شام از منزل خودشان در خانه ای که کرایه کردیم اورزند چون متزلمان خوب نبود، فردا تغییر دادیم. نرسیدن رفقا باعث تشویش شد، تا این که طرف عصر چهارشنبه رسیدن، از لیله بیست و یکم تا بیست و پنجم به زیارت کامله مشرف بودیم. من و بعضی رفقا از «طهران» کاغذ داشتیم رسید.

حر بن یزید ریاحی

روز شنبه به زیارت «حر بن یزید ریاحی» مشرف شدیم، هوای «کربلا» این ایام خیلی گرم است، وسط روز هیچ نمی‌شد حرکت کرد، میوه جات از قبیل آلو و طالبی و خیار و هندوانه و انگور موجود است، نان و گوشت هم فراوان است، ولیکن عموماً نرخ ها گران تر از «طهران» است، این چند روز همه جا صحبت سالانه جنگ، و ایام محاربه «عثمانی ها» و «انگلیس ها»، و کیفیت غله «انگلیس ها» و قتل و غارتها و خرابی هائی که شده است می‌کنند، آقای «آقا میر عباس»، «بی بی شهر بانوئی»، و «آقا سید

صفحه

۷۸

ماشاء الله» پسرش، و همچنین آقای « حاج شیخ عبدالله اندرمانی» ملاقات شدند.

ابن فهد حلی

یکشنبه بیست و پنجم رمضان مطابق «بیست و سوم جوزا»، روز گذشته برای تشریف به «نجف»، عربانه تجاری کرایه کردیم از قرار هر نفری دوسره چهارده رویه، ساعت هفت از شب اثاثیه لازمه را حمال ها برندند شهر نو، بعد از طلیعه فجر، نماز صبح را در مزار «ابن فهد حلی» خوانده و بعد سوار شدیم، حاج حسن سورچی «ابن فهد حلی» در قهوه خانه «خان خیله» خوردیم، مجدد سوار شده چهار فرسخ دیگر رفتیم تا «خان شور» که اعراب، آن را «خان حمار» می‌گویند، نهار در اینجا در بالاخانه صرف شد، چون عربانه ما تجاری بود و اسب عوض نمی‌کرد، امشب را اینجا ماندیم.

طرف عصر و غروب هوا خیلی گرم شد در نهر آبی که از «فرات» منشعب است و به فاصله یک میدان از اینجا می‌گزد آب تنی کردیم شب پس از ادای فریضه و صرف شام راحت کردیم اما داد و فریاد و آوازخوانی های اعراب او باش در خیابان، دو سه ساعت مانع از خواب بود.

دوشنبه بیست و ششم رمضان مطابق «بیست و چهارم جوزاً»، صبح اول طلیعه فجر، پس از ادای فریضه سوار شده حرکت کردیم، باز بواسطه

صفحه

۷۹

نابلدي عربانه چي مدتی از خارج مي رفتیم، بعضی جاها عربانه به توده رمل رسیده عبور نمي کرد، بعضی جاها خوف سقوط داشتیم، به زحمت زياد دوباره به جاده افتادیم، در «خان مصلی» که سه فرسخ تا «خان شور» فاصله دارد چای صرف کردیم، اینجا یک باب کاروانسرایی قشنگی است که گفتند از بناهای مرحوم «حاج میرزا حسن شیرازی» - اعلی الله مقامه - است، چند باب خانه کوچکی نیز موجود است، یک بقعه خشت و گلی در کوچه بود، بالای درب اش نوشته بود «هذا مولد المهدی صاحب الزمان(علیه السلام)» (ماخذ این نسبت را ندانستم).

بعد از دو ساعتی که مال هارا خور اک دادند مجدداً سوار شده حرکت کردیم، باز عربانه چی، عربانه را از خارج جاده می برد، گاهی کیمی کرد باید پیاده شویم، گاهی داخل گودال می شد، وحشت سرنگون شدن داشتیم، به شوخي و جدي خيلي ملامتش کردیم، و به او بد گفتیم زیرا که او هم علاوه بر نابلدي، آدم خيلي بدخلق و شروري بود، با این حالت و با استفاده فوق العاده گرما، تقریباً یک ساعت از ظهر گذشته وارد «نجف اشرف» شدیم، ورودمان در خانه «آقا شیخ هادی» معروف به «شمسه» بود که از خدام و مردمی موقد و متین است.

پس از صرف نهار و چای، طرف عصر به حمام رفته و غسل کرده، به زیارت باسعادت «حضرت امیرمؤمنان و مولای متقيان» تشرف حاصل نمودیم، و من سلامتی خود و خانواده ام را در این مسافت، از آن بزرگوار خواسته به ذیل دامان عنایتش متولی شدم، بعد از مراجعت از حرم مطهر صرف شام شد.

رفتیم بالای پشت بام خيلي بلندی بخوابیم، اما تا ساعت پنج و شش از شب خواب ممکن نشد، زیرا که بنا بر مشهور «ابن ملجم ملعون» در

صفحه

۸۰

شب بیست و هفتم به در رکات جهنم واصل شده، و امشب اهالی «نجف» در کوچه ها و بازارها و خانه ها و همه جا، فریادها و صدای مسرت و خوشحالی بلند کرده اند، و از گوشه و کنار صدای ساز و رقص و آواز نیز شنیده می شد.

امروز سه شنبه بیست و هفتم رمضان مطابق «بیست و پنجم جوزاً»، پس از تشرف به حرم مطهر، فرستادیم «حاج حسن عربانه چی» آمد که معامله با او را فسخ کرده، نوشته ای را که به او سپرده بودیم پس بگیریم، راضی نشد و رفت. طرف عصر با واگون به «کوفه» رفتیم، چون دیر به آنجا رسیدیم موقع نبود که به «مسجد کوفه» برویم شب را در خانه ای که متعلق به «حاج ابوالحسن تاجر بغدادی» و در کنار شط واقع است بسر بردیم.

مسجد کوفه

امروز چهارشنبه بیست و هشتم رمضان مطابق «بیست و ششم جوزاً»، از صبح تا ظهر مشغول اعمال در «مسجد کوفه»، و مسجد سهله» و زیارت «حضرت مسلم بن عقیل «و «هانی» بودیم تمام خویشان و دوستان را به دعای خیر یاد کردیم، نهار به «کوفه» مراجعت کرده و در مسجد «یونس نبی» صرف نمودیم، طرف عصر از شدت گرما در شریعه، آب تنی کرده، و برای دو ساعت به غروب، با واگون به «نجف اشرف» مراجعت نمودیم.

خط آهن بین «کوفه» و «نجف» از سایر خط‌ها ممتاز است، زیرا که یک گودی مستطیلی در وسط خط هست، که چرخ‌های واگون میان آن قرار گرفته و می‌گردد و این خلاف سایر خطوطی است که دیده ایم، عیب اش این است که همیشه به واسطه ریزش سنگ و ریگ و شن در

صفحه

۸۱

میان گودی خط، باید عمله جات مراقب آن باشند و آن را پاک کنند.

امروز پنجشنبه بیست و نهم رمضان مطابق بیست و هفتم جوزا، پس از مراجعت از حرم مطهر، دو مرتبه فرستادیم « حاج حسن عربانه چی » را آوردند که فسخ معامله کنیم، به قال و قیل و بذیبانی برگزار کرد، ناچار رفتیم به حاکم شهر که یک نفر ایرانی و منصوب از طرف « دولت انگلیس » است شکایت کردیم، فرستاد « حاج حسن » را حاضر کردند باز بنای داد و فریاد را گذاشت، حاکم نوشته ما را از او گرفت و پاره کرد و تا میزان نصف کرایه را جهت آمدن فقط به او دادیم.

طرف عصر رفتیم به اداره کمپانی، و بلیط عربانه جهت مراجعت به « کربلا » از قرار نفری هفت روپیه و نیم گرفتیم، و بنای حرکت به روز یکشنبه سوم شوال شد، از همان محل اداره که بیرون دروازه است به طرف « وادی السلام » رفتیم، فاتحه جهت اهل قبور خوانده « حضرت هود و صالح » را زیارت کردیم، و قدم زنان از بیرون حصار شهر گردش کرده رسیدیم به محل معروف به « چری » که می‌گویند سابق در یاچه بوده و هلال شوال را آنچه رؤیت کرده به شهر مراجعت نمودیم و بعد از تشرف به حرم به خانه برگشته شام خوردیم و خوابیدیم.

عید فطر در نجف

جمعه غرہ شوال المکرم مطابق بیست و هشتم جوزا، امروز آقای « سید محمد تقی حضرت عبدالعظیمی » مجاور « نجف »، که از جمله زهاد و عباد و اوتداد به شمار است، و تازه از ورود من باخبر شده به دین آمدند، وجه امانتی را که آقای والد - روحی فداه - برای ایشان داده بودند رد کردیم، کاغذی هم به توسط ایشان برای من آمده بود دریافت کردیم و موجب

صفحه

۸۲

خوشوقتی گردید، شب دعوت کردند معاذرت خواسته، و عده مراجعت از « مکه » دادم.

آقای « سید عزیز الله طهرانی » مجاور نجف، پسر عموی آقا « سید ابوطالب ماهوتچی » هم سفر ما نیز چند دفعه دیدن کردند، امروز معلوم شد که ایشان هم عازم « مکه معمظمه » شده اند، و قصد همراهی با مارا دارند، چون اهل علم و سید جلیلی است با مسرت قبول کردیم، لکن قرار شد برای تمشیت منزل خود، چند روز بعد از ما حرکت کرده، در « کربلا » یا « کاظمین » به ما بررسند.

برخلاف معمول ایران، در « نجف » روز فطر را عید می‌گیرند، یعنی دکاکین بسته است، مردم با لباس‌های نو و دست‌های خنابسته، دسته دسته به دیدن هم دیگر می‌روند و شیرینی صرف می‌کنند، اطفال هم با جامه‌های رنگارنگ در کوچه‌ها جولان می‌دهند و تفاخر می‌کنند، و غالباً در سر گذرها و میدان‌ها اسباب بازی فراهم است. امروز صبح و عصر و شب هم موفق به زیارت بودیم.

وادی السلام

امروز شنبه دوم شوال مطابق « بیست و نهم جوزا »، به بازدید آقای آقا « سید محمد تقی » رفتیم، یک جلد « زادالمعاد » چون نداشتم به رسم تعارف و یادگار به من دادند، کار دیگری نداشتم جز زیارت که خداوند نصیب جمیع اقربا و دوستان بفرماید.

این چند روز در «نجف» هوا خیلی گرم بود و «بادهای سام» میوزید، میان روز در صحن و کوچه‌ها کمتر عبور و مرور می‌شد، سه ساعت از آفتاب گذشته، ما می‌رفتیم در سردار می‌افتادیم، تا یکی دو

صفحه

۸۳

ساعت به غروب در صحن خانه هم رفت و آمد رحمت داشت، حال که «برج جوزا» «است و در «نجف» این این طور است، نمی‌دانیم برج «سرطان» و «اسد» در «مکه» «اگر رسیده باشیم چه خواهیم کرد!؟

صاحب خانه ما آقا «شیخ هادی شمسه»، همان طور که اول ملاقات از قیافه اش هویدا بود، شخص متین و محترمی است، این چند روزه کمال انسانیت و مهربانی را، با ما به جا آورد.

قدرتی از برنج‌های اعلای «نجف» جهت زاد و راحله سفر دریا خریده به توسط مکاری به «کاظمین» فرستادیم، مدت اقامت در «نجف» همه روزه صبح اول آفتاب، من به «وادی السلام» رفته و یک جزو قرآن قرائت، و ثواب آن را تقدیر روح مرحوم «میرزا سید علی متولی باشی» و سایر اقوام که آن جا مدفون اند می‌نمودم.

امروز یکشنبه سوم شوال مطابق «سی ام جوزا»، صبح زیارت وداع کردیم، پنج ساعت به غروب مانده در نهایت شدت گرما از خانه بیرون آمده، رفتیم به اداره کمپانی عربانه که بیرون دروازه است، آقا «سید عزیزانه» هم به مشایعت آمده بودند. برای سه ساعت به غروب مانده حرکت کردیم، هوا به قدری گرم بود، و بادهای موسمی چنان میوزید که خوف هلاکت بود، و با آنکه سر و صورت خود را پیچیده بودیم، باز دست و صورتمن پوست انداخت.

برای یک ساعت از شب گذشته رسیدیم به «خان مصلی» که تا «نجف» سه فرسخ است، هنوز هم گرمای هوا تخفیف پیدا نکرده بود، اینجا اسب عوض کردند، مجدداً سوار شده حرکت کردیم. در «خان سور» و «خان نخله» هم اسب عوض کردند، بدون معاطی می‌رفتیم و مقارن طلوع فجر یعنی ساعت هشت از شب گذشته، رسیدیم به کربلا معلی.

صفحه

۸۴

کربلا معلی

امروز دوشنبه چهارم شوال مطابق «سی و یکم جوزا»، نماز صبح را در خانه رسیده بودیم، و پس از صرف چای حمام رفته غسل کردیم و به زیارت حرمین شریفین موفق شدیم، در موقع حرکت ما از «طهران» بنا بود یک نفر نوکر همراه برداریم و بیریم و « حاج ابوالحسن» نامی که مردی پیر و مجرب و چند سفر به «مکه» رفته بود، نامزد این کار شده بود، لکن به جهاتی منصرف شدیم و خیال داشتیم در «عتبات» یک نفر استخدام کنیم، چند نفری هم در «نجف» و «کربلا» بدبیم لکن بالأخره قسمت « حاج ابوالحسن» شد، مشارالیه بعد از حرکت ما از «طهران»، به تنهایی مشرف به «عتبات» شده و امروز او را در صحن ملاقات کردیم، قرار شد بباید به «کاظمین» قرار قطعی با او گذاشته شود، امروز بليط عربانه از کمپانی گرفتیم بنای حرکت به چهارشنبه است.

علامت بمب در مسجد کوفه

امروز سه شنبه پنجم شوال مطابق اول «سرطان (۱)» موفق به زیارت و دعای خیر دوستان و اقرباً بودیم، ضمناً مذاکره شد که روغن های «کربلا» در تمام «عراق» ممتاز است، دو چیز (۲) حلبی از آن، جهت صرف در کشتی خریده به «کاظمین» فرستادیم، با آن که در نتیجه جنگ ها «انگلیس ها» در تمام شرائین و عروق (۳) عراق نفوذ پیدا کرده و حکومت

1- چهارمین ماه قمری فلکی مطابق با تیرماه.

2- مأخوذ از روسی است، و ظرف حلبی بزرگی را گویند که در آن نفت و یا روغن و یا چیز دیگر می‌ریزند.

3- رگها و مویرگها.

صفحه

۸۵

می‌کنند، باز از طرف اعراب در همه جا مقاومت با قدرت و تسلط آنها بیشتر می‌شود، هر جا که قدم گذار دیم صحبت حریت و آزادی، و ضدیت با سلطه خارجه و تهیه انقلاب میان بود، در هر جا هم آثار خرابی و غارت‌های سابقه مشاهده می‌گردید، در «کوفه» خانه‌های بسیار زیر و رو شده بود، در مسجد «کوفه» و «سهله» علامات بمب‌ها که طیاره‌ها انداده بودند دیده می‌شد، همین طور در «خان شور» و در «مسیب» و در «کربلا».

امروز هم که روز پنجم شوال است شهر «کربلا» منقلب است، جمعی از نمایندگان و رؤسای قبائل با آفای «آقا میرزا محمد تقی شیرازی» آمد و شد می‌کنند، حاکم شهر هم در تکاپو است. بعضی مجاورین تدارک آذوقه می‌کنند، مسافرین هم در وحشت هستند، خداوند عاقبت ما را به خیر فرماید. امشب به زیارت آفای «میرزا ای شیرازی» مشرف شدیم لکن از کثرت جمعیت اعراب موقع مذاکره نشد.

هوایپمای انگلیسی بر فراز کربلا

امروز چهارشنبه ششم شوال مطابق «دوم سلطان»، هشت دستگاه طیاره «انگلیسها» به «کربلا» آمد، و به قدر نیم ساعت در فضای شهر، مخصوصاً در اطراف گلستانه‌ها و گند مطهر طیران می‌کرد و جولان می‌داد، به خانه که رفتیم معلوم شد دیشب چهارده نفر از آزادی و استقلال طیران را دستگیر کرده و برده اند، از آن جمله پسر «آفای شیرازی» را برده اند، چون امروز عصر بنای حرکت ما به «کاظمین» است، و هنوز آقا «سید عزیز الله» از نجف نرسیده، قرار شد آقا «سید ابوطالب ماهوتچی» چند روز دیگر در «کربلا» بماند، و با آقا «سید عزیز الله» با هم به «کاظمین» بیایند. طرف عصر در حال شدت گرما از خانه بیرون آمده، رفتیم شهر نو به

صفحه

۸۶

اداره کمپانی، پسران آقا «سید محمدعلی خادم» هم برای مشایعت و خداحافظی آمده بودند.

درست چهار ساعت به غروب مانده سور شده حرکت کردیم، خیلی از جهت گرما و عطش سخت گذشت، اول مغرب رسیدیم به «مسیب»، چون عربانه از روی جسر «مسیب»، به واسطه عدم استحکام جسر عبور نمی‌کند، کمپانی در آن طرف جسر عربانه‌های دیگر دارد، مسافرین با اسباب هایشان باید به آن طرف جسر رفته، تجدید مرکب بنمایند، این است که با تاریکی شب و گفتگو کردن با حمال‌های ازادل، خیلی اسباب زحمت است، بهر حال رفتیم آن طرف جسر دو سه ساعت ما را معطل کردند، معلوم شد راه نامن است، می‌خواهند تمام عربانه‌ها را یک دفعه، و به همراهی عسکر حرکت بدهنند، خستگی و گرمایندگی و اوقات تلخی از دست سورچیان و حمال‌ها کم نبود، خوف جان هم مزید بر علت شد.

ساعت سه از شب گذشته چهارده عربانه را ردیف کردند، و جلو هر کدام یک عسکر تقدیم نشانده حرکت کردند، تا یک ساعت اسب‌ها شرارت می‌کردند، و عربانه‌چی‌ها هم ملنگ (1) بودند. هر کدام می‌خواستند

از دیگری جلو بیفتند، بیچاره مسافرین اسیر شرار特 و رذالت دو صنف حیوانهای وحشی بودند، ضمناً صدای چندین تیر تفنگ هم از گوش و کنار شنیده شد.

با این کیفیات ساعت شش از شب گذشته رسیدیم به «محمودیه»، دیگر رمق نداشتیم. قریب یک ساعت لنگ کردند، صرف شام و چای

۱- سرخوش.

صفحه

۸۷

نموده مجدداً اسب عوض کردند، سوار شدیم و خیلی شکر کردیم که صدمه جانی به ما نرسیده است، از قراری که در «محمودیه» نقل می کردند، چند شب است متولیاً در راه بین «مسیب» و «محمودیه»، قتل و سرقت اتفاق افتاده لکن از «محمودیه» به «بغداد» راه امن است، دیگر عسکر هم جلو عربانه ها نشانیده بودند.

بغداد

امروز پنجشنبه هفتم شوال مطابق «سوم سرطان»، نماز صبح را در راه پیاده شده خواندیم، و برای یک ساعت از آفتاب گذشته رسیدیم به «بغداد»، که مرکز کمپانی در آن جاست، و بعد از نیم ساعت توقف با واگن رفتیم به «کاظمین»، چون خانه «شیخ عبدالکریم» خیلی کوچک و گرم بود، این دفعه در خانه بزرگتری منزل گرفتیم که متعلق است به «شیخ کاظم» معروف به «جمالی».

از جمعه هشتم شوال مطابق چهارم «برج سرطان»، تاروز بیستم ماه جاری در «کاظمین» متوقف، و اشتغال به زیارت و تدارک مسافرت دریا بوده، قضایای روزانه نداشتیم، و یادداشت های این چند روز را آنچه به هم مرتبط است در ضمن چند جمله می نویسم:

اولاً: وضعیت عراق عرب در این اوقات خیلی منقلب، و از دو سال قبل تاکنون که تحت اشغال نظامی حکومت «انگلیس» درآمده، هنوز یک صورت رسمی به خود نگرفته، قبائل اعراب و سکنه شهرها همگی اظهار نفرت نسبت به دولت مزبوره می نمایند و مطالبه استقلال می کنند، و می خواهند یک سلطنت عربی مستقلی تأسیس کنند، و با آن که از یک سال قبل تاکنون، در چندین نقطه از قبیل «کوفه»، «عماره»، «نجف»، «مسیب» و

صفحه

۸۸

غیره طغیان کردند و جنگیدند و مغلوب شدند، باز هم خسته نشده اند. هر روز خبر می رسد که فلان خط راه آهن را مقطوع کرده اند، یا فلان دسته فشون هندی را اسیر نمودند. و بالعکس دولت هم هر ساعت جمعی را دستگیر و تبعید می کند.

طیاره های انگلیسی هم برای اخافه (۱) اهالی، دائماً در هوای عراق جولان می دهند، و از شهری به شهر دیگر می روند، و هر جا دسته جات طاغی می بینند، بمب ریزی می کنند و همین چند روزه در «بغداد»، سه دفعه مصادمه بین اهالی و قوای نظامی شد، و عده ای از طرفین مقول شدند.

علوم نیست این شورش ها به کجا منتهی خواهد شد، در هر حال امروز امنیت و آسایش منتفی است، و تزلزل افکار و پریشانی حواس و انقلاب و خونریزی در سرتاسر «عراق» حکم فرما است.

قوای دولت «انگلیس» هم عبارت است، از دسته جات مسلح هندی، که مخصوصاً جنگ اند. و یک عدد افراد «ایرانی» و «عرب» و «کرد» و «لر» و غیره، که وظیفه پلیس را در شهرها انجام می‌دهند، و تماماً در تحت فرمان صاحب منصبان انگلیسی می‌باشد.

سقوط کابینه و ثوق الدوله

ثانیاً: ایام حرکت ما از «طهران»، مملکت ما حالت سکوت و آرامش داشت، موافق آن چه این ایام در «کاظمین» از مسافرین جدیدالورود شنیدیم و بعضی مکتوبات نیز رسیده است، کابینه «وثوق الدوله» ساقط شده، و در «گیلان» حکومت جمهوری مستقلی با مردم «بلشویکی» تأسیس

۱- ترساندن.

صفحه

۸۹

شده، و هجوم قوای «بلشویکی روسیه» به سرحدات ایران مظنون است، و معلوم نیست چه وقایعی دیگر در مملکت ویران ما پیش بیايد.

ثالثاً: اوضاع و احوال مسافرت «مکه»، در این سال به شرح ذیل بود:

پنج سال تمام است که به واسطه پیش آمد جنگ بین المللی، زیارت بیت الله موقوف شده بود، زیرا هم در خاک «حجاز» جنگ های داخلی بین قوای ترک و دسته جات عرب برپا بود، و هم راه ها و شوارع بری و بحری مسدود بود.

فقط امسال در جرائد اعلاناتی از طرف دولت «انگلیس» شد، که در بنادر «بصره» و «کراچی» به قدر کافی کشتی موجود است، و با کمال امنیت حاج را به «مکه معظمه» حمل می نمایند، با اطمینان این اعلان، جمعی از ایران به عزم زیارت بیت الله در «عراق» متمرکز شده اند. راه «کاظمین» به «شام» به کلی مسدود است، زیرا که در «موصل» و «کركوك» اهالی با «انگلیس» می جنگند، در «شام» هم انقلابات بر ضد مداخلات «فرانسه» برپاست، راه دریا هم پرخطر است، زیرا که این دو سه ماه ایام مسافرت «مکه» درست مصادف شده است با کولاک و برسات (۱) (اقیانوس هند)، که کیفیات موحشی از آن نقل می کنند. به علاوه در هندوستان هم از قرار شایع انقلاب شده است.

برای مشاوره و تحقیقات به قونسول خانه ایران در «بغداد» هم مراجعه کردیم، رسمآ منع نکردند، لکن توصیه در ترک مسافرت می نمودند، نظر به وضعیات انقلابی «عراق» و اخبار موحش واردہ از «ایران»، و اخبار وحشت انگیز برصمات دریا، و هزاران امور دیگر عازمین

۱- موسی باران هند، برسات با سین یا برشکال هم گفته می شود، مأخوذه از سانسکریت است.

صفحه

۹۰

زیارت بیت الله به تردید افتادند، جمعی مراجعت به «ایران» کردند و جمعی بلا تکلیف می گزرانند و جمعی دیگر مصمم به رفتن هستند، ما هم از جمله دسته اخیر هستیم که به ملاحظه موافقت استخاره و جمع بودن اسباب، جازم (۱) بوده و هستیم و در مدت اقامت «کاظمین» آنچه لوازم داشتیم تدارک کردیم.

خان اورتمه

در این چند روز گاهگاه به «بغداد» رفت و آمد می کردیم، از آن جمله یک روز عبوراً کاروانسراي عمیقی مشاهده شد، اسم آن را پرسیدم گفتند: معروف به «خان اورتمه» است و قدمیاً مطبخ هارون الرشید بوده، و فعلاً کاروانسراي تاجرنشین، و متعلق به دولت است. برای تماساً داخل شدم مملو از بسته های مال التجاره بود، به فاصله شش هفت ذرع از زمین، لوح سنگی به دیوار منصوب بود که خطوطی به روی آن حجاری مشاهده می شد، برای کنجکاوی، بالای بسته های مال التجاره تا نزدیکی سنگ رفته، به همراهی «آقا میرزا جمال الدین طهرانی» خطوط آن را فرائت کرده نوشتم، و آن این است:

بسم الله الرحمن الرحيم

في أيام حضرة السلطان الولي، الدال على المذهب الإمامي، شاه اسماعيل بن حيدر الصفوی الحسيني أبدت دولته، وقف «عالیجانب «الأمير الكبير، المخصوص من الإله بالعنابة و

۱- قاطع، کسی که در قصد خود تردید ندارد.

صفحه

۹۱

الإحسان، الأمير العادل سلطان قطعازين، علي قول الله تعالى: «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ (۱)» و علم أن عواقب الظلم ذميمة، و موارده وخيمة، فصدر أمره العالي بأن لا يؤخذ من دلالي الأبریس و غيره من الأقشمة شيء، بعلة الضمان و مطامع الديوان، وأن لا يؤخذ من جند حاكم بغداد و غلمانه وأرباب دیوانه شيء بعلة التمعاء(۲)، و من غير ذلك أو شيئاً منه فعليه لعنة الله و الملائكة والناس أجمعين، وكتب في ذي الحجة سنة ۹۲۱ « و الحمد لله وحده.

این لوحه همانطور که ایام سلطنت و استیلاي «شاه اسماعیل صفوی» را در «عراق»، روزگار مجد و عظمت دیرینه «ایران» را به خاطر می آورد، همان طور با مشاهده اوضاع پریشان امروزه مملکت ما، هر ذی حسی را متاثر و ملول و افسرده می کرد، خداوند ما ایرانیان را از این بیشتر زبون و ذلیل نکند، و انتقام ما را از چانتشینان «شاه اسماعیل» بکشد (شرح خان اورتمه لوحه سنگ آن به مناسبت تاریخي بودن و اهمیتش نوشته گردید).

حمله دارها

چهارشنبه بیستم مطابق «شانزدهم سرطان»، چنانچه ذکر شد ما از جمله کسانی بودیم که با استماع هر گونه اخبار و حشتناک روی از مقصد خود برنگردانیدیم، و دست از عزم راسخ خود نکشیدیم، و در مدت چند روزه اقامت «کاظمین» وسائل مسافرت دریا را از هر جهت فراهم کردیم،

۱۸۸: ۱

۲- در متن «النعماء» آمده ولی صحیح «تمغا» است که واژه ای است ترکی و به معنای باج گرفتن از مردم بر دروازه شهرها و بنادر به کاری رفته است.

و راجع به حمل بستن با آن، که معمول آن است که هر کس در حمل یکی از حمله دارها وارد می شود و خود را کنترات می کند، و با وجود اصرار و جذب زیاد بعضی از حمله دارها، مثل «حاج فاضل» و «حاج سید عفر» و غیرها خود را آزاد گذاشتیم. منتها با «حاج سید عفر» قرار گذاریم در رفتن و برگشتن با ما همراهی کند، و راهنمائی و معاوضت بنماید، ما هم حق الزحمه او به قدر شئونات خود درباره او منظور بنماییم، چند روز قبل مشارکیه بلیط کشته «بغداد» به «بصره» برایمان گرفت، و در این روز که چهارشنبه بیستم شوال است در خدمت «حضرت موسی بن جعفر» و «حضرت امام محمد تقی(علیهم السلام)»(زیارت وداع بجا آورده، جان و مال خود را نزد آن بزرگواران به امانت سپردیم.

پس از نقل اثایه به «بغداد»، خودمان برای دو ساعت به غروب، کنار واگون حاضر شده و پس از تودیع با اقایان مشایعین سوار واگون شدیم، و بعد از ساعتی پیاوه شده از «بغداد کهنه» به «بغداد نو» رفتیم و در کشتی سوار شدیم، قریب صد نفر مسافر در این کشتی هستند که هنوز درست جابجا نشده، و اثایه خود را مرتب نکرده اند. اسم این کشتی «دلجه» است و از قرار مذکور همان مرکبی است که سابقاً بین «بغداد» و «سامره» حرکت می کرده، عرض آن هفت و طولش شانزده ذرع می شود، اطاق های تحتانی که دور تا دور ایوان دارد و تقریباً مساوی سطح آب «شط» است. محل عمله جات و مخزن ذغال و نفت و غیره است. سطحه (۱) آن که در حکم پشت بام اطاق هاست، به کلی صاف و مسطح است، و سرتاسر با یک چادری پوشیده شده است، مسافرین به روی این سطحه جا گرفته اند.

۱- رویه هر چیز و پشت بام را سطح گویند.

غروب شد گفتد مرکب صبح حرکت خواهد کرد، شب را در کشتی ماندیم صدای های ساز و آواز و رقص و تار و طنبور، تا نیمه های شب از هر گوش بغداد بلند بود، به درجه ای که گوئی تمام «بغداد» یک مجلس رقص و طرب شده بود، و آزادی آنها آزادی را از مسلب کرد، و مانع خواب و استراحت شد. طرآده ها (۱) و بلم ها و قایق ها، تا نصف شب روی «دلجه» در حرکت بودند و آمد و رفت می کردند، راکبین آنها هم مشغول ساز و آواز بودند، چراغ های برق طرفین «دلجه» هم روشن بود، و انعکاس آنها به روی آب بی تماشا نبود.

از اهل «حضرت عبدالعظیم»، آقا «سید جواد روضه خوان» و «حاج ملا صادق «نیز، در این کشتی سوارند. آقای «آقا سید عزیز الله» که در «نجد» بنا شد با ما مسافت کنند، با «آقا سید ابوطالب» که در «کربلا» گذاشتیم، در مدت اقامت «کاظمین» ملحق شدند. «حاج ابوالحسن» در «کاظمین» استخدام شد و همراه است.

معاینه پزشکی

پنجشنبه بیست و یکم شوال مطابق «هفدهم سرطان»، دیشب خواب و استراحت درستی نداشتیم، از یک طرف صدا و نداهای اهل شهر مانع بود، و از طرفی خیالات مسافرت دریا و خطرات آن و اخباری که راجع به نامنی های «هندوستان» و «حجاز» مسموع شده بود، و تشویش از احوال مملکت و خانواده های خودمان و هزاران افکار دیگر، جملگی خواب را بر ما حرام کرد.

۱- قبل از ص ۶۹ توضیح آن آمده است.

صبح امروز هم که بنا بود مرکب حرکت کند نکرد، معلوم شد مسافرین باید بروند در شعبه بدیه، آنها را معاینه طبی کنند، خواهی نخواهی پیاده شده رفتیم، و طبیب دولتی همه را معاینه کرد و چون کسی مريض نبود، اجازه مسافرت به همه داده شد.

مجدداً برگشته سوار مرکب شدیم، مقارن ظهر بود که مرکب به حرکت افتاد اما خیلی آهسته می‌رفت، و مرکب موسوم به «بصره» که با ما حرکت کرد، و «حاج ملا محمد حضرت عبدالعظیمی» هم در آن بود، از ما پیش افتاد و رفت. در یک فرسخی «بغداد» مرکب ما ایستاد، معلوم شد مخزن نفت شکسته، مقدار زیادی نفت سیاه به روی آب صاف دجله ریخت، بعد از دو ساعتی آن را تعمیر کردند و دوباره نفت از انباری که در کنار ساحل برای فروش نفت حاضر است خریدند.

مرکب حرکت کرد، نزدیک غروب رسیدیم به قصبه «گراده»، که آن را «جراده» «هم می‌گویند. و چون مرکب ما به ساعت منظم نرسیده بود، جسر گراده را بسته بودند و مرکب نمی‌توانست بگذرد، بنابراین شب را لنگ بودیم و به مناسبت لیله جمعه و شب اول مسافرت بحری، ذکر مصیبت «حضرت سیدالشهدا» علیه السلام «(و قرائت حدیث شریف کسا به عمل آمد، و از خستگی های متواتیه شب را به راحتی خوابیدیم.

مدفن سلمان

جمعه بیست و دوم شوال مطابق «هجمدم سلطان»، اول آفتاب «جسر گراده» را باز کردند، و مرکب ما به حرکت افتاد. کم کم باغات «بغداد» از نظر غایب شد و یک صحرای غیرمسکون و غیرمزروعی پیش آمد، پیچ و خم «دجله» هم زیادتر شد، مقارن ظهر رسیدیم به «سلمان پاک» که

اسم مدفن حضرت «سلمان» است و مقبره آن بزرگوار که تا ساحل یک فرسخ بیش نیست، درست نمایان است، برای پیاده شدن و رفتن به زیارت، با کاپیتان مذکوره کردیم راضی نشد، همان در حال حرکت زیارت خوانده سلامی دادیم.

ایوان مداری

ایوان عمارت درباری انشیروان عادل، که سر به فلک کشیده و هنوز برپاست، تا چند فرسخ مسافت نمایان بود.

جزای حسن عمل بین که روزگار هنوز ** خراب می‌نکند بارگاه کسری را

علوم شد ما از خاک «مدائن» می‌گذریم، که قرن ها پایتخت سلاطین نامدار ما بوده و آثار مجده و شرافت قدیمی ما هنوز آنجا مشهود است، لکن افسوس که امروز به این خاک و آب، اجنبي هستیم و با ما رفتار خارجی می‌کنند، خداوند شاد کند روح «خاقانی» را، برای اشعاری که به مناسبت «طاق کسری» ساخته، و از زمان طفویلیت تا امروز، اغلب آن هنوز به خاطر من بود، چند ساعت به آن مternم و آن را تکرار می‌نمودم و آن این است:

هان اي دل عبرت بین، از دیده نظر کن هان *** ایوان مدائن را، آئینه عبرت دان
یک ره ز ره دجله، منزل به مدائن کن *** وز دیده دوم دجله، بر خاک مدائن ران

صفحه

۹۶

از آتش حسرت بین، بريان جگر دجله *** خود آب شنيستي، کاتش کندش بريان
تا سلسه ايوان، بگسيست مدائن را *** در سلسه شد دجله، چون سلسه شد پيچان
گه گه به زبان اشك، آوازه ده ايوان را *** تا بو که به گوش دل، پاسخ شنوي ز ايوان
دنданه هر قصري، پندی دهدت نو نو *** پند سر دندانه، بشنو زين دندان
گويد که تو از خاكي، ما خاک توئيم اکنون *** گامي دو سه بر مانه، اشکي دو سه هم بفشنان
از نوحه جعد، الحق مائيم به درد سر *** از دیده گلابي کن، درد سر ما بنshan
آري چه عجب داري، کاندر چمن گيتي *** جعد است پي بلبل، نوحه است پي الحان
ما بارگه داديم، اين رفت ستم بر ما *** بر قصر ستمکاران تا خود چه رسد خذلان
گوئي که نگون کرده است ايوان فلك وش را *** حکم فلك گردان، يا حکم فلك گردان
بر دیده من خندي، کاینجا ز چه مي گرید *** خنندن بر آن دیده، کاینجا نشود گريان
اين است همان درگه، کو را ز شهان بودي *** ديلم ملك بايل، هندو شه تركستان

صفحه

۹۷

از اسب پياده شو، بر نطع (1) زمين رخ نه *** زير پي پيلش بین، شهمات شده نعمان
مست است زمين زира، خورده است بجاي مي *** در کاس سر هرمز، خون دل نوشروان
خون دل شيرين است، آن مي که دهد رز بن *** زآب و گل پرويز است، اين خم که نهد دهقان
كسري و ترنج زر، پرويز و به زرين *** بر باد شده يکسر، با خاک شده يکسان
گفتی که کجا رفتند، آن تاجوران اينک *** ز ايشان شكم خاک است، آبستن جاويدان
از خون دل طفلان، سرخاب رخ آميزد *** اين زال سپيد ابرو، وين مام سيه پستان (2)

شهر کوت

الحاصل مرکب ما آهسته می رفت، و هوا به شدت گرم کرده بود.
در طرفین ساحل هم هیچ آثاری از آبادانی دیده نمی شد، غروب گذشته بود که رسیدیم به شهر «کوت»، باز
لنگ کردند. گویا مرکب های کوچک شطی معمولاً شب حرکت نمی کنند، علتش ظاهراً پیچ و خم زیاد
 مجرای «شط» باشد، که موجب به گل نشستن مرکب می شود. در شهر «کوت» قدری گردش کردیم جای خوبی به نظر نیامد، دکاکین تا نصف

۱- سفره چرمی.

۲- دیوان خاقانی شروانی، ص ۳۲۱، چاپ امیر کبیر.

صفحه

۹۸

شب باز بودند و از مهمانخانه ها و قهوه خانه ها، صدای تار و طنبور و ساز و آواز گوش هارا کر می کرد،
زود مراجعت به مرکب نموده شام خوردیم
و خوابیدیم.

شهر عماره

امروز شنبه بیست و سوم شوال مطابق «نوزدهم سرطان»، از صبح زود مرکب ما در حرکت بود تا غروب
که رسیدیم به «عماره»، و برخلاف مسافت بین «بغداد» و «کوت» که تماماً صحرای غیرمزروع بود، مسافت
بین «کوت» و «عماره» سرتاسر آبادان است، به این معنی که جانبین «شط» هر چه دیدیم، عبارت بود از
مراتع سبز و خرم و چراگاههای بی پایان، و خیام عشاير عرب، و گله های بی شمار گاو و گوسفند و شتر.

در ساحل پسار، کوه های «حمرین»، که سرحد ایران و عراق است از دور نمایان بود برای ما که دو ماه است
در جلگه هموار و مسطح «بین النهرين» می گردیم، جالب توجه و موجب تذکر به وطن عزیز کوهستانی
خدمان گردید.

در شهر «عماره» گردش طولانی کردیم، و هر چند دکاکین غالباً به مناسبت شب بسته بود، لکن معبر پاکیزه و
خیابان های منظم آن، که با چراغ های برق روشن بود، قابلیت گردش و تماشا داشت.

شهر «عماره» هم مثل «کوت» از نقاطی است که در این انقلابات اخیر، خسارات و صدمات زیاد تحمل کرده
و اقدامات مهم و مؤثری در جنگ بین «ترکها» و «انگلیس» و جنگ «انگلیس» با آزادی خواهان نموده است،
به هر حال پس از گردش به مرکب مراجعت کرده، شام خوردیم و خوابیدیم.

صفحه

۹۹

قصبه گرنه

صبح امروز یکشنبه بیست و چهارم شوال مطابق «بیستم سرطان»، مرکب ماحركت کرد و بنا بود امشب را به
«بصره» برسمیم، لکن طرف غروب نزدیک قصبه «گرنه» رسیده لنگ کردیم. امروز در طرفین «دجله»
هر چه دیدیم عبارت بود از آبادی های مسکونه، و قراء معموره و نخل های خرما، واشجار میوه و مرکبات، و
باغات و بستانین متصله متوالیه، (۱) به همین جهت امروز هوای لطیف خنک و منظره بانز هنی داشتیم، خلی
خوش گذشت.

مرگ همراه

امروز دو شنبه بیست و پنجم شوال مطابق «بیست و یکم سرطان»، صبح زود مرکب به راه افتاد، و پس از یک ربع ساعتی رسیدیم به منتهای «فرات» و «دجله»، در اینجا این دو «شط» به هم می‌رسند، و اسم آنها «شط العرب» می‌شود، شش فرسخ به «بصره» مانده است مرکب ما وارد «شط العرب» شد، ولی بر سر عتش افزوده نگردید. معلوم می‌شود ذاتاً بطيءالسیر (2) و از سیستم های قدیم است، نزدیک ظهر یکی از مسافرین که مريض بود فوت شد، و از ترس آن که دیگران مبتلا به قرنطین بشوند، حمله دارها جنازه را بطوط قاچاق پیاده و دفن کردند، طرف غروب رسیدیم به ساحل «عشّار» که بندر جدید «بصره» است، لکن نگذاشتند پیاده شویم، زیرا که معمولاً باید دکتر بلدیه مسافرین را معاینه کرده، اجازه پیاده شدن یا فرمان «قرنطین» بدهد، و چون شب شده بود در مرکب

۱- باعهای به هم پیوسته و کنار هم.

۲- گند حرکت.

ماندیم تا صبح استراحت نمودیم.

شهر عشّار

امروز صبح سه شنبه بیست و ششم شوال مطابق «بیست و دوم سرطان»، دکتر دولتی در کشتی آمد و تمام مسافرین را معاینه نمود، و چون آثار مرض مشاهده نکرد اجازه پیاده شدن صادر، اسباب ها توسط قایق ها با مسافرین حمل به «عشّار» (1) «کردند، ما هم به نوبت خود پیاده شده و به «عشّار» نزول نمودیم.

بیرون شهر «عشّار» در یک میدان وسیعی، اطاق های چوبی و حصیری ردیف یکدیگر تهیه کرده اند که مسافرین در آن جا فرود می‌آیند و منزل می‌کنند. بکف این اطاقها زمین جزوها چوب است که فواصل چوبها و سقف با حصیر پوشیده شده است، تقریباً اسم آن را «آل‌اچیق حصیری» می‌توان گذارد، و هر چند مسافر از باران و گرد و خاک محفوظ نیست، لیکن برای جلوگیری از تابش آفتاب خوب است، به علاوه هوا همیشه در آن ها جریان دارد و تلطیف می‌شود، این ها منزل‌لگاه تابستانی مسافر است، و در شهر، کاروانسراهای کوچک سرپوشیده هست که دو طبقه است، قسمت تحتانی، انبار های مال التجاره است، و قسمت فوقانی آن را مسافرین کرایه کرده منزل می‌کنند، لیکن از جهت حفظ الصّحّه، خاصه در تابستان خیلی بد است، این کاروانسراهای این جا مسافرخانه می‌گویند، و بالای درب هر مسافرخانه اسم خصوصی آن نوشته است.

باری امروز و امشب را به استراحت گذرانیدیم.

۱- از شهرهای عراق که نزدیک بصره واقع است.

امروز صبح چهارشنبه بیست و هفتم شوال مطابق «بیست و سوم سرطان»، مسافرین دسته رفتند به نظمیه شهر «عشار»، تذکره های خود را ارائه داده پاس (جواز) بگیرند، «حاج سید جعفر» هم تذکره های ما را گرفته برد، و بنا شد یک تحقیقی هم از کشتی های حاضر در ساحل بکند.

ما هم رفتیم به «بصربه» گردش کنیم، فاصله «عشار» تا «بصربه» نیم فرسخ می شود، که یک رود کوچکی مابین آن دو شهر است، ولی آب آن به نظر جاری نمی آمد، از اول شب تا صبح آبش بالا می آید تا نزدیک حاشیه، و از صبح تا غروب پائین می رود تا قریب کف رودخانه، و بر روی هم به قدر سه چهار ذرع صعود و نزول می کند. و علش آن است که اتصال به «شط العرب» دارد، و آن در این محل، قریب الاتصال به دریاست و جزر و مَدْ دریا این کار را می کند. به همین سبب مردم متفرقه، طرف عصر آب برای خوردن و غیره برمی دارند، و موقع مد دریا آب طعمش تلخ و شور می شود، اما اغلب آب خوردن را از خود «شط العرب» در ساعات جزر دریا برمی دارند.

طرف صبح قایق ها و طراده ها از «عشار» به «بصربه» می توانند سیر کنند، لیکن طرف عصر ممکن نیست. عموماً عبور و مرور بین دو شهر، از یک خیابانی توسط اتوبیل ها و کالسکه های فراوان می شود، و قیمت کورس آن ها خیلی نازل است، خیابان بین دو شهر یک سمتش نهر مزبور است، و سمت دیگر ش خانه ها و باغات بزرگ اعیانی است، «فونسول خانه ایران» هم بین همین راه است، و بیرق شیر و خورشید بالای آن در اهتزاز است، پستانخانه و تلگراف خانه و چند دوائر دیگر دولتی در این قسمت واقع شده اند.

صفحه

۱۰۲

بصربه

در «بصربه» گردش کاملی کردیم، بعضی مساجد اهل سنت را که خیلی به استحکام و ظرافت ساخته شده دیدیم، در «بصربه» خیابان هیچ نیست، کوچه های آن پر پیچ و خم و تنگ و ناصاف است، بازار های آن نیز تنگ و سقف آن کوتاه است اغلب کسبه و تجار آن یهودی هستند، آثار خرابی و کثافت در همه جای شهر ظاهر است، بزرگی شهر به قدر «قم» و «فروین» ما هم نیست، تجارتخانه مهمی هم با اینکه بندر است ندارد. خلاصه آن که اهمیت تاریخی و تجارت این شهر از حیث وسعت و رونق و غیره، از ثلث و ربع سابق هم کمتر شده است. شاید جهت عده آن، شهر جدیدالاحداث «عشار» باشد.

در دو باب مدرسه ابتدائی «بصربه» هم، برای پیدا کردن انگلیسی دان که صورت تلگراف های ما را ترجمه کند رفتیم، مدیران و معلمین مدارس هم که در عدد فضلا هستند، مثل عامه اهل شهر، عربی را خیلی شکسته تر و مغلوط تر از سایر عراقی ها تلفظ می کنند، با این که «بصربه قدیم» مهد علم و ادب بوده، و تلفظات «بصربیون» قیم، مستندات علمای نحوي است.

طرف عصر در موقع کولاکی هوا و گرد و غبار زیاد، مراجعت به «عشار» کردیم، معلوم شد کشتی سیار مابین «بصربه» و «جده» یکی بیشتر نیست، و عده کافی مسافر گرفته است و ما باید بليط کشتی بین «بصربه» و «کراچی» گرفته، از آن جا با کشتی های دیگر به «جده» برویم. در هر حال شب را در منزلگاه خودمان در «عشار» بسر بردیم.

به سوی جده

پنجشنبه بیست و هشتم شوال مطابق «بیست و چهارم سرطان»،

صفحه

۱۰۳

امروز صبح کشته «جده» حرکت کرد، از هر مسافری یکصد و پنجاه روپیه که فریب چهل تومان ماست گرفته، و می گویند بیست روزه به «جده» می رسد، ما را هم برندن به نظمیه که تنکره های خودمان را با ورقه پاس بگیریم، چون جمعیت زیاد بود تا ظهر طول کشید، باقی روز تا شام در «عشار» گردش می کردیم.

وجه تسمیه «عشار» آن است که قدمیاً این جا محل گمرک خانه «بصره» بوده، که قیمت ده یک مال التجاره های وارد و صادر را به عنوان گمرک می گرفته اند، متدرجاً خانه ها و تجارتخانه هائی آنجا احداث شده، و یک شهر فشنگی گردیده است. بازارها و معابر آن خیلی پاکیزه و مستقیم و منظم است، کوچه های مخربه کج و معوج هیچ ندارد، و تماماً بنای آن جدید است یک خیابان باصفای هم که طرف عصر گردش گاه مردم است دارد، و طرفین این خیابان تماماً دکاکین و مغازه و عمارت است، و عموماً بنایی فوقانی، تماشاخانه ها و مهمانخانه ها و تأثرا و قمارخانه ها است. صدای رقص و آواز از اول شب تا صبح از آن جاها شنیده می شود. یک رشته خط آهن از این خیابان شروع شده، نمی دانم به کجا می رود؟ لوكوموتیو و واگون های آن خیلی کوچک، و خیلی خیلی ظریف و قشنگ است. فاصله بین دو خط به قدر نه گره ما می شود، اما مسافت با آن اختصاص به سربازها و عمله جات انگلیسی دارد، دیگران باید به تماشا قناعت کنند. در محل منزلگاه ما خیلی درخت های نخل سوخته و نیم سوخته بود، پرسیدم گفتند اینجاها آباد بوده است و سال گذشته آتش گرفته و کن فیکون شده، و اراضی آن وقف بر مسجدی است که متصل به منزلگاه ما است، و آن را «مقام علی» می گویند. این مسجد اهمیت ساختمانی ندارد، لیکن شیوه ها عموماً نماز را در آنجا می خوانند، ما هم

مرتبآ مراقبت این کار را می نمودیم.

مسجد بصره

جمعه بیست و نهم شوال مطابق «بیست و پنجم سلطان»، امروز با اتومبیل به گردش «بصره» رفتیم و برگشتیم، آقای «آقا سید عزیزالله» رفت به مسجد معروف «بصره قدمیم»، که امروزه تا شهر «بصره» و «عشار» یکی دو فرسخ فاصله دارد، و اخبار در فضیلت آن وارد گردیده، و از قرار نقل «آقا سید عزیزالله» به کلی خراب شده و یکی دو دیوار آن باقی است، و اطراف آن ببابان است. من از ترس نامنی راه آن، موفق نشدم بروم، طرف عصر رفتم به تماشای ساحل «شط العرب»، یک «اردوی هندی» در راه متوقف بود، در کنار ساحل اسکله های خوبی با چوب و الور و تخته ساخته اند، که کشتی های اقیانوس به پای آن می رسد، و برای حمل مسافر و بار محتاج به قایق نیستند، خط آهن «بغداد» به «بصره» هم از روی همین الورها میگذرد و چندین دستگاه اسباب جرثقیل آنچا منصوب است که بسته ها و عدل های مال التجاره را، که وزنا چندین خروار می شود از واگون ها برداشته به کشتی می گذارد، و محمولات کشتی را بلند کرده در واگون ها جا می دهد، کشتی های اقیانوسی که در ساحل لنگر انداده اند، خیلی بزرگ و «مهیب الصوره (۱)» هستند، و هر کدام به قدر ده برابر کشتی های شطی می باشند، و درب ورود و خروج آن ها تا سطح آب شش هفت ذرع می شود، صدای عجیب و غریب هم می کنند که شیشه به غرش شیر یا فریاد پلنگ است. شب بعد از گردش مختصری در خیابان، به

1- شکلی ترسناک دارند.

منزلگاه خود برگشته شام خوردیم و خوابیدیم.

قبر زبیر بن عوام

امروز شنبه سلخ شوّال، (۱) مطابق «بیست و ششم سرطان»، «حاج سید جعفر حمله دار»، بلیط کشتی «کراچی» را آورد و با آن که پول برای خردباری بلیط قمره (۲) داده بودیم، بلیط عموم سطحه گرفته، به قیمت هر نفری سی و شش روپیه. می‌گفت بلیط قمره گران بود، به علاوه من با همین بلیط برای شما جائی بهتر از قمره کشتی معین خواهم کرد، شما این زیاد خرجی ها را بگذارید برای موقع مراجعت، در هر حال بنا شده است فردا به کشتی بنشینیم.

امروز بعضی مسافرین به «زبیر» رفته برگشتند. «زبیر» قصبه‌ای است که تا «عشار» دو فرسخ فاصله دارد، و در آن جا قبر «زبیر بن العوام» است که یکی از مؤسسان جنگ جمل بوده، از قرار منکور سکنه آن تماماً عرب و از متعصیین اهل سنت هستند، و با شیعه‌ها بدرفتاری می‌کنند، بعضی مسافرین دیگر رفته به «محمره ایران» (۳) و برگشتند. از «بصره» تا «محمره» پنج شش فرسخ فاصله است که با طراده و قایق، یا با طراده‌های نوظهور آتشی، موسوم به موتور به روی «شط العرب» می‌پیمایند. در «بصره» صبح که مسافر می‌رود، در گمرکخانه «محمره» نقیش می‌شود و عصر که می‌آید در «بصره».

من امروز باز هم به گردش در «بصره» و «عشار» گذرانیدم، آنچه

۱- آخر شوّال.

۲- نام هر یک از اطاق‌های کشتی.

۳- بندر خرّ شهر.

صفحه

۱۰۶

مشاهده شد و آنچه می‌شنویم این است که، هیچ یک از شهرهای «عراق» به قدر اهل «بصره» و «عشار» بداخلان نیستند، و در ارتکاب فسق و فجور و فحشا از هر قبیل، منحصر به فردند.

امروز قدری ذغال «کراچی» برای طبخ در کشتی، به قیمت خیلی نازل خردبیم من تاکنون به استحکام و مرغوبی این ذغال‌ها ندیده ام، ابداً نه دود دارد نه عفونت نه کثافت، این ذغال‌ها را از شهر «کراچی» می‌آورندند که ما عازم آن هستیم، بعضی لوازم دیگر هم خردبیم و موافق معمول، شب را در منزلگاه استراحت نمودیم. امشب با «حاج ابوالحسن» خادم هم از تبلی و بخلافیش قدری مشاجره داشتیم، که منتهی به اخراج او از خدمت شد. لکن به وساطت بعضی مسافرین دوباره بر سر کارش برگشت.

امروز یکشنبه غرّه ذی القعده (۱) مطابق «بیست و هفتم سرطان»، حرکت ما به «کراچی» تأخیر افتاد و بنا به فردا شد، امروز در چند نقطه «عشار» یک دسته هندی دیدیم که نی می‌زندند و می‌رقصیدند و اظهار شادمانی می‌کردند، تحقیق کردیم معلوم شد یک نفر پهلوان هندی مسلمان، با یک نفر پهلوان هندو، کشتی گرفته و او را به زمین زده، و حالا هندی‌های مسلمان اظهار مباها و مفاخرت می‌کنند. این نمایش چند ساعت طول کشید و منتهی به نزاع دو دسته و مداخله پلیس گردید.

در مدت این چند روزه اقامت «عشار» همه روزه در نهر آب مجبوراً خودمان را شست و شو می‌کردیم، زیرا که هوا خیلی مرطوب بود، از گرمی و از حرکت هم عرق زیاد می‌کردیم غالباً بادهای پرگرد و غبار هم می‌آمد.

۱- اول ذی القعده.

هوای «بصره» به واسطه نزدیکی به دریا از یک طرف، و به «صحرای عربستان» از طرف دیگر، خیلی گرم و مرطوبی و عفونی است، «مرض نوبه» خیلی آنچا شیوع دارد معروف است که کسبه «بصره» یک دفعه از دکان پائین آمده، می گویند بروم خانه نوبه ام را بکنم و ببایم، به همین طریق می رود خانه چند ساعتی تب می کنند و بر می گردند.

میوه جات فراوان و خوب در «بصره» و «عشار» هست که از باغات و قراء دور دست می آورند، و عموماً حمل و نقل آن به شهر توسط زنها می شود، که سبد ها را بر سر گذارده بپاده به شهر می آورند. موقع ورود این دسته جات زنها به شهر، که در اول طلوع آفتاب است بی تماشا نیست. امشب را شام خورдیم و به واسطه خیالات حرکت فردا، و از وحشت انقلاب دریا که مسموع می شد درست خوابمان نبرد.

حمل بار به کشتی

امروز دو شنبه دوم ذی القعده، مطابق «بیست و هشتم سرطان»، صبح زود مسافرین دسته دسته به طرف ساحل «شط العرب» می رفتند، ما هم اثاثیه سفر را توسط حمال ها در دو بلم ریخته، خودمان هم با آن حرکت کردیم، از رودخانه گذشته وارد «شط العرب» شدیم و پس از چند ساعتی، رسیدیم به کنار ساحلی که کشتی لنگر انداخته بود، دوباره توسط حمال ها اثاثیه نقل شد به محل گمرکخانه که تا کنار «شط» پک میدان فاصله دارد، آن جا در وسط صحرای خیلی وسیع مستطیلی را از آهن مسقف کرده اند، که مسافرین از تابش آفتاب محفوظ باشند لکن گرمای هوا به درجه ای بود که این قبیل سایه بانها رفع آنرا نمی کرد، و قریب پک هزار نفر آنچا مجمع بودند که باید سوار کشتی ما بشوند، از ظهر که وارد این محل

شدیم تا چهار ساعت به غروب مانده، اسباب ها و اشخاص را معاینه و تفتيش کردند و در ساعت مزبور اجازه سوار شدن به کشتی صادر شد، حمال های زیاد حاضر بودند لکن چون کسی آنها را نمی شناسد و نمره هم ندارند، مسافر باید خودش همراه او تا کشتی برود، و آن مسافرین که مثل ما یک دسته هستند، بعضی اسباب را تحويل حمال ها می دهند و بعضی تا پای کشتی همراه می روند، و بعضی قبل از کشتی رفته، تحويل گرفته جمع آوری می کنند، یک نفر نوکر ممکن نیست از عهده برآید.

به این حالت یک مرتبه جمعیت یک هزار نفری با اسباب ها و حمال ها بحرکت افتادند. نرdban کشتی هم که به پای اسکله آویزان کرده بودند، عبارت از قطعه طناب آهنه بافت است، که توسط پله های باریک چوبی به هم متصل شده، معلوم است در چنین حالی با اخلاق عمومی چه پیش می آید.

بسته های اثاثیه بود که به زمین می خورد و خورد می شد، یا از نرdban می افتاد و در شط غرق می گردید! حمال ها بودند که اسباب به سرقت می برند! بیچاره مسافرین «ترک» و «خراسانی» و غیره بودند که به واسطه عدم آشنائی به زبان و نظمات محلی، مبتلا به شلاق پلیس می شدند، فریاد و همه مهه از هر طرف بلند بود، یکی اسبابهایش مفقود شده بود، یکی رفیق خود را گم کرده بود صدایش می کرد، یکی با حمال در مشاجره بود، دیگران روی سطحه کشتی برای جا گرفتن نزاع می کردند.

بالآخره طرف مغرب تمام مسافرین سوار شده بودند، و ما هم همان طور که « حاج سید جعفر» گفته بود محل خوبی در عرشه برایمان تهیه کرده بود، زحمات شاقه امروز و گرمی هوا و تحمل صدمات، به قدری مسافرین را خسته و فرسوده کرده بود، که هر کس در جای راحت یا

ناراحت خود افتاد و خوابید، برای سه ساعت از شب که من از ادای فریضه در کنار ساحل خلاص شده، بالای کشتبه آدم صدا از احدي بلند نمی شد، تمام مسافرین به خواب سنگین رفته بودند من هم استراحت کردم.

حرکت کشتبه

امروز سه شنبه سوم ذی القعده، مطابق «بیست و نهم سرطان»، اول طلوع آفتاب در حالتی که مسافرین بعضی بیدار و اغلب هنوز خواب بودند کشتبه از حرکت افتاد، اتفاقاً یک دستگاه که آهنی ماتهیه کرده بودیم معادل هشتاد روپیه مصارف آن تا پای کشتبه شده بود شب از خستگی و تنبلی بالا نیاوردیم صبح هم مجال نشد، در همان ساحل جا ماند و مارفتم.

هر چه کشتبه جلو می رفت «شط العرب» عریض تر می شد، بعد از دو ساعت رسیدیم به مصب^(۱) شط کارون^(۲) که از خاک «ایران» می آید، شهر «محمره» کنار آن است دست چپ ما همه جا خاک «ایران» است که صحراء ویرانه است، دست راست تماماً باغات و اراضی مزروعه است که از توابع «بصره» می باشد، بعد از دو ساعت دیگر «شط العرب» تمام شد وارد «خلیج فارس» شدیم خاک به قدری از نظر دور شد که ساحل به زحمت دیده می شد، تا این که به کلی هر چه اطرافمان می دیدیم آب بود، و تاسه چهار ساعت دیگر آب گل آسود «شط العرب»، در خط مستقیمی از آب صاف دریا تشخیص داده می شد، اما برای دو ساعت به غروب آن رنگ هم از میان رفت و آب شط در آب دریا محو و مستهلک گردید،

۱- محلی که آب رودخانه وارد دریا می شود.

صفحه

۱۱۰

امروز هوا علاوه بر گرمایش، خیلی عفونی هم شده بود، به مسافرین بد گذشت و غالباً مبتلا به خارش بدن و کهیر شدند.

و هرچند از موقع ورود به «بصره» تا حال، هوا همیشه ابر و مه داشت و آفتاب کمتر دیده می شد، لکن امروز از طرف غروب به بعد، ابرها غلطت کردند و هوا به قدری حبس و گرم شد، که با عفونت مختصه «خلیج فارس» دست به هم داده، تنفس آزاد را هم از مسافرین سلب کردند و «زوجه حاج مشیر کرمانی» با آن که^(۳) فرست کلاس (۱) «اول منزل داشت، و آن درجه اول از منازل کشتبه است و دارای بادزن های متحرکه با قوه برق است به رحمت ایزدی پیوست، و جنازه او را پس از تغسیل و تکفین به دریا انداختند از قرار مذکور این قربانی اول کشتبه ما است و دنباله آن دراز است و هر روز چند نفر دیگر باید تلف شوند.

بوشهر

امروز چهارشنبه چهارم ذی القعده، مطابق «سی ام سرطان»، صبح از محاذات^(۴) بوشهر^(۵) گذشتیم، فوراً هوا تغییر کرد، عفونت و گرمایش کمتر شد، تمام سطحه کشتبه را هم عمله جات آن شستشو کردند و ضد عفونی نمودند و هرچه پیش رفتم هوا لطیف تر و خنک تر شد، بعد از ظهر به بعد نسبیمی گرفت که متدرج مبدل به بادهای شدید گردید، دریا هم کولاکی و متلاطم شد، امروز همه جا ماهی های بزرگ و حیوانات مهیب بحری، به شکل خوک و گوساله و غیره دیدیم که به سرعت زیاد همراه کشتبه می آمدند، و گاهی از آب در هوا جستک می زندند، مرغ های سفید بسیاری

۱- بهترین نقطه کشتبه و محل ویژه.

در هوا پرواز می کردند، معلوم است که از سواحل مجاوره برای صید آمده اند، این مرغ ها روی آب هم نشسته و امواج دریا آنها را بالا و پائین و این طرف و آن طرف می برد تماشای خوبی داشتیم.

طرف عصر هوا هر چند خنک شده بود لکن به قدری مرتضی بود که لباسها به بدن چسبیده بود، یک نفر مسافر ترک خلخالی هم امروز مرحوم شد جنازه اش را به دریا اندادند خداوند ترحم فرماید.

جنازه به دریا اندادته شد

امروز پنجشنبه پنجم ذی القعده مطابق «سی و یکم سرطان»، صبح تا ظهر حالت دریا و هوا مثل روز گذشته بود، طرف دست راست «بحربین»، و طرف دست چپ «بندر عباس» و جزائر متعلقه به ایران بود، از آنها گذشته در «تنگه هرمز» از هر دو طرف ساحل نمودار بود، مقارن ظهر وارد «بحر عمان» شدیم، کولاک و نلام دریا شدت کرد، و عفونت هوا برطرف شد لکن رطوبتش باقی بود، اغلب مسافرین تنفس دانه های فرمز بیرون زد، در حدود مغرب یک نفر مسافر ترک دیگر، زندگانی را وداع گفت و جنازه اش طعمه حیوانات بحری گردید!

شب را به مناسبت لیله جمعه و انقلاب شدید دریا، غالب مسافرین اشتغال به تصرع و زاری و توسل به ائمه طاهرین داشتند.

مرگ سه نفر دیگر

امروز جمعه ششم ذی القعده مطابق «اول اسد»، ابرهای آسمان بر ضخامت و غلظت خود افزودند، مه به درجه ای اطراف را احاطه کرد که مثل شب تار شده بود و درست کسی، کسی را نمی دید، طرف عصر

بادهای شدیدی از طرف جنوب یعنی دست راست ما وزیدن گرفت، و هر چند مه غلیظ تخفیف یافت، لکن ضربات امواج کوه، پیکر کشته را مثل گاهواره پهلو به پهلو می کرد. مسافرین به روی یکدیگر می افتادند و نماز را ایستاده نمی شد بخوانند و غالباً مبتلا به اسهال و استفراغ شدند، سه نفر هم فوت کردند که جنازه آنها پس از تعسیل به دریا اندادته شد.

از قراری که می گویند این حالت دریا همان برساتی است که معروف است، لکن بارندگی آن باقی است، شب هوا سرد شد و بالاپوش به درد می خورد و برای خوابیدن محتاج به لحاف شدیم.

مرگ یک نفر دیگر

امروز شنبه هفتم ذی القعده مطابق «دوم اسد»، اوضاع و احوال مثل روز گذشته بود، لکن باد از جلو کشته یعنی سمت مشرق میوزید و ضربت امواج به سینه کشته می خورد، کشته هم گاهی از آن کوههای آبی بالا می رفت، گاهی در یک دره از دره های آبی سازیز می شد، من مدتی در بلندترین و جلوترین نقاط کشته تماشا می کردم، و با چشم اندازه گرفتم درست به قدر هفت هشت ذرع جلو و عقب کشته نسبت به یکدیگر ارتفاع و انخفاض (۱) پیدا می کردند، معدله این حالت کشته، به مسافرین کمتر از حالت پهلو به پهلو صدمه می زد.

طرف عصر از سرعت سیر کشته شد عمله جات گفتند: برای این است که شب به ساحل «کراچی» نرسیده باشد، ظاهراً همینطور بود شب را کشته با کمال تأی در حرکت بود، امروز یک نفر بیشتر فوت نشد!!

ساحل کراچی

یکشنبه هشتم ذی القعده مطابق «سوم اسد»، اول آفتاب مرغ های سفید زیادتری ظاهر شدند، بعد از دو سه ساعت به ساحل «کراچی» رسیدیم، کشتی های فراوان در کنار سواحل طبیعی میان دریا لنگر انداخته بودند، لکن کشتی ما چون پستی و دولتی بود، رفت تا پای اسکله که با الوار و چوب های خیلی قطور ساخته اند، خطوط آهن با اسباب های جرثقیل در روی اسکله بنا شده است که برای نقل مال التجاره از کشتی به واگون ها یا بالعکس خیلی آسان است، مسافرین نیمه جان کشتی ما، از روی عجله و برای فرار، اسبابها را توسط طناب پائین می کردند و در طراده ها جا می دادند، و اغلب طناب از دست درمی رفت و اسبابها در آب می ریخت.

بعد از یک ساعتی، یک نردهان چوبی از کشتی به اسکله پائین کردند، مسافرین با کمال راحتی پیاده شدند، اتومبیل ها و درشکه های زیاد برای مسافرین، و دوچرخه و گاری های فراوان برای حمل اسباب آنها حاضر بود.

حوالی ظهر رسیدیم به مسافرخانه، بیچاره یک مسافری در زیر خورجینش افتاد و مرد، این مسافرخانه که در زمین مسطحی متصل به شهر ساخته شده، عبارت است از چندین سلسله اطاق های مجاوره متصله و از مشرق به طرف غرب ممتد است و مابین هر سلسله اطاق با سلسله دیگر، کوچه ای به عرض پنج شش ذرع تعبیه شده، (۱) که در واقع هر اطاقی شمالاً و جنوباً به کوچه نگاه می کند و در مشرق و مغربش اطاق است، کف

۱- ساخته شده.

این اطاق ها با زمین مساوی است و سقفش با خاک و سفال پوشیده شده است، اطراف آن هم از طرفی پنجره و شبکه های چوبی است، که برای جریان هوا خیلی خوب است، در نهایت شمالی این اطاق ها، یک مصتبه (۱) وسیعی به ارتفاع یک و جب از زمین برای نماز خواندن ساخته شده، که در یک سمت آن چندین شیر منصوب است، و برای آب برداشتن و وضع ساختن خیلی راحت است، قدری دورتر مستراح های زیاد فرنگی ساخته اند، که هر روزه کثافت آن در طرف های مخصوصی برداشته می شود، این مسافرخانه گنجایش سه چهار هزار نفر بیشتر را ندارد، ما هم که وارد شدیم تمام اطاقها را مسافرین دیگر گرفته بودند.

ما در صحراء نزول نمودیم اما وحشتی نداشتیم زیرا که پلیس مراقبت داشت، برای دو ساعت از شب گذشته از شدت خستگی و داشتن جای راحتی افتاده و خوابیدیم.

دیدار از باغ وحش

امروز دوشنبه نهم ذی القعده مطابق «چهارم اسد»، (۲) صبح که از خواب برخاستیم حالتمان خوب نبود، رطوبت هوا ما را لخت کرده بود، برای دو سه ساعت از روز گذشته هوا کولاکی شد و باران سختی آمد و ما و سایر مسافرین بی منزل، خواهی نخواهی رفتم به اطاق های مسافرین سابق، و بعد از قطع شدن باران

چندین دستگاه چادرهای خوب آورده و
در صحراء برای ما بربپا کردند، امورات مسافرخانه و مراقبت حال مسافرین،

۱- به کسر میم و فتح طاء به معنی سگو و مکان مرتفع است.

۲- پنجمین ماه فلکی مطابق با مرداد ماه.

صفحه

۱۱۵

از طرف دولت به یک نفر هندی موسوم به «شیخ عبدالقدیر» مفوض است، مأمورین نظم و امنیت هم تحت فرمان و دستور او هستند، منازل هم برای مسافرین مجاني است.

طرف عصر توسط و اگونی که نزدیک مسافرخانه عبور می کند، رفتیم به تماشای «باغ و حش» که خیلی بزرگ است و در ظرف دو سه ساعت به کنار آن نمی توان رسید، تمام باغ مشجر به درخت هائی است که در «ایران» هیچ نمیده ایم، فقط درخت گل ابریشم را شناختیم.

خیابان ها به شکل نیم دایره ممتد است، و در کنار آنها یا قفسه های آهنه برای حیوانات خاکی و هوائی، و یا دریاچه های مصنوعی برای جانوران آبی ساخته شده است. هزاران قسم حیوانات عجیب و غریب وحشی و اهلی، پرنده و چرنده بحری و ذوحیاتین و غیره، آنجا بود که فقط آشکال و صور آن هارا، در روی صفحات کتب تاریخ طبیعی دیده بودیم، و امروز اعیان خارجی آنها را با چشم مشاهده کردیم.

یک نفر «بیرمرد هندی» در باغ هماره مسافرین و تماساچیان می افتد، و برای تفریح آنها، سازی شبیه به کمانچه می زد، هر کس می خواست انعامی به او می داد، این چند ساعت گردش خوش گشت.

مجدداً مراجعت به مسافرخانه کردیم، معلوم شد که هر مسافری را در اینجا باید «آبله» بکوبند و إلا بلیط کشته به او داده نمی شود، و برای آبله کوبی یک نفر «حکیم هندی» از طرف دولت موظف است.

تماشای شهر کراچی

امروز صبح سه شنبه دهم ذی القعده مطابق «پنجم اسد»، چند دفعه خواستیم پیش «حکیم هندی» که در یک اطاق نشسته برویم آبله بکوبیم

صفحه

۱۱۶

ممکن نشد، زیرا که جمعیت ازدحام می کردند و پلیس با شلاق آنها را پس و پیش و داخل و خارج می کرد، ما از بی دست و پائی یا تبلی یا از ترس شلاق جلو نرفتیم و ظهر تعطیل کردند.

امروز یک کشته دیگر هم از «بصره» وارد «کراچی» شد که مسافرین آن تماماً عازم «بیت الله» بودند، طرف عصر رفتیم به تماشای شهر «کراچی». خیابان های خیلی قشنگی دارد که طرفین آن پیاده رو سنگ فرش است، و در هر طرفی مغازه ها و دکاکین خیلی شیک و قشنگ نوساز دایر است، یک واگون شهری از میان خیابان می گزند که با بنزین حرکت می کند، بنای مغازه ها و عمارت مسکونی فوق آن ها تماماً با سنگ و گچ و آجر است، در طی خیابان باغات و عمارت اعیانی زیاد دیده شد.

بتخانه در کراچی

بنکده که تا به حال ندیده بودیم اینجا دیدیم، و آن را بتخانه می گویند. و هر چند کسی حق ورود به آن را ندارد، لکن از جلو درب بتخانه که شخص نگاه می اندازد، بتها را می بیند که بعضی از آنها به شکل گربه و بعضی به شکل آدم ولی دارای شش دست و پا هستند، مخصوصاً در تمام بتخانه ها بت هارا قسمتی گذاشته اند که از جلو درب، خوب نمایانند.

«هندوها» تماماً یک خال قرمز یا زرد به روی پیشانی می گذارند که ما به الامتیاز آنهاست و جوهری که با آن خال می گذارند برگ درختی است که با بول ماده گاو عجین کرده اند! در این شهر مسلمان کم است و غالباً هندو هستند.

شهر «کراچی» قدیم از میان رفته و بعضی خانه های آن که هنوز باقی

صفحه

۱۱۷

است، منزل فقرا و بلوچ های نیمهوحشی است، شهر جدید به فرم و سیلقه اروپا ساخته شده، فقط بازارش از آثار و علامات مشرق زمین است، تمام شهر با چراغ های برق روشن و به توسط لوله های زیرزمینی مشروب می شود، گفتند آب این لوله ها از یک آب انباری که در کوه ساخته شده می آید، در شکه های اینجا تماماً با یک اسب حرکت می کند، دو اسبه معمول نیست.

گاری ها و دوچرخه ها عموماً با یک شتر یا یک زوج گاو نر حرکت می کنند، زنها بچه خود را برخلاف وضع «ایران» از پهلو بغل می کنند، دماغ و گوشهای خود را با گوشواره های بزرگ نقره و طلا زینت می کنند، اول شب تماشای شهر عالی تر بود.

لکن زودتر به مسافرخانه برگشتم، کورس اتومبیل و در شکه در «کراچی» خیلی ارزان است، و تمام شهر را با چند روپیه می توان گردش کرد.

شهر «کراچی» جنوباً توسط یک خط آهن به «مبئی» و شمالاً به سرحدات «ایران» متصل است، و مصنوعات و منسوجات در آنجا خیلی فراوان است، از میوه جات سیب و انگور و انار دیدیم، میوه های دیگری هم بود که اسم آنها را نمی دانستیم، انگورهای اینجا عیناً از نوع انگوری است که در «طهران» معروف به انگور کلاچه است، تصور می کنم کلاچه محرف «کراچی» باشد یعنی انگور کراچی.

حکیم هندی

امروز صبح به هزار زحمت در اطاق حکیم هندی رفته آبله کوبیدیم، و ورقه تصدیقی دادند که با تذکره به «شیخ عبدالقادر» سپردهیم تا «چتی»

صفحه

۱۱۸

یعنی بليط کشتي برای ما پاره کنند، آبله کوبیدن را اينجا سوزن زدن می گويند.

امروز بعضی مسافرین به حمام شهر رفتند و شکل آن از قراری که شرح دادند، یک دکانی است سلمانی، که عقب آن دو سه زاویه دارد، در هر زاویه به ارتفاع نیم ذرع از زمین، یک شیر آب گرم و یک شیر آب سرد به دیوار منصوب است، و زیر آن یک طشتکی گذاشته شده است، مشتری اول اصلاح سر و صورت را کرده، در یکی از زوايا عربیان می شود، و نشسته خود را شستشو می کند و صابون می زند.

چون وضعیت این جا برای ما مطلوب نبود، و چنانچه مذکور گردید صاحب حمام ها هندو بودند، ما به همان شستشو در زیر شیرهایی که کنار مسافرخانه برای وضع ساختمان مهیا شده است اکتفا کردیم.

در نزدیکی مسافرخانه یک گودال آبی هم بود که یک چشمه یا نهر سر پوشیده آب گرم، به قدری که دو سنگ آب داخل آن می شد، چند دفعه هم به خیال آن که این آب، چشمه آب گرم طبیعی است در آن شستشو کردیم، اتفاقاً آب مزبور مثل سایر آب گرم های طبیعی عفونت هم داشت، لکن اخیراً معلوم شد که فاضلاب کارخانه یخ سازی است که به توسط آن، آب دریا را تجزیه کرده با آب خالص و شیرین آن یخ مصنوعی درست می کنند، و فاضل آن با مواد تلخ و سور در این گودال می آید.

در کنار این گودال آب هم، بعضی کلبه های حصیری و بناهای خشتو است که مسکن بلوج های نیمه‌وحشی است، امشب عده زیادی از مسافرین کابلی تا نیمه های شب مشغول جمع آوری اسباب و اثاثیه خود بودند، که فردا صبح با کشتی موسوم به «نیرنگ» حرکت کنند.

صفحه

۱۱۹

مسافرین کابلی

امروز صبح زود، مسافرین کابلی به طرف اسکله رفتند، و طرف ظهر با کشتی «نیرنگ» حرکت کردند برای «جده»، ما و جمعی دیگر در اطاق های آنها منزل گرفتیم، سایر مسافرین مشغول به سوزن زدن یعنی آبله کوبیدن بودند.

امروز یک دفعه دیگر به شهر رفته شب را به مناسبت لیله جمعه، مسافرین دسته دسته اشتغال به ذکر مصیبت و غیره داشتند، آقای «آقا سید محمد واعظ کاظمینی» هم که عازم «مگه» است در مسافرخانه بساط نماز جماعت و موعد خوبی برپا کرده بود.

امروز صبح جمعه سیزدهم ذی القعده مطابق «هشتم اسد»، از طرف «شیخ عبدالقدیر» اعلام شد که چون عده مسافرین حاضر، از میزان جمعیت معموله کشتی دیگر که باید حرکت کند زیاد است، باید یکصد و بیست نفر با خط آهن برونده «بمبئی»، که از آن جا با حجازی های دیگر به «جده» برونده، همینطور یک عده از مسافرین «طهرانی» و غیر هم به اختیار خود با ماشین رفتند به «بمبئی».

میان خوف و رجاء

امروز شنبه چهاردهم ذی القعده مطابق «نهم اسد»، زمزمه می شد که یک کشتی بیشتر در ساحل «کراچی» نیست، و دیگر هم کشتی نخواهد آمد، و یک عده از مسافرین باقی خواهند ماند و تمام کسانی که هنوز بليط کشتی نگرفته بودیم مضطرب شدیم، و تا عصر بین خوف و رجا، از صدق و کذب قضیه برگزار کردیم شب خواستیم از «شیخ عبدالقدیر» تحقیق کنیم، خودش حاضر نبود اجزایش هم فارسی نمی فهمیدند.

صفحه

۱۲۰

ظرفیت کشتی پر شد

امروز در نتیجه شورشی که از طرف آزادی خواهان و استقلال طلبان «هندوستان» برپا شد، شهر به حال تعطیل بود، اعلان حکومت نظامی هم از طرف دولت داده شد و موجب مزید تشویش و اضطراب مسافرین گردید، اول غروب «شیخ عبدالقدیر» آمد و در اطاق اداری خود نشست و مسافرین را خواست که چتی های کشتی آنها را با تذکره و پاس به آنها رد کند، و صبح با کشتی موسوم به همایون حرکت کنند، خواندن اسامی و دادن بليط ها مدتی طول کشید، بالأخره ساعت چهار از شب شیخ اعلام کرد که این هزار نفر که بليط به آنها داده شد، عدد جمعیت معمولی کشتی همایون است، باقی ماندگان چون نمرات سوزن زنی آنها بعد از این یک

هزار نفر است بلیط ندارند، و باید به اوطان خود مراجعت کنند و کشتی دیگری هم برای حرکت به «جده» نداریم!

این بیان که با کمال خوشنودی و لاقیدی و بی اهمیتی از طرف «شیخ» ادا شد، مثل یک صاعقه آسمانی بود که بر سر ما فرود آمد، کاشه خون در عروق ما منجمد شد و از حرکت افتاد، ندانستیم دیگر چه بدگوئیم و چه بکنیم، و هر چند بعضی از مسافرین به عجز و لابه افتادند و بعضی از شدت غصب و اوقات تلخی «شیخ» را مورد شماتت و بدگوئی قرار دادند، لکن شیخ ابدًا متاثر نشد و باز تکرار کرد که مسئله ای نیست باقیمانده بروند به اوطان خود، و سال آینده بیایند به «مکه» بروند.

علی کل حال در نهایت بهت و حیرت به منازل خود برگشته و تا صبح نخوابیدیم، گاهی در دریای فکر و خیال غوطه می زدیم، گاهی با یکدیگر مشاوره و چاره جوئی می کردیم، گاهی هم با کمال حسرت نگاه به مسافرین کشتی همایون، که مشغول بستن بار و بنه خود بودند می نمودیم

صفحه

۱۲۱

« حاج سید جعفر » حمله دار، و « حاج سید امین » پسر عمویش فقط وسیله ای که به نظرشان آمد این بود که فردا صبح بروم منزل « حاج عبدالغنی » نام و به او متولّ بشویم، از قرار مذکور مشارّالیه تاجری است شیعه، و همه ساله خیلی خدمت و همراهی با مسافرین و حاجاج می کند، تمول و مکنت فوق العاده او موجب اعتبارش در نظر اولیای دولت است، و این اعتبار را در طریق نوع پرستی و خیریت عمومی اعمال می کند.

فرصت طبان

امروز از اول طلوع فجر مسافرین « جهار همایون »، (۱) شروع به حرکت برای اسکله کردن، گاری ها و درشکه های زیاد هم برای حمل و نقل خودشان و اسبابشان حاضر بود، و هر چند باید خوشحال باشند لکن افسرگی باقیماندگان آنها را هم ملوّن و افسرده کرده بود، هر کس با رفیق و آشنا خود مشغول وداع و گریه بود، « حاج ملا محمد » حضرت عبدالعظیمی هم، برای ماندن من خیلی گریه و زاری می کرد، و بلیط خوش را با کمال صمیمیت و اصرار می خواست به من بدهد بروم به کشتی سور شوم قبول نکردم، لکن بعضی مسافرین از موقع استفاده کرده، بلیط خود را که یکصد و پنجاه روپیه گرفته بودند به مبلغ سیصد الی چهارصد روپیه به دیگران فروختند، یکی دو ساعت از آفتاب گشته تمام مسافرخانه و محوطه آن خالی شده بود، فقط به قدر چهارصد مسافر باقی مانده بود که تقریباً بیست نفر آنها شهری، و بقیه دهاتی ها و رعایایی « ترک » و « خراسانی » بودند.

۱- کشتی همایون.

صفحه

۱۲۲

شکوه از شیخ عبدالقدار

بر طبق قرارداد دیشب ما شش هفت نفر، به راهنمائی « حاج سید امین » که زبان هندی می داشت، و با « حاج عبدالغنی » آشنائی و سابقه داشت، سور درشکه شده رفته به شهر، در حجره حاجی مزبور که یک دستگاه بالاخانه و عمارت قشنگی بود و بادزن های متحرکه، که با قوه برق هوای آن را تلطیف و خنک می کرد، شرح حال خود را توسط یک نفر از منشیان اش که فارسی می داشت اظهار کردیم، در جواب گفت که من دیروز از این قضیه مطلع شدم، و با « شیخ عبدالقدار » و قائم مقام شهر که هندی است، مذاکراتی کرم ولی نتیجه نبخشید، و مجدد دستور داد که شما بروید پیش فلان انگلیسی (اسمش را فراموش کرده ام) (که والی

«کراچی» و مضافات آن است، و از «شیخ عبدالقادر» شکایت کنید که در این چند روزه مکلف بوده یا تدارک «حجاز» بنماید، یا مثل آن عده یکصد نفری ما را هم بفرستد به «بمبئی»، یا لاقل حرف امروز را در ابتدای ورود به ما بگوید تا به فکر کار خود باشیم، نه آن که ما را تا امروز که بیست روز بیشتر به ایام حج باقی نمانده معطل کند، بعد گفت من هم پک ساعت دیگر با چند نفر به شما خواهم رسید.

و موافق دستور مزبور از عمارت پائین آمدیم که برویم منزل والی شهر، در این ضمن «مشهدی محمدحسین یراقچی» همسفر ما آمد و گفت، من به یک وسیله می خواهم سوار همین کشتی شده بروم، و حالا برای وداع و خداحافظی با شما این جا آمده ام، و اظهار نمود که «آقا سید ابوطالب ماهوتچی» همسفر دیگر ما هم، به طور گلچاق خود را داخل کشتی کرده است، مشارالیه را به خدا سپردیم و نارفاقتی رفقاً موجب مزید تحسر و تالم گردید، بعد توسط سه دستگاه اتومبیل رفته بمنابع مقصد

صفحه

۱۲۳

خود، چون «انگلیسی» و «هندي» زبان نداشتیم، یک نفر شوfer اتومبیل چي را برای ترجمان معین کردیم، خانه حاکم در بیرون شهر بود.

حاکم انگلیسي

بعد از یک ربع ساعتی آنجا رسیدیم، اطلاع دادیم که چند نفر از محترمین حاج و قتل ملاقات برای عرض شکایتی می خواهند، فوراً احضار نمود دیدیم یک نفر «انگلیسی» است که با کمال تقریب و تبخر، در تالار بزرگی جلوس کرده، ترجمان مانیز نه درست مطالب ما را فهم می کرد که حالی کند، و نه سؤالات حاکم را درست به ما افهام می نمود، من بدون این که هیچ احتمال بدhem حاکم مزبور «فرانسه» می داند، به اشاره و اصرار آقای «آقا سید احمد» به زبان «فرانسه» سوال کردم (آقا شما آیا فرانسه می دانید؟) حاکم متوجه به من شده جواب داد: بلي، قدری می دانم، و پس از شروع به صحبت گفت: آقا قدری ملایم تر حرف بزنید، زیرا که «فرانسه» زبان امّي من نیست، و در مدرسه تحصیل کرده ام و درست نمی فهمم.

جواب دادم اتفاقاً من هم ایرانی هستم، و «فرانسه» را در مدرسه یاد گرفته ام، و خلاصه حرفهای من بعد از تذکار از دوستی و مودت قدیمه ملت «ایران» و «انگلیس»، و استحکام مبانی این دوستی به وسیله معاهدات دو دولت، خصوصاً قرارداد اخیر که توسط رئیس وزراء فعلی «وثوق الدوله» منعقد شده این بود که، جمعی از ایرانیان متحدين شما، از بلاد بعیده با تحمل مخارج گزار و زحمات شاقه، صحرانوری و دریاپیمانی کرده، و در قلمرو مملکت شما وارد شده اند، و برای وصول به مقصدشان که «مگه» است، و اجرای احکام و الزامات مذهبی آنها، بیست

صفحه

۱۲۴

روز دیگر و یک دفعه کشتی سواری بیشتر باقی نمانده، آیا وظایف مهمان داری شما اقتضا می کند که «شیخ عبدالقادر» درباره آنها این نوع رفتار کند؟ بعد شرح ورود به «کراچی» و آبله کوبی و حرکت مسافرین و باقیماندن خودمان و امر «شیخ عبدالقادر» به مراجعت را داده، اضافه نمودم که بعضی مردها در «کشتی همایون» سوار شده اند، که عیالات آنها مانده و عکس آن نیز شده است، و غالباً بعضی رفایی ما رفته اند و خرجی همراهان با آنها است و بالعكس.

در این موقع حاکم از این کلمات متأثر شده، لب های خود را می گزید، بعد یک ورقه سفارش نامه از «مستر کاکس»، «سفیر انگلیس» در «طهران» داشتم، پیش او گذاشتند بعد از خواندن گفت من می توانم این چند نفر را که مورد سفارش و توصیه هستند، با همین کشتی حرکت بدhem، گفتم هیچکدام راضی نیستند و تمایی اعزام تمام را می نمایند.

ماجرای کشتی همایون

در این ضمن «حاج عبدالغنى» به موجب قولی که داده بود آمد، و یک نفر پیرمرد ریش سفید معهم، و یک نفر دیگر با عمامه زربفت همراه مشارالیه بودند، اما آن دو نفر را مقنم بر خود می داشت، و حاکم نسبت به شخص اخیرالذکر خیلی احترام و تجلیل کرد، و به زبان «هندي» مشغول صحبت شد. اتفاقاً شیخ پیرمرد پهلوی من نشسته بود، و صحبت های آنها را به عربی برای من ترجمه می کرد، و خود را «قاضی مسلمین کراچی»، و آن دیگری را یکی از راهه ها و شاهزادگان «هندوستان» معرفی نمود. خلاصه صحبت های آنها با حاکم همان زمینه مذاکرات ما بود. بعلاوه شخص راجه گفت: هرگاه تهیه کشتی برای این مسافرین ننماید، من خود

یک دستگاه کشتی فوراً خریداری می کنم، و آنها را حرکت می دهم، و چنانچه و هنی به حکومت وارد شود مسئول نخواهم بود.

مجدداً حاکم به زبان «فرانسه» گفت: اشخاص مورد سفارش «مستر کاکس» را من حاضر می با «کشتی همایون» حرکت بدhem. جواب دادم آنها راضی نیستند و استدعای مساعدت با همه مسافرین را می نمایند، گفت کشتی که موجود نیست، چهار صد نفر هم که نمی شود بر جمعیت معمولی «حجاز همایون» افزود، پس تکلیف چیست؟ من این بیان را برای رفقای خود ترجمه کردم. فوراً آقای «آقا سید احمد» گفتند تکلیف این است که عجالتاً «کشتی همایون» توقیف شود تا فکری به حال ما کنند. به محض آن که این جواب را برای حاکم ترجمه کرد فکری کرد گفت صحیح است. تلفن را از روی میز برداشت و به اسکله مخابره کرد «کشتی همایون» تا وصول دستور ثانوی توقیف باشد.

ضمناً یک صورت تلگراف نوشته و گفت به «بمبئی» تلگراف می زنم، و کسب تکلیف از حکومت مرکزی نموده تا دو ساعت به غروب در مسافرخانه جواب به شما می رسانم، بعد از اظهار تشکر و خداحافظی از عمارت بیرون آمدیم.

مسافران در انتظار

در خیابان مسافرین را دیدیم که به حال اجتماع به خانه حاکم می آمدند، و «حاج عبدالغنى» به مناسبت نظامی بودن شهر گفت: این جمعیت را متفرق کنید و در مسافرخانه منتظر جواب تلگراف باشید، به همین ترتیب رفتار کرده به مرکز خودمان برگشتم، لکن این اقدامات و مذاکرات ابدأ ما را امیدوار نمی کرد، و یقین داشتیم که امسال از زیارت

«بیت الله» محروم شده ایم.

«مشهدی محمدحسین» هم سفر ما چون نتوانسته بود راهی به کشتی پیدا کند، از اسکله برگشت و خبر توقیف حجاز را آورد. ضمناً «حاج سید جعفر» حمله دار هم از کشتی پیاده شده پیش ما آمد و گفت: من برای شما چند نفر مذاکره سری با کاپیتان کرده ام بلیط حاضر است بیانید سور شوید و به دیگران کاری نداشته باشید لکن، ما قبول نکردیم. به علاوه جمعیت «خراسانی» و «ترک» از مذاکرات محروم از «حاج سید جعفر» با ما سوءظن بردن، و از گوش و کنار جمع شده مارا در اطاق محاصره کردند، و با حالت گریه و زاری و بلکه تهدید، گفتند ممکن نیست بگذاریم شما از این اطاق خارج شوید تا تکلیف ما معلوم شود!

«حاج سید جعفر» مأیوسانه به کشتی برگشت و تا دو ساعت به غروب خبر نرسید، ما به کلی مأیوس شدیم و ضمناً اشتغال به ذکر مصائب «حضرت سیدالشهداء» و توسل به «ائمه طاهرین»، و قرائت حدیث شریف کسا داشتیم، ضجه و ناله و گریه و زاری از هر طرف برپا بود.

تا آن که درست در خاتمه روضه «آقای سید احمد» جناب «آقا میرزا محمدعلی طهرانی عینک چی» از در درآمد، و با کمال عجله پاکتی به من داد و گفت ببینید چه نوشته! من بدون آنکه عنوان پاکت را ملاحظه کنم فوراً آن را باز کردم، به زبان انگلیسی که فقط خواندن آن را می دانستم و از تکلم عاجز بودم نوشته بود: ««آقای شیخ عبدالقدار» موافق تلگراف و اصله، «حجاز نورانی» برای باقیماندگان حجاج معین شده، آنها را به اسرع اوقات به «بمبئی» حرکت دهید، که با دویست نفر باقیماندگان حجاج آن جا، به طرف «جده» حرکت کنند». همین که مضمون کاغذ را ترجمه کردم، یک مرتبه صدای خنده و فریادهای مسرت آمیز از جمعیت

بلند شد، و یک محفل گریان نالان محزون و ماتم زده، مبدل به یک محیط خنده و فرح و شادمانی گردید.

عکام ها (۱) او شاگرد عکام ها و بعضی مسافرین درست مشغول رقصیدن و بشکن زدن و تصنیف (۲) خواندن شدند، و به قدری صدا در صدا پیچید که نتوانستیم آنها را آرام کنیم، کاغذ را گرفتند و به همین حال رفتد درب اطاق «شیخ عبدالقدار»، و مجالی ندادند که من عذر باز کردن پاکت را، که بعد فهمیدم به عنوان او بوده است بخواهم. در هر حال شیخ دستور داد که کارها و بارهای خود را شبانه مرتب کنید که صبح باید حرکت کرد.

به همین طریق عمل کردیم و ساعت چهار از شب، شیخ آمد و تذکره ها و جوازهای ما را رد کرد و گفت، از اینجا تا «بمبئی» با ماشین یا کشتی مجاناً خواهید رفت، و بليط کشتی نورانی را در «بمبئی» باید بگیرید، و از اسکله خبر رسید که «کشتی همایون» طرف غروب به راه افتاد و رفت، معلوم شد که حاکم توفیق آن را همان ساعت مرتفع نموده، ما بعد از دو روز و دو شب بیخوابی و دوندگی، امشب ساعت شش از شب به خواب راحتی رفتیم.

حرکت به بمبئی

امروز سه شنبه هفدهم ذی القعده مطابق «دوازدهم اسد»، صبح اول آفتاب، دوچرخه و گاری های زیاد در مسافرخانه حاضر شد، و هر دسته از مسافرین اسباب های خود را، در یکی از آنها جا دادند و حاضر و قبراق

1- شترداران.

2- ترانه خواندن.

آماده حرکت شدند.

مدتی حال بر این منوال گذشت و خبری نیامد. ظهر شد و نهار خوردیم باز هم اجازه حرکت نرسید. چند نفر نزد «شیخ عبدالقدار» رفته علت تأخیر را پرسیدیم، گفت: انتظار ورود یک کشتی پستی را داریم که از «بصره» برسد و فوراً شما را به «بمبئی» حرکت بدهد، و اگر نرسید شما باید با ماشین غروب حرکت کنید، چیزی که هست این کشتی پستی هرگاه بباید، یک روز شمارا به «بمبئی» می برد، ولی ماشین چون در شهرها معطل می شود و راهش مستقیم نیست دو سه روز طول خواهد داد تا به «بمبئی» برسد.

درست چهار ساعت به غروب داشتم که «شیخ عبدالقدار» به مسافرخانه آمد و اجازه حرکت داد، یک دفعه تمام گاریها که حاضر و آماده بودند به حرکت افتادند، و غالب مسافرین با مجانی بودن گاریها سوار در شگه و اتومبیل های کرایه شده، به طرف اسکله رفتد.

دو ساعت به غروب مانده تمام مسافرین آنچا حاضر بودند و یک نفر آمد و به هر مسافری یک بلیط کشتی داد که رویش (ده روپیه) نوشته شده بود، و از قراری که نقل می‌کردند قیمت تمام چهارصد بلیط و کرایه گاری‌ها را شخص «حاج عبدالغئی» داده بود، «حاج رمضان» نام که از محترمین «کراچی» و شیعه است، و فارسی را شیرین حرف می‌زند امروز خیلی خیلی به ما اظهار محبت و دل جوئی می‌کرد، محبت‌های او و بالخصوص «حاج عبدالغئی» فراموش نشدنی است.

باری برای یک ساعت به غروب گفتند: بسم الله و با آن که کشتی حاضر، پستی بود در کنار اسکله نیامده بود،
به قدر یک میدان دور از
ساحل لنگر انداخته بود و ما مجبوراً بایستی توسط قایق‌ها به پای کشتی

صفحه

۱۲۹

برویم، باران نم شروع به باریدن کرد، باد تندی هم بنا به وزیدن نمود،
ما سوار قایق شدیم و دریا طوفانی گردید، و امواج به جوش و
خروش افتادند، از این همه قایق که به روی آب حرکت می‌کرد، فقط
معدودی که در قله امواج بودند دیده می‌شدند، بقیه در پستی های آب
نایدید بودند.

دقیقه به دقیقه بعضی قایق‌ها به روی موج می‌آمدند و مرئی می‌شدند، بعضی دیگر سرازیر در گودالها و
نایدید می‌گردیدند، و قایق را که شخص در جلو خود می‌دید سرازیر می‌شود، یقین می‌کرد که در آب دریا
غرق شد، لیکن پس از چند دقیقه می‌دید همان قایق خود را از لایلای موج ها بیرون می‌کشد.

اغلب مسافرین از شدت وحشت، دست به جلو چشم ها گذاردند، و آلل و لبیک شان بلند، و تضرع و استغاثه
می‌کردند، و کلمه شهادتین بر زبان جاری می‌ساختند، من خیلی کمتر از دیگران متوجه بودم و تماشای
صعود و نزول قایق‌ها، و قیافه‌های رنگ پریده مسافرین را می‌نمودم. باری به این کیفیت به پای کشتی
رسیدیم، و چون صد نفر مسافر بیش نبود، به زودی همگی سوار شدند، لکن کشتی مهلت نداد که مسافرین
یکدیگر را ببینند و اسبابهای خود را جمع آوری کنند.

اول غروب آفتاب که آخرین مسافر بالا آمد نردهان را برداشتند و کشتی به حرکت افتاد، باران و باد هم شدت
کرد و دریا بر انقلاب و تلاطم‌افزوده و کشتی به قسمی پهلو به پهلو می‌شد، و آنقدر به سرعت می‌رفت که
هر کس بهر حال و در هر محلی بود افتاد، و تا صبح کسی خبر نداشت، من هم بعد از خواندن نماز مغرب و
عشای بدون غذا خوردن بی حال شده و در گوش خن کشتی خوابیدم.

صفحه

۱۳۰

طفوان دریا

امروز چهار شنبه هیجدهم ذی القعده مطابق «سیزدهم بر ج اسد»، صبح بعد از خواندن نماز، رفقای خود را
صدای زدم نتوانستند برخیزند، فقط «آقا میرزا آقا بزرگ» بلند شد و خواست حرکت کند، دوباره به زمین خورد
و افتاد برای دو ساعت از روز گذشته من در تمام خن‌ها (۱) و سطحه کشتی گردش کرد، ده نفر بیشتر
سر پاندیدم، مایقی مسافرین تماماً افتاده و غالباً مبتلا به مرض «داء البحر» که عبارت از انقلاب مراج و قی و
اسهال است بودند، و اسباب و اثاثیه مسافرین که به طور نامضبوط، این طرف و آن طرف و در هر گوش و
کنار سطحه کشتی ریخته بود، به قدری باران خورده بود که یک پارچه آب بود، و قابلیت استفاده نداشت.

بیچاره «حاج ابوالحسن» مستخدم خودمان، مثل موش آب کشیده شده بود، باران قطع شده بود لکن تلاطم و
انقلاب دریا باقی بود، به «حاج ابوالحسن» دستور دادم که آش رقیقی طبخ کند که برای نهار رفقا به مصرف
بررسد، دوباره برگشتم به جایگاه خودمان در گوش خن نشسته، مشغول نوشتن یادداشت‌های چند روزه شدم.

مقارن ظهر بالای سطحه رفتم که به « حاج ابوالحسن» بگویم نهار بیاورد دیدم بیچاره افتاده است، و چند نفر پای او را می بندند، معلوم شد حرکت کشته منقل آتش را به روی پای او پرت کرده و سوزانیده است.

باران مجدداً در نهایت شدت باریدن گرفت و گاهگاه امواج دریا در سطحه کشته می ریخت، کشته هم با کمال تهور و چابکی با بررسات (2) دریا

1- خَن، انبار کشته و اطاق که زیر کشته قرار داشته باشد را گویند. مخفف خانه است.

2- موسم باران هند.

صفحه

۱۳۱

و امواج کوه پیکر دست به گریبان بود، نه باد و باران طوفانی، نه ابر و مه ظلمانی، هیچ یک او را از کار باز نمی داشت بلکه ساعت به ساعت بر سرعت خود افزوده، مانند یک حیوان بحری در آب غوطه می زد.

رفقای من و اغلب مسافرین نهار نتوانستند بخورند، و جملگی بی حال و مدهوش افتاده بودند، بالحمله امروز و امشب تغییری در اوضاع و احوال داده نشد، هوا هم یک ساعت می بارید ساعت دیگر آرام می گرفت، و عموماً صدا از احدي بلند نمی شد من هم پس از ادای فریضه و صرف شام خوابیدم.

آرامش بعد از طوفان

امروز پنجشنبه نوزدهم ذی القعده مطابق «چهاردهم اسد»، صبح دریا نسبتاً آرام شده بود، مسافرین غالباً بهوش و حواس آمدند، صبح چای و ظهر نهار نتوانستند بخورند، و از حال یک دیگر استخار می کردند، تا ظهر دو سه مرتبه باران رگبار آمد ولی از ظهر به بعد هوا درست آرام گرفت، کشته هم از سرعت سیرش کاسته شد.

دیروز و امروز سواحل هندوستان در اغلب نقاط، در جانب یسار کشته یعنی طرف مشرق نمودار بود، تقریباً یک ساعت به غروب مانده رسیدم به ساحل» بمبنی.«

ورود به بمبنی

کشته در کنار اسکله بسیار قشنگی ایستاد و با کمال راحتی از پلکان چوبی که از ساحل برپا کردند پیاده شدیم، «خان صاحب» پسر «شیخ عبدالقادر» را هم دیدیم که با ما پیاده شد، اسباب های ما را در اطاق های

صفحه

۱۳۲

گمرخانه گذاشتند و خودمان را با درشکه فرستادند به مسافرخانه، ورود ما به مسافرخانه اول مغرب بود.

این مسافرخانه هیچ شباهتی به مسافرخانه «کراچی» ندارد و عبارت است از یک صحن و سیعی [است] که دور تا دور آن، عمارت بسیار قشنگ مستحکم دو طبقه ساخته شده است، و در جلو اطاق های هر دو طبقه، ایوان غلام گردش است، که با کمال ظرافت و وسعت بنا شده و اطاقها را به هم مربوط نموده، و در یک کنار صحن مسجدی است که نمازگاه مسافرین است، و یک قطعه تمثال «جعفر سلیمان» بیانی و واقف مسافرخانه به دیوار آن منصوب است، و برای وضو ساختن چندین شیر آب تهیه شده است که آب آن از کوه توسط لوله آهنه می آید.

باری یک ساعت از شب گذشته سه دستگاه چراغ های توری زمینی آوردند و در سه طرف مسافرخانه گذاشتند، و کنار هر چراغی دو سه نفر نشستند. برای ملاحظه تذکره های مسافرین، و دادن بلیط کشته مسافرین، یکی یکی یا دسته می رفتند پایی یک چراغ، تذکره خود را ارائه داده امضاء می کردند و به اصطلاح اینجا «قول می کشیدند» بعد آن را می برندند نزدیک چراغ دیگر، به مأمورین ارائه داده بر طبق آن ورقه پاس می گرفتند، سپس ورقه پاس را پایی چراغ دیگر برده نشان می دادند و بلیط کشته می گرفتند، و قیمت بلیط یکسره تا «جده» نود روپیه بود، ولی ما و اغلب مسافرین، بلیط دوسره به قیمت یکصد و پنجاه روپیه گرفتیم، و برای ساعت چهار از شب گذشته تمام مسافرین کارشان تمام شده بود.

کشته نورانی

یک نفر از اجزای گمرک خانه، موسوم به « حاجی جوهر » که

صفحه

۱۳۳

شیعی مذهب بود و زبان فارسی را خیلی شیرین تکلم می کرد، از ابتدای پیاده شدن از کشته با ما همراه بود و در راهنمائی و اظهار خدمت، و حال جوئی و تسلي، (۱) همه قسم کمک و مساعدت و بذل محبت می کرد و می گفت: حاکم کراچی، «خان صاحب «پسر «شیخ عبدالقادر» را مأمور کرده که شما را در «کشته نورانی» سوار کرده رسید بگیرد و برگردد، و حکمی نوشته است که شمارا به اسرع اوقات به «جده» بیرسانند و از تمام تکلیفات و تحملات مسافرتی، از قبیل تقدیش گمرک خانه و قرنطینه و غیره معاف باشید، این است که شما را امشب در اطاق های گمرک خانه نگاه نداشتند، و کمیسیون های سه گانه از «قونسول خانه ایران» و «نظمیه شهر» و «کمپانی کشتیرانی»، برای قول کشیدن تذکره ها و دادن ورقه پاس، و پاره کردن بلیط کشته در مسافرخانه فرستادند، والا معمولاً مسافر باید تمام اسباب و اثاثه خود را، در گمرک خانه نشان بدهد و برای ارائه دادن تذکره در «قونسول خانه» و گرفتن پاس از «نظمیه»، و خریداری بلیط از اداره کمپانی چند روز وقت و مقداری دوندگی و معطلی لازم دارد.

مغول مسجد

باری مسافرین بعد از چند روز ناراحتی و صدمات، امشب را در کمال آسایش و خوشوقتی استراحت کرده خوابیدند، من خواب نمی برد و ساعت شش از شب برخواسته به خیال تماشای شهری که فردا صبح بنا هست از آن حرکت کنیم بیرون آمدم.

۱- اظهار خرسندي، همدردي و ارامش دهي.

صفحه

۱۳۴

«مشهدی هادي» میوه فروش «طهراني» هم، به همین خیال کنار خیابان ایستاده منتظر رفیقی بود. با هم یک در شکه گرفته از مسافر خانه که در محله موسوم به «واری بندر» است حرکت کرده، و تا دو سه ساعت در خیابان های عربستان و فشنگ شهر گردش می کردیم، و تمام خیابانها و تمام مغازه ها و عمارت طرفین آن، عموماً شش و هفت طبقه است با چراغ های الکتریک، هنوز هم مثل روز روشن بود.

کرورها (۱) جمعیت تا نیمه شب مشغول گردش و آمد و شد بودند، اتومبیل‌ها و درشکه‌ها و واگون‌های برق هم «لا تُعْدُ ولا تُحصي» (۲) «حرکت می‌کردند، هر چند قدم فاصله، صدای ساز و آواز و رقص و موزیک از تماشاخانه‌ها و تئاترها و غیره بلند بود.

قسمت تحتانی عمارت طرفین خیابانها تمام عبارت از مغازه‌ها و دکاکین و دارالتجاره‌ها بود، که تا آنوقت شب مشغول کار و داد و ستد بودند، در محله شیعه‌ها هم که «مغول محله» می‌گویند گردش کاملی کردیم مسجد عالی و باشکوه آن را هم که به «مسجد مغول» معروف است دیدیم و قدری مربای بالنگ بسیار معطر اعلی، جهت آفای «آقا سید احمد» که مریض شده است خریده به مسافرخانه برگشتیم و خوابیدیم.

بازرسی افراد

امروز جمعه بیستم ذی القعده مطابق «پانزدهم برج اسد»، صبح پس از صرف چای و ادای فریضه، مسافرین توسط درشکه و اتومبیل برای

1- هزاران.

2- بی اندازه و بی شمار.

صفحه

۱۳۵

اسکله حرکت کردند، آنجا در یک محوطه بزرگی که با آهن، مسقف و تمام اطراف آن پنجره و شبکه‌های آهنی است جمع اوری شدند، این محوطه هارا قفس می‌گویند و واقعاً اسم بامسمائی است، بعد آنها را منظماً صف بندی کردند، دکتر دولتی آمده نبض و قیافه آنها را دید که مبادا مریض در آنها باشد، ولی بحمدالله به مسامحه برگزار کردند و متعرض کسی نشده، بعد ممیزین کمپانی آمدن بلیط‌ها را که در دست صاحبانش بود دیده، نصفه آن را که متعلق به رفتن بود پاره کرده گرفتند، و نصفه دیگر را که متعلق به مراجعت بود پس دادند.

بعد از یک طرف قفس خانه، دربی به طرف اسکله باز کرده مسافرین را به سوار شدن کشته دلالت کردند، حمال‌های زیاد هم جهت حمل و نقل اسباب حاضر بودند، تا ظهر تمام کارها مرتب شده و مسافرین هر دسته در جایی منزل گرفتند، کسبه دوره گرد نان های خوب و نارنگی و پرتقال و انبه تازه و موز و غیره پای کشته آورده می‌فروختند، مسافرین همگی از آنها خریدند.

دیشب و امروز چندین مرتبه باران‌های تند آمد و قطع شد، و با این که نیمه «برج اسد» و به اصطلاح «قلب الاسد» است، و شهر «بمبئی» تقریباً تحت «خط استوا» واقع است، هوا خوب و خنک بود و لطافت فوق العاده ای داشت و از قراری که نقل کردن سه ماه «سرطان» و «اسد» و «سنبله»، فصل زمستان این جا است، و ایام برسات هم که به معنی شدت بارندگی است، مطابق با این سه ماه است، کثرت مرکبات و میوه جات زمستانی، مصدق این حرف و موجب قبولی آن است، در حالتی که این ایام هوای ایران ما، در غایت گرمی و نهایت خشکی است.

صفحه

۱۳۶

خلاصه یک عده دویست نفری، از حجاج «کابلی» و «بخارائی» و غیرهم، بعد از ماسوار کشته که موسوم به «نورانی» است و ما به نام آن در «کراچی» تفأل زدیم و موجب امیدواری ما شد گردیدند، این کشته خیلی بزرگ است و به قدر دو هزار نفر مسافر گنجایش دارد، اما مثل دو کشته سابق پستی نیست، بلکه تجاري است و سرعت سیر آنها را ندارد و می گویند پانزده روزه به «جده» می رسد، و تا ایام حج که ما باید در «مکه» باشیم تقریباً هیجده روز بیشتر مجال نیست، که دو سه روز آن هم باید صرف رفتن از «جده» به «مکه» بشود. خداوند خودش ترحم فرموده و ما را به مقصد و مقصود مقدس برساند.

بالجمله سه ساعت به غروب مانده جهاز حرکت کرد و مدتی به ملایمت می رفت، حوالی غروب وارد اقیانوس شد باران شدیدی گرفت، و امواج دریا به جنبش افتادند، هوا هم خیلی سرد شد، بیچاره مسافرین از وحشت منظره دریا و سرمای سخت، در گوشه و کنار خن ها جای گرفته بعد از نماز و طعام خوابیدند.

امروز شنبه بیست و یکم ذی القعده مطابق «شانزدهم اسد»، موقع نماز صبح باران به شدت می بارید، و برای دو ساعت از روز گذشته شروع به تقسیم آب خوردن شد، در کشته های سابق، آب شیرین آشامیدنی فراوان بود، و در هر موقع مسافرین می توانستند به قدر کفايت آب از شیرهای منصوبه به دیوار بردارند، لکن در این کشته ساعت معین از صبح، آب شیرین را قسمت می کنند و به نفری به قدر یک من تبریز بیشتر نمی دهند.

بعد از ظهر هم یک مرتبه دیگر رگبار شدیدی گرفت و ما به وسائلی

صفحه

۱۳۷

در عرشه جا گرفتیم، و قرار شد هر نفری ده روپیه به یک صاحب منصب کشته، که آن محل مختص به او، یعنی ایوان جلو اطاق مخصوص او بود بدھیم. شب را با آن که برسات شدید بود و کسانی که روی سطحه منزل داشتند زیر باران خیس شدند، جای ما خیلی راحت بود و در کمال آسودگی خوابیدیم.

حجاج کابلی

امروز یکشنبه بیست و دوم ذی القعده مطابق «هفدهم اسد»، صبح پرنده های زیادی به قدر گنجشک نمودار شدند که هم پرواز و طیران می کردند، هم مدتی روی آب می نشستند و هم به زیر آب می رفتد، ممکن است در این نزدیکی ها یک جزیره بوده باشد.

طرف صبح تا ظهر حال دریا و مسافرین خیلی خوب بود، لکن از عصر به بعد بادهای سختی میوزید، و حرکت کشته که تا آن وقت از قدام (1) به خلف (2) بود تغییر کرد، و مبدل به حرکت گاهواره یعنی از پیمن (3) به پیسار (4) شد و احوال مسافرین عموماً منقلب گردیده بود و تا صبح اشتغال به تضرع و زاری و دعا داشتند. سرما هم شدت کرده بود و شخص با یک لحاف و روپوش گرم نمی شد.

امروز و امشب یک دفعه بیشتر باران نیامد و از قراری که عمله جات کشته می گویند هرچه از سواحل «هندوستان» دور، و به حدود

.1- جلو.

.2- پشت.

.3- راست.

.4- چپ.

«جزیره العرب» نزدیک شویم باران کمتر می‌شود، امشب در حدود ساعت پنج و شش از شب صدای فریاد و فغان زیادی شنیده شد از عرشه به سطحه پائین آمده تفحص کردیم، معلوم شد حاج کابلی مشغول دعا و تضرع اند یک دسته پنجاه شصت نفری در یک خنی، (۱) حقوقه ایستاده، دست به گردن یکدیگر انداخته ذکری می‌خوانند و جستوخیز می‌کردند و فریاد و عربده می‌کشیدند و این حالت آنقدر طول کشید که دهان آنها کف کرد و یکی یکی افتادند.

امواج دریا

امروز دوشنبه بیست و سوم ذی القعده مطابق «هیجدهم اسد»، صبح تا ظهر دریا چهارموجه، و حرکات کشتی به کلی غیر منظم بود، غالباً اشخاص در حال حرکت به زمین می‌خوردند، سماورهای آتش کرده با قوری سرنگون می‌شد، اثاثیه و اسباب مسافرین به روی یکدیگر می‌ریخت، لکن طرف ظهر به بعد دریا آرام گرفت. کابلی‌ها که در خن منزل داشتند، طرف عصر به روی سطحه آمده صفا کرده بودند، هر کدام یک چیز خشیش و چرس درست کرده می‌کشیدند، و پس از چند دقیقه تأمل، در عالم خلیه خودشان و مشاهده امواج دریا، یک مرتبه جستک زده مشغول وجد و سماع می‌شدند و حرکات مستانه می‌کردند، ما هم از تماشای عوالم آنها عالم خوشی داشتیم. این جماعت تماماً فقیرند بلیط کشتی هم نگرفته اند و مجاناً مسافرت کرده اند، و حتی هیزم و آذوقه هم هر روز از طرف کاپیتان به آنها مجاناً می‌دهند.

۱- اطاق پایین کشتی.

از غروب به بعد، مجدداً دریا متلاطم و منقلب شد، هوا هم بر برودت خود افزود، و با آن که بالباس‌های کلفت زمستانی زیر لحاف رفته بودیم، باز سرما اذیت می‌کرد، و تا صبح حرکات عنیف (۱) کشتی، و عربده‌های مهیب دریا، و تراکم امواج کوه پیکر، خواب را بر مسافرین حرام کردند، لکن صدا از احدي بلند نمی‌شد و هیچ کس از جای خود حرکت نمی‌کرد، و جملگی در وحشت و دهشت بودند، و چندین مرتبه آب در کشتی ریخت و یکی دو مرتبه، در عرشه هم که منزلگاه ما بود آب دریا ریخت، با این که از سطح دریا تا آن جا، به قدر ده ذرع ارتفاع بود.

در نیمه‌های شب به خاطرم آمد حکایتهایی که در «کاظمین» و «بصره» از برسات دریا نقل می‌کردند و می‌گفتند: گاهی آب دریا به کشتی می‌ریزد، و بعضی اوقات مسافرین به روی یکدیگر می‌افتدند. و فکر می‌کردم که ما تمام ساعتی را که در کشتی ها بودیم به همین کیفیات، بلکه به آشد مرائب آن گزارنده ایم، خداوند خودش ما را از شرور دریا محفوظ، و به مقصد مقدس ایصال فرماید. امروز دو سه نفر در کشتی تلف شده و جنازه آنها نصیب ماهیان و حیوانات بحری شد.

امروز سه شنبه بیست و چهارم ذی القعده مطابق «نوزدهم اسد»، صبح تا ظهر انقلاب هوا و دریا به حال خود بود، سه چهار جنازه تلف شدگان شب را در دریا ریختند، دو مرتبه هم باران آمد لکن مقارن ظهر دریا آرام گرفت و هوا باز شد، و خورشید جهان تاب، مسافرین را از دیدار خود محظوظ و بہرہ مند نمود، و یک وجود و شف فوق العاده در همگی حادث شد، زیرا که از بندر عباس که گذشتیم، تا امروز بیست روز

۱- سخت و خشن.

بود که آفتاب نداشتیم، و فرسخ خورشید را نمی دیدیم جز در پس پرده ابرها.

مسافرین به جنبش افتادند و اثاثیه و اسباب خودشان را که خیس بود در آفتاب خشک می کردند، آقای «آقا سید احمد» که از «کراچی» به آن طرف مريض و مبتلا به داء البحر بود، حالت افاقت یافت.

«حاج ابوالحسن» طباخ هم که در کشتی «کراچی»، منقل آتش به روی پایش ریخت و تاکنون حالت مایه رقت بود بهتر شد و به حرکت افتاد، بعد از نماز عصر مشغول قرائت کلام الله مجید بودیم، اتفاقاً به این آیه مبارکه رسیدم:

وَالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ أَجَلَّهَا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْفُلْكِ وَالْأَنْعَامَ مَا تَرْكُبُونَ * لَتَسْتَوُوا عَلَىٰ ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذَكَّرُوا نِعْمَةُ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَتَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُلَّا لَهُ مُفْرِنِينَ * وَإِنَّا إِلَيْهِ رَبِّنَا لَمُنْقَبُونَ(۱).

خود را درست مشمول آیه کریمه دیده، بی اختیار گریان شده و تا مدتی حال خوشی داشتیم و متواالیاً می گفتیم {سبحان الذي سخّر لنا هذا {و از غروب به بعد هم هوا صاف بود و ستاره های معروفه تشخیص داده می شدند، سردي هوا هم مثل شب گذشته بود، لکن دریا به کلی آرام بود، تا صبح خواب راحتی کردیم.

دره های آبی و ماهی های عظیم الجثه

امروز چهارشنبه بیست و پنجم ذی القعده مطابق «بیستم اسد»، صبح

۱۴-زخرف:

تا غروب هوا نیم صاف بود، لکن بادهای شدیدی از هر طرف میوزید و امواج عظیمه به روی یکدیگر خورد می شدند، کشتی ما هم گاهی از روی این کوههای آبی متصاعد شده، گاهی در قعر دره های آبی نزول می کرد، حال ما درست مثل کسی بود که در یک سلسله دره و ماهور، اسب تازی می کند، و همین که باد تغییر جهت می داد امواج دریا از یمین و یسار ما به روی هم می ریختند، و کشتی را از این پهلو به آن پهلو می کردند.

ماهی های عظیم الجثه و حیوانات عجیب الشکل بحری دسته دسته، منظماً (۱)کشتی را با کمال سرعت تعقیب کرده و همراه ما می آمدند، مثل آن که برای بلعیدن یک مشت مسافرین نیمه جان دهان باز کرده اند، طرف عصر چندین قسم مرغ های زیادی نمودار شده، و در خط سیر کشتی پرواز می کردند، مسلم است که در این نزدیکی ها باید جزیره ای موجود باشد. انقلاب دریا از غروب به بعد مرتفع شد و تمام شب را آسوده بودیم.

امروز یک نفر از اجزای (۲) کشتی که فارسی می‌دانست، در ضمن صحبت‌های راجعه به مسافرت دریا و سرعت کشتی‌ها گفت: این کشتی در ایام برسات، بیست روزه به «جده» می‌رود و ما حساب کردیم درست روز عید اضحی به «جده» خواهیم رسید، اول قدری یکه خورده، از عمله جات دیگر کشتی که کمی فارسی می‌فهمیدند و زبان آنها هندی بود استفاده کردیم، آنها هم به همین تقریب جواب دادند، این مطلب دهان به

۱- با ترتیب و نظم.

۲- کارکنان.

صفحه

۱۴۲

دهان گذشت و عموم مسافرین در یک وحشت و اضطراب فوق العاده افتادند و حق هم داشتند، زیرا که بعد از چند ماه مسافرت، و تحمل آن همه صدمات و زحمات، شنیدن چنین حرفی تحمل ناپذیر بود.

رفا قرار دادند که من خود کاپیتان را ملاقات کرده در این خصوص و در باب اطلاع دادن در موقع رسیدن به کوه «یلملم» (۱) «جهت محرم شدن، و اگر مقتضی باشد برای دادن وعده یک قالیچه به عنوان یادگار مذاکراتی بکنم، زیرا که بعض از اجزای کشتی گفتد ممکن است کاپیتان به طمع دریافت یک رشوه بر سرعت کشتی بیافزاید، و شما را چند روز زودتر به «جده» برسانند.

طرف عصر به ملاقات مشارکیه در اطاق مخصوص به خودش رفت، و چون غیر از «انگلیسی» زبانی نمی‌دانست یکنفر از معاونین اش که «انگلیسی» بود و «فرانسه» می‌دانست میانه ما دیلماج (۲) شد و خلاصه جواب هائی که از سوالات و تقاضاهای من داد این بود که، این کشتی از ده الی بیست روز مسافت بین «بمبئی» و «جده» را طی می‌کند، و چند مرتبه است که هیجده، نوزده روزه آمده است، لکن برسات تخفیف یافته و خوشیخانه این دفعه باد مخالف هم که از جلو میوزید نداشتم، بنابراین خیلی کمتر از بیست روز خواهیم به «جده» رسید و می‌توانیم به شما اطمینان بدhem که شب یکشنبه در «عدن» و سه روز بعد از آن در «جده» خواهیم بود یعنی مسافرت از «بمبئی» تا «جده» سیزده، چهارده روز بیشتر طول نخواهد کشید، و در باب «یلملم» گفت چندین سال است من در این

۱- یکی از موافقیت حج است.

۲- مترجم.

صفحه

۱۴۳

خط دریانوردی کرده و سالی چند مرتبه حاج را به «جده» برده می‌دانم در محاذات (۱) کوه «یلملم» باید تغییر لباس بدنه بدهند به شما هم به وسیله شیبوری اعلام خواهم کرد، و در خصوص تعارفاتی که من کردم گفت ابدأ توقعی و طمعی ندارم، لکن « حاج سید حسن حمله دار» یک حرفی به من زده است بگوئید فراموش نکند.

این مذاکرات را برای رفاقت نقل کردم خیلی امیدوار و خوشحال شدند، « حاج سید حسن» را صدا زدیم آمد، معلوم شد روز اول سورای کشتی، و عده دو قطعه قالیچه به کاپیتان داده بود که زودتر مسافرین را به «جده» برساند، لذا وجهی از میانه جمع اوری کرده، دو قطعه قالیچه از دو نفر مسافر خراسانی خریده برای کاپیتان

برند، ضمناً از مذاکرات کاپیتان معلوم شد که فرنگی‌ها کوه «بلمل» را «لملم» می‌گویند و در روی نقشه بحری که به من نشان داد نیز لملم به حروف لاتین نوشته شده بود.

ذكر و رقص!

امروز پنجمین بیست و ششم ذی القعده مطابق با «بیست و یکم اسد»، صبح برای وضو ساختن به سطحه رفتیم، معلوم شد دیشب باران مفصلی باریده، و تمام راکبین سطحه و اثنایه آنها را خیسانیده، نزدیک ظهر رسیدیم به یک قله کوهی که در یمن نمودار بود و ارتفاع آن از سطح دریا به نظر پانصد متر می‌آمد، طرف عصر کابلی‌ها در سطحه مشغول کشیدن بنگ و حشیش و وجود سماع بودند، و اول شب در خن مدتی اشتغال به ذکر و رقص داشتند، تا این که دهانشان کف کرد و یک یک افتادند. امروز

1- مقابل، رو برو.

صفحه

۱۴۴

و امشب هوا صاف و دریا آرام بود لکن من از ظهر تب شدیدی عارض شد و نیمه شب عرق کردم.

ملح الاثمانار

امروز جمعه بیست و هفتم ذی القعده مطابق «بیست و دوم اسد»، من ده متقال «ملح الاثمانار (1)» خوردم مفید واقع شد، نزدیک ظهر یک رشته کوه در طرف یمن نمودار شد که تا مدت پنج شش ساعت ما می‌رفتیم دنباله آن قطع نمی‌شد، معلوم است که هم قله کوه دیروزی، و هم سلسله امروزه از کوههای «یمن» است که ما از جنوب آن می‌گذریم و قاعدةً تا فردا یا فردا شب باید به شهر «عدن» برسیم، امروز و امشب هم هوا به کلی صاف، و دریا آرام و سرماهای سخت مبدل به گرم‌شده بود.

عدن

امروز شنبه بیست و هشتم ذی القعده مطابق با «بیست و سوم اسد»، صبح قدری گنه گنه (2) خوردم فوراً حالم متقلب شد و مبتلا به مرض «داء البحر» شدم که عیناً اثرات دریا را دارد، تا ظهر از پا در افتاده بیهوش شدم، برای دو سه ساعت به غروب، چشم باز کردم دیدم رفقا دور من جمع اند و آب هندوانه به من می‌خورانند، فوراً تمام سطح بدنم قرمز شد و کهرب بیرون زد و تب خیلی شدیدی عارض شد، تا حال فرجی پیدا کردم. از مسرت و خوشحالی رفقا معلوم شد که در ساحل شهر «عدن» رسیده ایم

1- نوعی نمک که در مصارف دارویی به کار می‌رود.

2- درختی است دارای برگهای درشت و گل‌های ریز سفید یا سرخ، از پوست آن ماده ای گرفته می‌شود که در طب برای مalaria به کار می‌رود

صفحه

۱۴۵

و کشتی لنگر انداخته، طراده چی های «عدنی» هندوانه و پر شتر مرغ آورده به مسافرین می فروختند، از بالای کشتی پول به توسط ریسمان پائین می رفت و جنسی که خریده شده بود بالا می آمد.

برای غروب یک نفر دکتر از ساحل به بالای کشتی آمد که مسافرین را معاینه کند، از خوف قرنطینه در ساحل «قمران»، من و مسافرین دیگر چنان چاپکانه به حرکت افتادیم و چنان وانمود می کردیم که در کمال صحبت و سلامت هستیم بحمدالله از قرنطینه جستیم، و دکتر اجازه حرکت داد لکن بارگیری ذغال کشتی طول کشید و تا ساعت چهار از شب متوقف بودیم.

عدن قلعه نظامی

منظمه کوهستانی شهر «عدن» از بالای کشتی، و چراغ های برق خیابان ها در ساحل دریا بی تمامشان بود، شهر «عدن» از زمانی که به تصرف انگلیس ها درآمد در حکم قلعه نظامی است، واحدی حق پیاده شدن و تماشای آن را ندارد، و دولت «انگلیس» به قدری در آن تهیه توب و قورخانه (1) دیده، که می تواند کشتی های تمام ممالک «اروپا» را از ورود به «اقیانوس هند» ممانعت و جلوگیری کند، تقریباً چهار ساعت از شب گذشته، کشتی حرکت کرد و به ملاحظه آرامی دریا مسافرین با کمال راحتی خوابیدند.

امروز یکشنبه بیست و نهم ذی القعده مطابق «بیست و چهارم اسد»، دریا به کلی آرام بود لکن هوا به قدری حبس و گرم شد که مسافرین

1- زرادخانه، کارخانه اسلحه سازی.

صفحه

۱۴۶

حضرت ایام برسات را می خوردند، مرغ های بی شماری کوچک و بزرگ در هوای طرفین کشتی به فاصله زیادی همه جا کوهستانی نمایان بود، معلوم است که کوههای دست راست ما از خاک «یمن» و کوههای پیسار جزو قطعه «سومالی» است، و در دریای «عدن» مابین قاره «آفریقا» عبور می کنیم، از گرما و حبسی هوا شب هم در زحمت بودیم.

محاذات یلمم

امروز دوشنبه غرہ ذی الحجه مطابق «بیست و پنجم اسد»، صبح زود، کاپیتان به توسط شیپوری رسیدن به محاذات کوه «یلمم» را اعلام کرد و مردم محرم شدند، جمعی هم از دیروز به موجب نذر محرم شده بودند، هوا در تمام روز آن قدر حبس و گرم بود، که نفس ها به زحمت از سینه بیرون می آمد، من هم یک دفعه دیگر مبتلا به داءالبحر شدم و به کلی قطع حیاتم شد، طرف عصر وقتی به هوش آدم که دیدم رفقا مشغول پرستاری من اند، و آب هندوانه به گلوبیم می ریزند باز جوش های قرمز زیادی به سطح بدن ظاهر شد و تب کردم و افاقه (1) یافتم، به قدر دو سه سیر بیخ هم، از عمله جات کشتی به قیمت دو روپیه خریده به من رسانیدند بحمدالله یک دفعه دیگر از چنگ مرگ جستم، اما دیروز و امروز سه چهار جنازه در دریا انداختند، گرمای هوا ساعت به ساعت در اشتداد بود.

ساحل جده

امروز سه شنبه دوم ذی الحجه مطابق «بیست و ششم اسد»، برای دو

ساعت به غروب مانده رسیدیم به ساحل «جده» و یک مسرت و شعف فوق العاده، در تمام مسافرین حاصل شده بود، حق هم داشتند. زیرا که موجبات محرومیت از نیل به مقصد از هر جهت فراهم بود، شب را در کشتی ماندیم زیرا که چند کشتی قبل از ما به ساحل رسیده و مسافرین آن مشغول پیاده شدن بودند، به علاوه طبیب دولتی هم باید باید مسافرین کشتی را معاینه کند.

امروز چهارشنبه سوم ذی الحجه مطابق «بیست و هفتم اسد»، بعد از آنکه کشتی های واردہ قبل از ما مسافرین و بارهای خود را پائین کردند، طبیب حکومتی عرب آمد و ما را معاینه کرد و اجازه پیاده شدن داد، مسافرین توسط بلمهای طراده ها با اثاثیه خود به ساحل شهر در گمرکخانه پیاده شدند، و دسته دسته یا یک یک، تذکره های خود را ارائه داده و اثاثیه را توسط گاریها به شهر حمل نمودند.

امروز در گمرک خانه از جهت گرمای فوق العاده و غونت هوا و ازدحام و مصادمه چند هزار جمعیت در یک محوطه کوچک، خیلی سخت گشت اما من با ضعف زیاد، همین که یک ساعتی در هوای گرم و کثیف گمرک خانه ماندم و چند جنازه و چند نفر محض در گوش و کنار دیدم، دیگر نفهمیدم چه شد برای یک ساعت به غروب ملتفت شدم که «آقا میرزا جمال الدین کتابفروش طهرانی» در بالاخانه مرا پرستاری می کند، و هندوانه به من می خوراند فوراً تب شدیدی کرده به هوش و حواس آدم، معلوم شد «آقا میرزا جمال» که با «کشتی همایون» از «کراچی» حرکت و سه روز قبل از ما وارد «جده» شده، امروز در گمرکخانه به تماساً آمده، و رفقا مرا که بی حال بوده ام به او سپرده اند، خداوند او را ثواب جزيل و اجر جمیل عنایت فرماید.

برای غروب مرا پیش رفای خودم که در خانه «سید عباس» پسر «سید مختار» «منزل گرفته بودند برد، در کوچه ها و معابر چندین نفر میت و محض در زمین افتاده بودند، شب را با کمال ناراحتی از گرما و رطوبت هوا به سر بر دیم.

حضرت حوا

امروز صبح پنجشنبه چهارم ذی الحجه مطابق «بیست و هشتم اسد»، رفقا رفتند به زیارت «حضرت حوا» که بیرون شهر است، و من با وجود قطع تب قوه رفتن را نداشته، نشستم و مشغول نوشتن گزارش چند روز گذشته شدم. رفقا برگشتند و « حاج محمد» حمله دار را فرستادند که شتر و شُقدُف (۱) برای رفتن از «جده» به «مکه» که ده فرسخ است کرایه کند.

بعد از آن که در «کراچی» مابین ما و « حاج سید جعفر حمله دار» جدائی افتاد و او با «کشتی همایون» قبل از ما حرکت کرد، ما خدمات مربوط به حمله داری را به « حاج محمد» نام حمله دار ارجاع کردیم. (شقدف یک قسم کحاوه ای است که در اینجا معمول است، و خیلی سبک تر و جادارتر از کحاوه است)

« حاج محمد» با یک نفر عرب جمال برگشت، و قرار شد همین امتب با شقدف برویم، یک ساعت دیگر به کلی ورق برگشت، یعنی جمعی از «مغاربه» و «حجاج» جاوه به حکومت «جده» متظلم شده بودند که «جمال آقا» حجاج عجم را چون پول بیشتر می دهن، مرتبأ و به زودی حرکت به «مکه» می دهن، با این که ما ده پانزده روز است در اینجا

مانده ایم، حکومت هم چند نفر از جمله دارها را توقیف، و حکم کرده که تا مسافرین سابقه حرکت نکنند کسی به حاج تازهوارد شتر نزد، ما هم به علت ضيق وقت به «حاج محمد» دستور دادیم الاغ کرایه کند، مکاری ها آمدند و کرایه هر الاغ به قیمت چهار لیره مقطوع شد، عصر که آمدند پول بگیرند دبه درآوردن، یعنی گفتن مقصود ما «لیره انگلیسی» بوده است (جنیه نه «لیره عثمانی»)، ما بعد از گفتگوها قبول کردیم و برای طی ده فرسخ، هر نفری چهار «لیره انگلیسی» که معادل بیست و چهار تومان می شد به حساب روپیه پرداختیم.

با آن که کرایه هر مسافر یک لیره عثمانی بود و دو نفر سوار شقدف می شدند، اما حق داشتیم زیرا که اولاً این الاغ ها یک شبه می روند به «مکه» و شترها یک روز در منزل «جده» که بسیار بدھوا و محل باد سام است می مانند، ثانیاً با ضيق وقت و جلوگیری حکومت ناچار و لابد بودیم که با هر گونه وسیله ممکنه هست خود را به «مکه» برسانیم.

خلاصه طرف عصر هر کدام خورجین با اسباب مختصري از لباس و احرام یدکي، و یک لحاف مرتب کرده، قدری اثنائيه هم گذاشتیم که «حاج ابوالحسن» بعد از ما با شتر به «مکه» بیاورد، و مقداری اسباب هم که ما يحتاج كشتي سواري بود در «جده» به امانت گذارديم اول مغرب نماز را خوانده مال ها را آوردن، با جمعي از آشنايان طهراني سوار شدیم.

مکاري یک تقلب دیگر هم به کار زد و به جاي دو الاغ، یک قاطر و یک شتر هم ضمieme کرد، باز از ناچاري قول کردیم و الاغ ها انقدر به سرعت می رفتد که ساعت پنج از شب رسیدیم به منزلگاه «جده» که تا «جده» و «مکه» پنج فرسخ فاصله دارد، و درست وسط است. از زحمت سواري، آفيان «آقا سيد احمد» و «آقا سيد عزيز الله» تب سختی کرده بودند

«آقا ميرزا آقا بزرگ» و «مشهدی محمدحسین» هم پايشان مجروح شده بود، دیگر حال من با آن ناخوشی ها و ضعف مزاج معلوم است چه بود.

بالجمله همگي از رفتن عاجز شده بودیم و مکاري ها عجله در رفتن داشتند، و بعد از مشاجراتي آنها تعرض کردند و ما چند ساعتي در قهوه خانه خوابیدیم، نزدیک سحر قهوه چي بيدارمان کرد و گفت: اگر وسط روز بين راه بمانيد ممکن است چهار باد سام بشويد، چنانچه دو روز قبل شصت هفتاد نفر همینجا مبتلا و تلف شدند، باري به عجله سوار شده حرکت کردیم.

ورود به مکه

امروز جمعه پنجم ذي الحجه مطابق «بیست و نهم اسد»، نماز صبح را در یک قهوه خانه دیگري خوانده باز حرکت کردیم، چون گرمای هوا ساعت به ساعت اشتداد می کرد، مال ها دیگر به سرعت نمی رفتد، ما هم آن قدر خسته و عاجز شدیم که برای دو ساعت به ظهر بی اختیار در یک قهوه خانه فرود آمدیم و آب خردباری کرده به سر و بدن خود می پاشیدیم، اتفاقاً خورجینی که آذوقه و نان ما در آن بود، روی شتر و زیر پای «آقا ميرزا بزرگ» بود که از ما جلو افتاده و رفته بود. در قهوه خانه هم جز آب و چای هیچ چيز یافت نمی شد، گرسنگی هم مزيد بر علت گردید، بعد از یک ساعت راحتی خواستیم سوار شویم، دو نفر از کسبه «مکه» که از «جده» آمده بودند ما را منع کردند و گفتند اگر از اینجا بیرون بروید، فوراً همگي از مسموميت باد و هوا تلف خواهید شد، تا «مکه» دو ساعت بيش نمانده، صبر کنید عصر با ما حرکت کنید. چون مردمان معقول و نجیبي به نظر می آمدند ما هم پذيرفتیم، و برای دو ساعت به غروب سوار شده، و در

نهایت خستگی و فرسودگی و ناتوانی برای افتادیم، و اول غروب به «مکه معظمه» وارد شدیم.

رفیقو همسفر ما «آقا سیدابوطالب ماهوتچی» که در «کراچی» از ما جدا شد، و با «کشتی همایون» حرکت کرد قبیل از ما به «مکه» رسیده و منزلی گرفته منتظر ما بود، در همان منزل وارد شده فوراً نماز خوانده خوابیدیم.

عبدالرحمان مطوف

امروز صبح شنبه ششم ذی الحجه مطابق «سی ام اسد»، «عبدالرحمان مطوف» که در «مکه» معروف به نتشیع، و امورات حجاج شیعه به او سپرده است، یک نفر از خدام حرم را، برای تعلیم و راهنمائی به منزل ما فرستاد و رفقا عازم حرکت شدند، من هم با آن همه سوابق کسالت و مرض، و با آن که از «جده» تا «مکه» هم تب سوزان داشتم، چون امروز حال خود را خوب دیدم و به شکرانه وصول به «مکه معظمه» مسرت و فرح فوق العاده داشتم، و چون تخلف از رفقا را در به جاؤردن اعمال مایه زحمت دانستم، از جای برخاسته یک سره رفتیم به کنار «برکه ابوطالب»، و در برکه یعنی استخری که آن را با چاه توسط گاوها پر می کنند تنظیف و غسل نموده، جامه های احرام را تطهیر و تحدید کردیم، و به زیارت حرم مطهر و احرای اعمال عمره تمنع روانه شدیم، و پس از هفت بار طواف خانه «کعبه»، و دو رکعت نماز طواف در «مقام ابراهیم»، و هفت بار سعی بین «صفا» و «مروده» در کنار دکانی نشسته، به ناخن گرفتن و شارب زدن تقصیر کردیم، و نسبت به بیست و چهار چیز که بر خود حرام کرده بودیم جز سر تراشیدن، مُحل شدیم. سپس طواف نساء (۱) را با دو رکعت نماز آن بجا آورده بعد از

۱- عمره تمنع طواف نساعندارد، لذا یا در عمل و یا درنوشتن این اشتباه از سوی مؤلف صورت گرفته است.

صفحه

۱۵۲

ظهر به منزل مراجعت کردیم، و شیخ مطوف را که همه جا برای دلالت همراه بود مرخص نموده و باقی روز را با شب راحت کردیم.

زیارت حرم مطهر

یکشنبه هفتم ذی الحجه مطابق «سی و یکم اسد»، دیشب باز من تب شدیدی کردم، و امروز پس از مشاوره با رفقا، « حاج عبدالله» صاحب خانه چند نفر طبیب را معرفی کرد، و استخاره نمودیم مراجعته به «حکیم محب الدین» خوب آمد، به راهنمائی « حاج عبدالله» و همراهی آقای «آقا سید عزیزالله» به منزلش رفته، و دستور گرفته مراجعت کردیم، شب را به زیارت حرم مطهر مشرف شده، سپس مراجعت و استراحت نمودیم.

منی

امروز دوشنبه هشتم ذی الحجه مطابق اول «برج سنبله»، (یوم الترویة (۱)) (چند صورت تلگراف تهیه، و به «طهران» مخابرہ نمودیم و قیمت هر کلمه را سه مجیدی، که معادل شش روپیه و تقریباً دو تومان پول ایران است پرداختیم.

امروز مجدداً نزد «حکیم محب الدین» رفته، چون عازم «منی و عرفات» بودیم، دستور چهار روزه گرفتم، و برای یک ساعت به غروب، پس از محروم شدن جهت حج تمنع، توسط الاغ هائی که « حاج محمد حمله دار» برایمان کرایه کرده بود، به طرف «منی» که تا «مکه» یک فرسخ است حرکت کردیم، و شب در چادری که قبل ایمان زده بودند بیتوته نمودیم.

عرفات

امروز اول صبح سه شنبه نهم ذی الحجه مطابق دوم «برج سنبله»، (1) یوم العرفه) سوار شده برای «عرفات» که تا «منی» یک فرسخ متراوzen است حرکت کرده، آنجا هم چادر برپا کرده بودند، وقوف در «عرفات» که دوم از واجبات حج است به عمل آمد، دعای عرفه معروف «حضرت سیدالشهدا» -سلام الله و صلواته عليه - و دعای «حضرت سیدالساجدین» هر دو قرائت، و حال خوشی دست داده بود، خداوند جمیع خویشان و دوستان و ما را برای بار دیگر و بار دیگر نصیب فرماید.

در استخری که از آب «قنات زبده» پر می شود، آب تنی کردیم قدری هم به تماشای چادر هائی که در تمام سطح زمین و کوه «عرفات» زده شده بود رفتیم و اول غروب سوار شده به «مشعرالحرام» که تا «عرفات» یک فرسخ کمتر است رسیده، شب را در چادر خودمان بیتوته کردیم و وقوف به «مشعر» که سوم از واجبات حج است به عمل آمد، و به قدر کافی سنگریزه مخطط منطق، (2) از دامنه کوه چهت رمی جمرات جمع کردیم.

عید أضحى

امروز چهارشنبه دهم ذی الحجه مطابق «سوم سنبله»، صبح پس از طلوع آفتاب سوار شده، از «مشعرالحرام» حرکت و به «منی» که نیم فرسخ فاصله دارد نزول نمودیم، بدؤاً رمی جمره به عمل آمد، و بعد از پکی دو ساعت که مشغول خریداری گوسفند، و دقت در تحقق شرایط و اوصاف آن بودیم، ذبح هدی را که از واجبات حج است به عمل آوردیم، و برای

1- ششمين ماه فلكي مطابق با شهریور ماه.

2- خط دار و نقطه دار، نقش و نگار دار.

حلق رأس مدتی انتظار سلمانی را کشیدیم زیرا که برای آن همه جمعیت، پنج شش نفر سلمانی بیشتر نبود، و آنها هر کدام در دست چندین نفر بودند که به التماس و خواهش آنها را کشیده می بردند، بالأخره نزدیک ظهر حلق رأس نمودیم، و غیر از زن و صید و بوی خوش، مابقی بیست و چهار چیز از محramات حج تمتع بر ما حلال شد، و من از ترس تابش آفتاب و صدماتی که شنیده بودم به سر وارد می آید، از «طهران» تا اینجا که نزدیک چهار ماه طول کشیده، سر خود را، نه تراشیده و نه کوتاه کرده بودم.

باری هر چند فضیلت در آن است که حاجی روز عید به «مکه» مشرف شده باقی اعمال را بجا آورد، و جمعی هم رفتد. لکن ما از جهت خستگی زیاد و حرارت فوق العاده بعد از ظهر، و عدم قدرت نتوانستیم درک این فضیلت را بنمائیم و باقی روز و شب را در «منی» ماندیم.

امروز صبح و ظهر و غروب هر دفعه چندین توب خالی کردند، «شريف حسین» خود با جمعی از عشیره و درباریانش نیز مُحرماً به «منی» نزول نمودند، و موکبی مرکب از دسته اعراب تفگ چی و نیزه دار و موزیک چی همراه داشت، و «محمل عایشه» را هم در همین موکبه با تجلیل و تعظیم تمام وارد کردند، امسال «محمل پیغمبر» را نیاورده اند زیرا که معمولاً از «شام» حرکت می داده اند، و امسال چون «فرانسوی ها» «شام» را تصرف کرده اند و ملیون و احراز، با آنها در جنگ اند تمام حدود «شامات» منقلب است، و ابدأ حاج شامي به «مکه «نبامده است، تا چه رسد به آوردن محمل، شب را از اول غروب تا دو ساعت آتش بازي مفصلی از طرف شريف کردند.

صفحه

۱۵۵

رمي جمرات

امروز پنجشنبه يازدهم ذي الحجه «چهارم سنبه»، بعد از طلوع فجر نماز صبح را، در «مسجد خيف» که با چادرهای ما خیلی نزدیک بود خواندیم و بعد از صرف چای، رمي جمرات ثلاثه که «جمره اولي» و «جمره وسطی» و «جمره عقبه» است نمودیم، سپس سواره به «مکه معظمه» راندیم و به زیارت «مسجدالحرام» موفق شدیم، و از بجا آوردن اعمال از «طوف» حج تمتع، و دو رکعت «نماز طوف» در «مقام ابراهیم» و سعی بین «صفا و مروه» و «طوف نساء» و دو رکعت «نماز طوف نساء»، از آداب و مناسک «مسجدالحرام» خلاص شدیم، و سه چیز دیگر از بیست و چهار چیز که برای ما به حرمت باقی مانده بود بر ما حلال شد، يعني استشمام بوی خوش بعد از سعی بین «صفا و مروه» حلال شد، وزن و صید (1) بعد از نماز «طوف نساء.»

بعد از ظهر بود که از اعمال فارغ شده به منزل رفتیم، صرف طعامی کرده در» برکه ابوطالب» شستشو و تغیر جامه نمودیم، و برای یک ساعت به غروب مجدداً سوار شده به طرف «منی» راندیم، و شب را در آنجا بیتوته کردیم، امشب هم از طرف «شريف حسین» آتش بازی کردند، و مردم یک یک و دسته دسته به دین یکدیگر و تجسس رفقا و آشنايان خود می رفتند. سماورها در چادرها آتش و مشغول پذیرائی همدیگر بودند، و لفظ حاجی در جلو تمام اسمای جای گرفته بود، و آثار خوشحالی و سرست فوق العاده در همگی ظاهر بود، من هم از این به بعد هر کجا در این اوراق اسمی از رفقاء هم سفر خود نکر کنم به لفظ « حاج سید احمد آقا» و « حاج سید عزیز الله» و « حاج سید ابوطالب آقا بزرگ» و « حاج

1- صید برای حاجیان در حرم حلال نمی شود و ربطی به پایان اعمال حج ندارد.

صفحه

۱۵۶

محمدحسین» خواهد بود، واقعاً شب خوشی داشتیم و تا ساعت پنچ و شش از شب در حرکت بودیم، از کثرت چادرها و خیام غالباً راه را گم می کردیم و از ناحیه خودمان پرت می شدیم.

در این صحراء و دامنه وسیع، به هر طرف که شخص نگاه می کرد چادر بود و چراغ، هوا هم امشب و چند شب پیش بی نهایت لطیف بود، عموماً برای خوابیدن محتاج به لحاف و روپوش بودیم، آب «قنات زبیده» را که در غایت عذوبت و گوارائی است، در شربه ها (1) جلو نسیم می گذاشتیم، و مثل آب چشم های کوهستانهای مملکت خودمان خنک و سرد می شد، و آن خطراتی را که از وقوف در «منی» و عرفات و مشعر» قبل شنیده بودیم، از گرمای شدید و عفونت هوا و تلفات حاج، بحمدالله امسال هیچ وجود نداشت، و

حتی یک نفر هم نشنیدیم تلف
شده باشد.

دکان های منی

امروز جمعه دوازدهم ذی الحجه مطابق «پنجم سنبله»، صبح پس از رمي جمرات ثلاثة، قدری به دید و بازدید و تجسس از حال آشنايان سفر برگزار کرده، و قدری به تماشاي دكاكين «مني» رفقيم، اين دكاكين دو قسم است:

يك قسم عبارت است از چادرهای کوچک بسياري که کسبه «مکه» در اين ایام اين جا آورده، و در صحراء در رديف دو خط مستطيل زده اند، و ميان اين دو رديف چادر يك خيابان عريض درست شده است، که حجاج در آن گردش و عبور مي کنند و جميع مايحتاج را، از ميوه جات و اطعمه و

1- حوضچه های گردانگرد نخلستان که برای آبیاری نخل هابه کار می رفت لیکن در اینجا مرادکوزه ها است.

صفحه

۱۵۷

اغذیه می توانند از کسبه خریداري کنند.

قسم دوم عبارتست از يك عدد بناهای سنگ و آجری که در تمام سال دائم و متعلق به سکنه «مني» است، از قراری که که حمله دارها و عکام ها نقل کردن، سابقاً در «مني»، هیچ آبادي و سکنه نبوده است، لیکن بنا بر آن چه امسال مشاهده می کنيم آبادي «مني»، از خانه ها و دكاكين به درجه يك قصبه است، امشب هم که شب سیزدهم بود باز آتش بازي کردن و ما به دید و بازدید و گردش و استراحت برگزار کردیم.

کوچ به مکه

امروز شنبه سیزدهم ذی الحجه (1) مطابق «ششم سنبله»، صبح از «مني» کوچ کرده، و در حال سواري رمي جمرات نموده، به «مکه معظممه» مشرف شده در خانه خود ورود نمودیم.

رفت و آمد اين چندروزه ما از «مکه» به «مني» و «عرفات» و «مشعر» و مراجعت، تماماً توسط الاغ بود که برای اين کار بهترین و آسانترین و راحت ترين مراكب و نوافل است، لكن عموماً حاج توسط کجاوه و شقدف، که ارزانتر تمام می شود رفت و آمد می کنند.

امروز پس از شستشو و تغيير جامه، به حرم مشرف شده، طواف و آداب مستحبه به نيت پدر بزرگوار و مادر گرامي خود بجا آورده، به منزل «حکيم محبي الدين» رفقيم و دستور العمل سه روزه گرفتم، چون که هنوز رفع كمالت و ضعف از من نشده بود، سپس به منزل برگشته پس از صرف طعام خوابیدیم، اما گرمای هوا شدت کرده بود و مانع خواب بود.

1- ماندن حاجيان در مني تا ظهر روز دوازدهم واجب است، و معلوم نیست چرا مؤلف همراه با دیگران، شب سیزدهم را مانده است!

صفحه

۱۵۸

امروز صبح یکشنبه چهاردهم ذی الحجه مطابق هفتم سنبه «عبدالرحمن مطوف» «به دیدن ما آمده، ضمناً اظهار نمود که «اعلیحضرت پادشاه»، - سابقاً شرفاء مکه را به عنوان «حضرۃ الشریف» خطاب و تعبیر می کرده اند، لکن از دو سال قبل که «شريف حسین» در ضمن جنگ بین المللی، اعلان استقلال حجاز را داده و تأسیس «حكومة الهاشمية العربية» نموده او را به عنوان «جلالة الملك» تعبیر و خطاب می کنند، که تقریباً به زبان ما «اعلیحضرت پادشاه» گفته می شود - امروز جمعی از محترمین حاجاج ممالک و دیار مختلفه را احضار و دعوت کرده اند، و من از جانب ایشان شما را برای تشریف حضور دعوت می کنم.

تقریباً برای چهار ساعت به غروب با چند نفر از آقایان تجار طهرانی به دربار حکومتی رفتیم، قبل از بالاخانه خیلی بزرگی که با قالی های یک تخته ایران مفروش بود نشستیم، جمعی از بزرگان اعراب «حجاز» و «مصر» و «عراق» و غیره نیز بودند که جمعاً سی چهل نفر می شدیم، بعد از ربع ساعتی اجازه حضور داده شد، و وارد اطاق دیگری شدیم که از دو طرف [می توان] [به خیابان نگاه کرد، فرش های آن تماماً قالی و قالیچه های قیمتی ایران، و دور تا دور صندلی های چوبی و حصیری گذاشته شده بود، و در پک سمت اطاق، تابلوی بسیار بزرگی به دیوار منصوب بود که پارچه آن مholm مشکی، و به روی آن به خط نسخ درشت با زردوزی این آیه مبارکه نوشته شده بود { قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةُ فِي الْقُرْبَى}(۱) و شخص «سلطان حسین» که به نظر پیرمرد هفتادساله می آمد، با لباس و

۲۳-شوری:

صفحه

۱۵۹

عمامه سفید در یک گوشه اطاق به روی یک صندلی دسته داری نشسته، «شريف زید» ولد اکبرش، با چند نفر دیگر از درباریان طرفین او بودند، و پس از ورود و اجازه جلوس، شخص سلطان با یک بیان بسیار فصیح عربی نطق غرائی (۱) ایراد نمود که خلاصه و ما حصل ترجمه آن این بود:

آقایان علت احضار شما چند امر بوده:

اولاً: می خواستم تبریک «عيد سعید اضحی» و موفقیت به مناسک و اعمال حج را به شما گفته، و خوشوقتی و مسرت خودم را از این که امسال آداب «منی» و «عرفات» با کمال سلامتی و خوشی و امنیت انجام گرفت اظهار نمایم.

ثانیاً: می خواستم در خصوص مراجعت به اوطان و تشرف به «مدینه منوره» با شما مذاکره و مشاوره نمایم.

اما قسمت اول: چون مملکت «شام» امروز تحت تصرف و استیلای نظامی «فرانسه» است، و به واسطه طغیان قبایل و مخالفت احرار در هر گوشه جنگ و خون ریزی و شورش برپا است، وسائل حرکت به آن جا از هر جهت مقطوع است، و بنابراین ممکن نیست «شام» را طریق مراجعت قرار داد و راه منحصر است به طریق «جده» به دریا، و در باب تشرف به «مدینه منوره» تمام راهها باز و دائر و امن است، لکن من خط سیر از طریق «رابغ» و «غایر» به «مدینه» و از آن جا به «یتیع» را اصلاح می دانم معذلک برای استماع نظریات آقایان حاضرم که موافقت با تمایلات ایشان بنمایم.

آقای «حاج سید محمد واعظ کاظمینی» از طرف ما ایرانیان تقدیم تشرکرات و ادعیه صمیمانه و اظهار تسليم به اوامر حضرت سلطان

نمودند، و چند نفر دیگر نیز به نمایندگی اهالی ممالک خود، تبادل تعارفات و عرض اطاعت کردند و برخاستیم.

امروز هوا خیلی گرم شده بود و صدمه خوردیم، شب هم به واسطه گرمای شدید و حبس هوا نتوانستیم بخوابیم.

قبرستان ابوطالب

امروز دوشنبه پانزدهم ذی الحجه مطابق «هشتم سنبله»، صبح به حرم مشرف شده باقی روز را از شدت گرما در منزل بودیم، طرف عصر رفته به «حجون» که به قبرستان «ابی طالب» مشهورتر است، و تا شهر یک میدان فاصله است اول «حضرت عبد مناف» و «حضرت عبدالطلب» را که در یک بقعه مدفون و هریک صندوق علیحده دارند زیارت کردیم، بعد «حضرت ابی طالب» را زیارت نمودیم که بقعه اش نزدیک بقعه سابقه است، و بعد به زیارت «حضرت آمنه (۱)» و «حضرت خدیجه» که در بقعه جدآگانه مدفون اند رفتیم، واقعاً کاشی های دو بقعه اخیره قابل توجه و تماشا بود و چشم را از خوبی و ظرافت خیره می کرد، همچنین در اطراف بقاع مزبوره، سنگ قبر های مرمر خیلی عالی و قشنگ و قیمتی موجود بود، که مدفن بزرگان از علماء و قضات و اعیان عثمانی ها است، شب را پس از تشرف «بیت الله» به منزل مراجعت، و باز هم از گرما خواب راحت نداشتیم.

حرکت به مدینه

امروز سه شنبه شانزدهم ذی الحجه مطابق «نهم سنبله»، صبح و شب

۱- مؤلف محترم اینجا اشتباه کرده، حضرت آمنه مادر رسول گرامی اسلام در بین مکه و مدینه در محلی به نام «ابواء» مدفون شده اند.

باز به حرم مشرف شده، و من هر دفعه طوافی به نیت یکی از اخوان و عشیره خود حیاً و میتاً به جای آوردم، امروز از طرف «سلطان حسین» جار کشیدند که حاجاج می توانند از تاریخ بیست و دوم به بعد برای «مدینه منوره» از طریق «رائیغ» و «غایر» حرکت و از راه «یئنبع» به «جده» مراجعت کنند، حمله دارها غالباً ناراضی بودند و می گفتند رفتن و برگشتن از طریق «جده» و «یئنبع» آسان تر و ارزان تر بود، و سلطان برای این که تمام قبائل و عشایر بین الحرمین را از حاج منتفع و از خود خوشنود نماید، این طریقه را اتخاذ نمود.

امروز چهارشنبه هفدهم ذی الحجه مطابق «دهم سنبله»، بعضی دیدن های لازمه از آشنايان بین راه کردیم و عموماً بعضی نشریات راجع به اغتشاش «بین الحرمین» و عدم تمکن قبایل عرب از «سلطان حسین» نقل می شد، امروز و امشب را هم به زندگانی مسافرتی و زواری گذرانیدیم.

روز عید غدیر

پنجشنبه هیجدهم ذی الحجه «یوم الغیر»، مطابق «یازدهم سنبله»، مثل دیشب و امروزی ما در «ایران» عید می‌گیریم، و رسومات و آدابی بجا می‌آوریم لکن اینجا هیچ اثری و خبری از عید نبود.

امروز بعضی از رفقا رفته‌اند به میقاتگاه برای بجا آوردن عمره مفرده، لکن من به واسطه عجز از سواری نتوانستم موق شوم، زیرا که هنوز ضعف و ناتوانی که در نتیجه ناخوشی های دریا عارض شده بود برطرف نشد، و همه روزه تحت معاینه و معالجه طبیب بودم، طبیب من حکیمی بود معروف به «محبی الدین» که پیرمردی هفتادساله و اصلا «هندي» است، لکن چهل سال است که مجاورت «بیت الله» اختیار کرده، مشارِّلیه اهل

صفحه

۱۶۲

ذوق و عارف مسلک و دائم الذکر است، اتفاقاً با من خیلی محبت و مؤانست پیدا کرده بود، و همه روزه صبح و عصر که پیشش می‌رفتم را به صحبت می‌گرفت، و از وضعیات غرایی «ایران» و آداب و رسوم ایرانیان استفسار می‌کرد، و با آن که فارسی هیچ نمی‌دانست حرف بزند غالباً در ضمن صحبت به مناسبتی از اشعار «مولوی» و «حکیم سنائی» می‌خواند، پسربزرگش «عبدالغنى» هم که از معلمین مکاتب متوسطه است، و «انگلیسی» و «ترکی» هم می‌داند خیلی با من مأنس شده بود.

اقامه نماز جمعه

امروز جمعه نوزدهم ذی الحجه مطابق «دوازدهم سنبله»، اقامه نماز جمعه به امامت شخص «سلطان»، با یک شکوه قابل تماشائی انجام گرفت، عده مأمورین که به طور دائم اطراف خانه کعبه صفت بسته بودند دوازده هزار نفر بل متجاوز می‌شد، امروز و امشب هم به زندگی معمولی برگزار شد و برای بادداشت چند مسئله را مخصوصاً ذکر می‌کنم:

اولاً: راجع به نقود، پول های رائجه «مکه» همان پول های قدیم «عثمانی» است که واحد آن مجیدی و معادل بیست قروش است، و هر قروش چهار هلاله است، و هر هلاله ده پاره است، کوچک ترین پول ها نیم هلاله است که به روی آن پنج پاره نوشته شده و بزرگترین پول ها «لیره عثمانی» است که معادل بیست و پنج مجیدی است و «لیره انگلیسی» که «جنیه» می‌گویند، و معادل با بیست و شش مجیدی و دو قروش داد و ستد می‌شود.

«روپیه هندی» که خیلی متدائل است ده قروش و نیم معامله می‌شود و به حساب پول ایران که روپیه را دو ریال خریدیم، هر مجیدی معادل پنج

صفحه

۱۶۳

قرآن و ده شاهی، هر قروش تقریباً پنج شاهی و هر هلاله تقریباً یک شاهی می‌شود، و پول های دیگر نیز از قبل «فرانک» و «ریال فرانسه» و «پول هندی» به طور تجاری داد و ستد می‌شود و عموماً هر پولی که قدری سکه آن صاف شده باشد بر نمی‌دارند و می‌گویند «هذا منسوخ»، «هذا بطل.(1)

مدارس مکه

ثانیاً: در خصوص معارف، هر چند به واسطه تعطیلی مدارس در ماه ذی الحجه نتوانستم گردش در مدارس بکنم، لکن موافق تحقیقاتی که از «عبدالغنى» پسر «محبی الدین» و دو نفر دیگر از معلمین و نظام نامه ها و پروگرام هایی که «عبدالغنى» نشان داد، در «مکه معظمه» ده باب مکتب ابتدائی چهار ساله، و پنج باب

مکتب ثانوی (متوسطه) و یک باب مدرسه راقیه است، مدرسه اخیره به جای «دارالفنون» ما است، و پروگرام (2) آن ها عموماً حساب و جغرافی و نحو و صرف و فقه و تفسیر است، و در مدرسه راقیه، (3) تحصیل زبان انگلیسی نیز می شود، و تحصیلات دیگر از ریاضیات و علوم طبیعی و غیره اینا در کار نیست، و این پروگرام برای امروزه «جزیره العرب» بسیار مناسب و کافی به نظر می آیند، و تمام مکتب های ابدانی و ثانوی مجاني، و خرج آن با حکومت است، و فقط در مدرسه راقیه شهریه می گیرند، این ایام دو روزنامه در «مکه» با صفحه بزرگ منتشر می شود، یکی «الفلاح» دیگری «القبله» که هر شماره را دو هلاله یا صد دینار ما می فروشند، و نسبت به قیمت جرائد ایران خیلی

1- این پول از رایج بودن خارج و باطل گردیده است.

2- لفظی فرانسوی است و به معنوي دستور و برنامه تعليمات مدارس به کار می رود.

3- پیشروخته، مدارسي شبیه دارالفنون.

صفحه

۱۶۴

ارزان است، و از این جهت همه روزه من خردباری می کنم.

میدان بزرگ مکه

ثالثاً: در باب میدان بزرگ «مکه» که خانه و منزل ما به آن نزدیک است، عموماً تمام بارهای آذوقه و علوفه و میوه جات و حبوبات و غیره که از «طائف» و سائر نقاط به «مکه» می آید، در محلی فروخته می شود که آن را «محطه (1)» و «حلقه» می گویند، و تمام این بارها که شب وارد می شود، از اول طلیعه فجر تا یکی دو ساعت بعد از آفتاب، به طور مزایده و حراج فروخته می شود و به توسط مأمور حکومتی قیان می شود، و حکومت وجهی بابت حق قیان از فروشنده می گیرد و بعد از دو سه ساعت از آفتاب، دیگر چیزی خواهی یافت نمی شود و در شهر «مکه» دکان سبزی فروشی و میوه فروشی و حتی قصابی نیست گوشت را هم صبح در محطه می فروشند.

مسجد تتعیم و قبرستان شهدای فخر

امروز شنبه بیستم ذی الحجه مطابق «سیزدهم سنبله»، من به همراهی آقای حاج سید عزیز الله برای انجام عمره مفرد از «مکه» حرکت کرده و رفتیم غسل کرده، مُحرماً مراجعت و اعمال عمره را در بیت الله الحرام به جا آوردم، این عمل را من به نیابت مرحوم اخوی «آقا نجفی» به جا آوردم، و آنطور که تصوّر می کردم چندان صدمه از سواری و رفت و آمد نکشیدم.

«مسجد تتعیم» تا «مگه» یک فرسخ فاصله دارد که توسط الاغ های

1- محل فرود آمدن کاروان، ایستگاه.

صفحه

165

کرایه می‌روند و برمی‌گردند، بین راه کنار جاده چندین دستگاه قهوه خانه‌های حصیری نیز هست که برای رفع خستگی، مسافرین پیاده شده چای می‌خورند و قبرستان «شهدای فتح» نیز در یک طرف جاده به فاصله کمی واقع است، چند بقیه آنجا بود که یکی از آنها مدفن «عبدالله بن عمر بن الخطاب» است.

هوای «مکه» چند روز است خیلی گرم و عفونی شده است، و صبح زود و عصر که می‌توان از خانه بیرون آمد، از هر طرف شخص جنازه می‌بیند که حرکت می‌دهند، و غالب اموات از اهالی «جاوه» و «غاربه» است، حاج ایرانی غالباً به همین جهات و برای تنگی نان و آذوقه و اخبار وحشتاک که از «بین الحرمین» شنیده اند، دسته دسته به «جده» می‌روند که بدون زیارت «مدینه منوره» «مرا جعت به اوطان خود نمایند.

باران شدید

دشیب و امروز یکشنبه بیست و یکم ذی الحجه مطابق «چهاردهم سنبله»، هوا ابر غلیظی داشت و گرما به شدتی بود که ما در منزل لخت بوده، و دائمآ آب به سر و بدن خود می‌ریختیم، طرف عصر باد تندی گرفت و باران شدیدی متعاقب آن آمد، این باران که یک ساعتی طول کشید آنقدر تند بود که از بالا خانه نگاه می‌کردیم، تمام کوچه‌ها و خیابان‌های «مکه» مثل رویانه‌های شده بود غیر قابل عبور، و صدای آب که در این کوچه‌های پرنشیب و فراز روی هم می‌ریخت همه را به وحشت اندخته بود، و مسلمان بنای خانه‌های «مکه» اگر از سنگ نبود تماماً زیر این سیل بنیان کن رفته بود، و بعد از قطع شدن باران هوا برخلاف معمول گرمتر و عفونی تر شد.

صفحه

۱۶۶

کوه ابوقبیس

امروز دوشنبه بیست و دوم ذی الحجه مطابق «پانزدهم سنبله»، صبح پس از ادای فریضه در «مسجدالحرام» من با «حاج محمدعلی خیاط طهرانی» به طرف کوه «ابوقبیس» قدم زنان رفتم، قبل از مسجد «مولالنبوی(صلی الله علیه و آله)» (دو رکعت نماز بجا آوردیم، این مسجد اوّل خانه بوده است که ارثاً به حضرت رسالت پناهی رسید، و آن حضرت، آن را به «عقیل بن ابی طالب» پسر عم خود بخشید، و پس از نقل و انتقالات، «زبیده» زن «هارون الرشید» آن را مبدل به مسجدی نمود که زیارتگاه عامله است، و از قرار مذکور اهالی «مکه» خصوصاً طبقه نسوان در شب مولد پیغمبر(صلی الله علیه و آله) (به آنجا رفته هلهله و اظهار مسرت و شادمانی می‌کنند، و اشعار و قصائدی در مدح آن حضرت می‌خوانند).

از آن جا دامنه کوه را گرفته بالا رفته به مسجد دیگری رسیدیم که بالای آن نوشته بود «هذا مولد امیر المؤمنین علی بن ابی طالب» - رضی الله عنه - ، و با آن که ما مولد آن جناب را «خانه کعبه» می‌دانیم دو رکعت نماز بجا آوردیم، سپس از کوه متصاعد شده به «مسجد شق القمر» رسیدیم که خادم آن دو نفر زن بودند، و پس از زیارت رفتم به ماذنه هلال که یک چهار طاقی آنجا ساخته شده، و مسلط ترین نقاط کوه به «مکه» است و تمام «مسجدالحرام» و کوچه‌ها و خانه‌های شهر و اطراف آن در آنجا پیدا است و منظرگاه باشکوهی است.

و پس از قدری استراحت و رفع خستگی از همان خطی که رفته بودیم مراجعت کردیم، و در بین راه چندین مسجد و بقیه دیگر نشان می‌دادند که خانه‌ها و منازل اعمام و بنی اعمام حضرت رسالت بوده، و مسلمان این راه همان محلی است که در کتاب‌ها به «شعب هاشم» معروف

صفحه

۱۶۷

است و امروز مسكون و معمور نیست.

و بعد از سه چهار ساعت از روز به منزل رسیدیم، گرما و عفونت هوا ساعت به ساعت در تزايد است، من و دو سه نفر از رفقا چند شب است که برای خوابیدن، می‌روم به قهوه خانه‌ای بیرون شهر که مشهور به

قهوه خانه قنبر است، و در سر جاده «منی» واقع شده، به واسطه نسیمی که از تنگه راه «منی و عرفات» می‌آید خیلی خنک تر از شهر است، و عده کثیری از اهالی «مکه» نیز آنجا می‌آیند، و در کنار جاده و اطراف صحراء می‌خوابند، و قهوه چی تختخواب های حصیری زیادی آنجا گذاشته کرایه می‌دهد، این تخت خوابها را سریر می‌گویند و کرایه شبانه هر کدام در پائین دو قروش است که تقریباً ده شاهی ما می‌شود، و کرایه شبانه هر سریری در بالای بام پنج قروش است که به پول ما یک ریال می‌شود، و یک شربه آب، و یک لوله‌نگ کوچکی از منضمه آن است و ما این چند شب از سریرهای پشت بام گرفته، بالحاف تا صبح می‌خوابیدیم و جبران بی خوابی های شب های سابق را نمودیم چند نفر از محترمین «مکه» هم آنجا را مرکز استراحت شبانه خود قرار داده بودند، و چند دقیقه با آن‌ها انس و صحبت می‌داشتم.

ورود به کعبه

امروز سه شنبه بیست و سوم ذی الحجه مطابق «شانزدهم سنبله»، صبح من و « حاج محمدحسین یراقچی» برای تشرف به «کعبه منوره» و تنظیف کامل به حمام رفتم، و موافق آن چه مسموع شد شهر «مکه» فقط این یک حمام را دارد، که از اول رجب تا آخر ذی الحجه برای حجاج دایر و باز است، خود اهالی در خانه‌ها و منازل تنظیف و استحمام و غسل

صفحه

۱۶۸

می‌کنند، این حمام عظیم البناء است و دور تا دور آن شیرهای آب گرم و سرد دارد، و پای هر شیری یک حوضچه مرمری گذاشته شده که شخص پای آن می‌نشیند و باصابون و کیسه‌هایی از لیف خرم‌ما تنظیف می‌کند، بعلاوه یک حوض از آهن سفید گوشه حمام گذاشته شده، که سه چهار کر آب می‌گیرد و برای غسل ارتقایی به کار می‌رود، و پس از تنظیف و غسل و تجدید لباس بیرون آمده به مسجدالحرام مشرف شده، از نزدیان کوچکی که پای درب خانه گذاشته بودند بالا رفتم.

دو نفر از «بني شبيه» که از قدمی الایام به دربانی و کلیدداری خانه کعبه مفترخ‌اند جلو درب ایستاده، و از هر نفری دو مجیدی می‌گرفتند، و پس از ورود به «کعبه منوره» و بجا آوردن نماز در چهار گوشه حرم و انجام آداب و ادعیه وارد، چشم به دیوار انداخته چندین قطعه سنگ حجاری شده منصوب به اطراف حرم دیدم، که سلاطین قدیم شرح تعمیرات و خدمات خود را نسبت به «مسجدالحرام» به روی آن‌ها نوشته و حجاری کرده به یادگار گذاشته، خواستم از شیخ، رئیس آنها بامداد بنویسم دربان‌ها آمدند و مانع شدند و گفتند تا شیخ اجازه ندهد ممکن نیست، و مقصود از شیخ، رئیس آنها بود که گفتند فقط روزهای جمعه مشرف به حرم می‌شود، اجمالاً در روی یک سنگ اسم «سلطان محمد خان عثمانی» بود، و به روی سنگ دیگر اسم «ملک الاشراف» برسبایی و اسم «خادم الحرمين قایتبایی» بود که دو پادشاه اخیر از سلاطین «چراکسه» بوده و در حدود قرن نهم هجری در «مصر» و «حجاز» و «شامات» سلطنت می‌کرده‌اند.

امروز پاگذاشتن در صحن مسجد رحمت داشت، و از شدت گرما پا می‌سوخت، طرف عصر دفعه دیگری به «حجون» رفته «حضرت عبد مناف» و «عبدالمطلب» و «ابی طالب» و «آمنه» و «خدیجه» «علیهم السلام» (را زیارت

صفحه

۱۶۹

کردیم، اهالی «جاوه (1)» و «غاربه (2)» «قسمتی رفته و مابقی مشغول تهیه و تدارک مراجعت به اوطان خود هستند، و شهر نسبتاً خلوت شده است، و ایرانی‌ها برای مراجعت به وطن یا تشرف به «مدینه منوره» در وسوسه و تردید افتاده‌اند، زیرا که تخلف حرکت به «مدینه» از روز بیست و دوم، همچنان که از طرف «سلطان» جار کشیده بودند مؤید صحبت خبر اغتشاشات «بین الحرمين» است تا خدا چه خواهد.

ذبح گوسفند

امروز چهارشنبه بیست و چهارم ذی الحجه مطابق «هفدهم سنبله»، صبح بدون تشرف به حرم، من و آقای «حاج سید احمد»، از قهوه خانه بیرون شهر که خوابگاه قرار داده بودیم، حرکت به میدانی کردیم که گوسفند می فروشدند، و برای تقصیرهایی که کرده بودیم، گوسفند خریده ذبح و بین فقرا تقسیم کردیم.

من دو تقصیر کرده بودم، یکی استظلال در «جده» به واسطه شدت گرما و مرض، و یکی سرپوشیدن در راه بین «جده» به «مکه» به علت حدوث رعاف، (۳) و یکی از تقصیرات آقای «حاج سید احمد» این بود که در موقع عمره اشتباهاً مباشرت به تقصیر واجب شخص دیگری کرده، و با مراض (۴) قدری از شارب او را زده بود.

طرف غروب پس از تشرف به حرم، به منزل مراجعت کردیم چند

1- بزرگترین و معنبرترین جزیره اندونزی است.

2- مغربی ها.

3- خون دماغ شدن و خون از بینی آمدن.

4- قیچی.

صفحه

۱۷۰

شب است که من و چند نفر از رفقا، پس از خروج از مسجد در دکه کوچکی نزدیک «صفا» بستنی می خوریم، و هر چند این مسئله قابل ذکر به نظر نمی آید، لکن برای کسانی که متجاوز از یک ماه است ابدأ پیغ یا آب خنکی ندیده اند و گرمای «اسد و سنبله» را آن هم در «جزیره العرب» تحمل کرده اند خیلی خیلی قابل اهمیت است، این بستنی را یک نفر حاجی هندی، با اسباب و دواهای مخصوص درست می کند و ابدأ نقاوتی با بستنی های ما که با یخ می سازند ندارد، و واقعاً پس از خوردن، چشم انسان روشن و قلب فرحنگ می شود، و رفع گرفتگی و انقلاب حاصل از گرمای روز را می کند، و تعجب در این است که این شخص هندی بستنی مصنوعی می سازد و به قیمت گران می فروشد، لکن از ساختن پخت مصنوعی که در «بمبئی» و «کراچی» و «بصره» و «بغداد» متداول و شایع است اظهار عجز می کند.

کتابخانه مسجدالحرام

امروز پنجشنبه بیست و پنجم ذی الحجه مطابق «هیجدهم سنبله»، بعد از زیارت و طواف حرم، به تماشای «کتابخانه مسجد» که در زاویه مقابل «رکن عراقی» واقع است رفتم، و گمان می کردم که کتاب های خطی و تاریخی زیادی در آن جا است، لکن موافق فهرست تصورت هایی که خواستم و نشان دادند، دو بسته سیصد جلد کتاب های چاپی یا خطی بی اهمیت بیش نبود، و در نتیجه تعجب من، کتابدار گفت: آنقدر سالی نیست که این کتابخانه دائز شده، و مؤسس آن «سلطان عبدالحمید خان عثمانی» بوده، فقط یک کتاب خطی مهمی دیدم که پشت جلد آن نوشته شده بود (هذا ترجمة الزبور بخط مولانا علي بن أبي طالب - رضي الله عنه -) ،

صفحه

۱۷۱

و چون آشنایی به خط کوفی نداشتم چیزی نفهمیدم، و در صورت صحت این انتساب کتاب مزبور زبور کتابخانه است، در هر حال آنرا بوسیم و به دیدگان مالیدم، رجاء واثق آن که تا آخر عمر از نور بصر محروم نمانم.

چند روز است به واسطه رفتن «حجاج هندي» و «غاربه» از «مكه»، قيمت ها ارزان و ميوه جات روبه تنزل گذاشته، و به قيمت مناسب مي توان خريد.

حجاج باقيماده که غالباً ايراني هستند، مشغول خريد سوغاتي از تسبيح پسر و روغن بلسان و موبيائي و غيره، و تدارك وسائل حركت به «مدينه منوره» هستند، ما هم به واسطه سابقه شناساني با «حجاج سيد جعفر حمله دار» و اصرار هاي زياد او مجدداً قرار ديدار رفتن به «مدينه» را با «مشارالله «داده»، و بنا هست با حمل او حركت کنيم.

تهيه کجاوه و روپوش و آذوقه بين الحرمين را هم دیده ايم، امروز طرف عصر به مناسبت ليله جمعه، دفعه دیگري به «حجون» رفته، به فاتحه اهل قبور و زيارت «حضرت عبد مناف» و «عبدالمطلب» و «ابطال» و «آمنه» و «خدیجه» علیهم السلام (موفق شدیم).

كتاب فروشي هاي مكه:

جمعه بيست و ششم ذي الحجه مطابق «نوزدهم سنبله»، امروز پس از تشرف به حرم چند ساعتي در دکان هاي كتاب فروشي که طرف «در بني شيبة» است برای بدست آوردن چند كتاب گردن و تفحص مي کردم و پيدا نکردم، ضمناً چند جلد كتاب دیگر دیده خريداري کردم، يکي «مخلاة شيخ بهائي» - عليه الرحمه - که در «طهران» کمياب است، دیگر كتاب «تأريخ الأمم الإسلامية والدولة العباسية» که جديداً به اسلوب بسيار

صفحه

۱۷۲

خوبی تأليف شده، و از تاریخ خلفاء عباسی و موجبات تشکیل سلسله خلافت آنها، و علل ارتقاء و انحطاط و زوال آنها بحث، و ضمناً وضعیات ملل مختلف اسلامی را در زمان آنها تحت مطالعه مي گذارد.

ديگر كتاب «خلاصة الكلام في بيان أمراء البلد الحرام» که در تاریخ شرفاء و «امراء مكه» از زمان پیغمبر تا ده سال قبل از این نوشته شده است.

ديگر كتاب موسوم به «الإعلام بأعلام بيت الله الحرام» که تاریخ بنای «مسجدالحرام» و تغییراتی که در ازمنه مختلفه توسط خلفاً و سلاطین در آن داده شده، و تاریخ بنای مشاهد و مقابر و آثاری که در «مكه» و اطراف آن است شرح مي دهد، ديگر كتاب «رحله ابن بطوطه» که عبارت از شرح مسافرت «ابن بطوطه» است در قرن هفتم هجري در ممالک «الجزيره» و «تونس» و «مصر» و «شام» و «رومیه الكبرى» و «حجاز» و «عراق» و «ایران» و «هندوستان» و «چین» و غيره و فقط از کتابهایی که تجسس مي کردم و بدست آوردم همین كتاب اخير الذکر است که وصف آنرا شنیده بودم، و اسم شخص «ابن بطوطه» را در تواریخ شرق دیده بودم که با اهمیت ذکر مي کنند و مورخین فرنگ، مخصوصاً استناد به اقوال او مي نمایند.

وداع با مكه

امروز شنبه بيست و هفتم ذي الحجه مطابق «بيست سنبله»، به همراهي «حجاج ابوالحسن طباخ» و «حجاج علي»، که به عنوان عکامي بين الحرمين پيش ما آمد، آذوقه و لوازم سفر را خريده مرتب کردیم، و پارچه جهت روپوش کجاوه ها ابتياع و دوخته شد.

صفحه

۱۷۳

امروز يکشنبه بيست و هشتم ذي الحجه مطابق «بيست و يكم سنبله»، طرف عصر اسباب و اثنائيه و کجاوه ها را برند بیرون شهر، در محلی که باید تمام حاج آن جا متدرج جمع شده حاضر باشند، و مجتمعاً به طرف «مدينه منوره» حرکت کنند شب را برای راحتی در «مكه» به سربردیم.

به طرف مدینه

امروز دو شنبه بیست و نهم ذی الحجه مطابق «بیست و دوم سنبله»، صبح پس از تشرف به «حرم مطهر» و زیارت وداع، به خارج شهر که چادر های حجاج آن جا زده شده بود رفتیم، و هر چند مفارقت از «مکه معظمه»، و محرومی از زیارت «بیت الله»، تأسف و ملال بود، لکن از جهت آن که بر خلاف اکثر حجاج، پشت پا به زیارت «حضرت رسالت پناه» نزد بودیم، و به امید آن که ایام تاسوعا و عاشورا را، در «مدینه منوره» صرف عزاداری «حضرت خامس آل عبا» علیه السلام «خواهیم نمود، کمال خرسندي و خوشوقتی و مسرت داشتیم.

امروز طرف عصر باد گرمی وزید و اسباب زحمت شد، بدتر آن که حرکت امشب هم به تأخیر افتاد و شب را در همان بیرون شهر ماندنی شدیم.

نامنی در حرم:

امروز سه شنبه سلخ ذی الحجه مطابق «بیست و سوم سنبله»، صبح مجدداً به زیارت «مسجدالحرام» مشرف، و به منزلگاه خود در خارج شهر مراجعت کردیم، و هر چند شب از حیث خنکی هوا راحت بودیم، لکن

صفحه

۱۷۴

روز از جهت گرمای شدید صدمه داشتیم، و معلوم شد که امشب هم در همین جا خواهیم بود، و مسلم گردید که ایام «تاسوعا» و «عاشورا» به «مدینه» «خواهیم رسید، زیرا که تا «مدینه» ده منزل راه است، و دو سه روز هم لنگ دارد، این مسئله بی اندازه مولت عموم حجاج شده بود، این محلی که چادر های حجاج را زده اند موسوم به «جروه» است و تا «مسجدالحرام» یک ربع فرسخی فاصله دارد، و آن جا یک دستگاه قلعه بزرگ مستحکمی است که گفته شده باشقاً «اردوگاه ترک ها» بوده، و همیشه چهار پنج هزار نفر قشون در آن جا ساکلو^(۱) داشته، اما امروز «دارالحکومه مکه» است، در «جروه» یک عدد از چادر های حصیری از طرف کسبه «مکه» این ایام زده شده است، که میوه جات و آذوقه و بعضی مایحتاج حجاج را آورده در آن جا می فروختند، بسته فروش هندی رفیق ما هم، که هر شب نزدیک «کوه صفا» به ما بسته می داد، این جا آمده چادر به چادر می گشت و به حجاج بسته می فروخت، بعضی کسبه هم متاع خود را در دست یا بر روی سر گرفته از هر طرف می دویند و داد و فرباد می کردند، یکی صدا می زد «انار الخوب» یکی می گفت «ماست الخوب» دیگری فریاد می زد «دوغ الخنک» رفیقش از عقب به شوخي صدا می کرد «دوغ الداغ» و بالجمله حرکات و صدای ای آنها بی تفريح نبود، شب را خواستیم به حرم مشرف شویم گفته مراجعت خطرناک است و دچار حرامی (زد) خواهد شد.

حرکت قافله

چهارشنبه غرہ حرم الحرام مطابق «بیست و چهارم سنبله»، صبح

۱- افظی ترکی است به معنی پادگان.

صفحه

۱۷۵

زود به حرم مشرف شده، قدری در بازارها و کوچه ها گردش کردیم که بینیم اهالی «مکه» به مناسبت تجدید سال، اظهار شادمانی و عیش و نوش چنانچه شنیده بودیم می کنند یا

خیر؟ چیزی نفهمیدیم و از بعضی کسبه آشنای مکاری، کنجکاوی و استفسار کردم گفتند: در قدیم معمول بوده، لکن شریف سابق غدغن سخت کرد و این عادت را چون موجب رنجش و تالم رافضی ها (۱) بود متوقف نمود.

پس از مراجعت به «جروه»، خبر رسید که امشب مسلمًا حرکت خواهیم نمود، مقارن ظهر باد گرم سختی آمد و از دو ساعت به غروب، حاجاج مشغول باربندی و تهیه حرکت بودند تا غروب، و پس از ادای فریضه مغرب و عشا، مترجأ (۲) سوار کجاوه ها شده و حدود نیم ساعت، سه ربع از شب رفته، تمام قافله به حرکت افتاد و تا صبح چندین مرتبه در حال سواری خوابیده و بیدار شدیم.

جده

امروز پنجشنبه دوم محرم مطابق «بیست و پنجم سنبله»، در قهوه خانه پیاده شده نماز صبح را خواندیم، مجدداً سوار شده سه ساعت از دسته گشته رسیدیم به «جده» که آن را «بحره» هم می گویند و تا «مکه» پنج شش فرسخ (۳) بیش مسافت ندارد، و ما در ظرف دوازده ساعت، مسافت مزبوره را طی کرده ایم. سابقاً که شنیده بودیم، ده پانزده ساعت حاجی سوار شتر است، گمان می کردیم ده پانزده فرسخ طی طریق می کنند، حال معلوم شد که مطلب این طور نیست، و شتر هر دو ساعت یک فرسخ راه

1- اصطلاحی است که برخی از اهل سنت درباره شیعه بکار می برند.

2- آرام آرام و به تدریج.

3- فاصله مکه تا جده حدود ۷۰ کیلومتر است.

صفحه

۱۷۶

می رود، این است که به نظر، مسافت بین منازل دور می آید.

در «جده»، چادرهای حاجاج را بیرون قصبه در صحراء زده بودند، و باد سامی که هر ساعت انتظار وزیدن آن را داشتیم بحمد الله امروز نیامد، در همین «جده» بود که وقت رفتن به «مکه» من و تمام رفقای حالت بسیار سختی داشتیم، و در همین «جده» بود که قبل از ورود ما در موقع تشریف به «مکه» شصت هفتاد نفر از باد سام تلف شدند، و در همینجا بوده است که چند سال قبل مرحوم حاج شیخ فضل الله را دستبرد زده مجروح و زخم دار کردند.

امروز عصر مجلس عزاداری در چادر خودمان منعقد کرده، «جناب حاج شیخ عباسعلی خراسانی» ما را مستفیض کردند، و از مشارک ایه دعوت کردیم که همه روزه در هر منزلی حاضر شده روشه بخواند.

طرف مغرب پس از ادای فریضتین، سوار شده حرکت کردیم و هر چه به «جده» نزدیک تر می شدیم هوا حبس تر و گرمتر و مرطوبتر می شد، آب شیرین و گوارایی «قاتات زبیده» را هم که در قربه ها (۱) همراه آورده بودیم تمام شد، و مبتلا به آبهای بد مزه و کثیف «جده» شدیم، «محمد» و «سعید» که به عنوان شاگرد عکامی پیش ما آمده اند، در راه مراقبت کجاوه ها با آنها است، امشب تا صبح حالت وجد و طرب و نشاط غریبی داشتند و لاینقطع مشغول خواندن شعر و تصنیف و رقصیدن بودند از جمله این شعر به خاطرمند:

قالوا حبیبِک مسافر یا لیلی ** انا قلت لیت السفر لم یکن یا لیلی یا لیلی(۲)

۱- مشک ها.

۲- شعر در متن به همین شکل آمده، لیکن با سیاق شعری سازگار نیست.

صفحه

۱۷۷

زیارت حضرت حوا

امروز جمعه سوم محرم مطابق «بیست و ششم سنبله»، صبح قبل از طلوع آفتاب رسیدیم به منزل، یعنی به چادرهایی که در خارج شهر «جده» برای حجاج زده بودند، شب را در اینجا لنگ کردیم، (۱) بعد از ظهر برای رفع خستگی خوابیدیم، و به واسطه رطوبت زمین و هوا، حال من بعد از بیدار شدن خیلی بد بود، و به اصطلاح تخته بند شده بودم، بعد از ساعتی تب شدیدی کردم، رفقا به زیارت «حضرت حوا» رفتند و من نتوانستم.

امروز و امشب از جهت کم آبی و بدی آب های خوراکی در زحمت بودیم، و معادل هشت روپیه که تقریباً دو تومان ماست، پول آب خریداری سهم ما شد.

امروز شنبه چهارم محرم مطابق «بیست و هفتم سنبله»، صبح بحمد الله تب من قطع شده بود، رفقا به شهر رفته بعضی مایحتاج خریداری کرده آورند و برای دو ساعت به غروب مانده قافله حرکت کرد و تا صبح طی طریق می نمودیم.

ذهبان

امروز یکشنبه پنجم محرم مطابق «بیست و هشتم سنبله»، نیم ساعت به طلوع آفتاب مانده به منزل رسیده، نماز صبح را آنجا خواندیم. اسم این منزل «ذهبان» است که املای صحیح آن را نمی دانم و بر طبق تلفظ اهالی نوشتم، در اینجا دو قطعه زمین مشجر به درختهای خرما، و چند چادر از اعراب موجود بود. و از مایحتاج قافله فقط هیزم و علوفه داشتند که

۱- توقف کردیم.

صفحه

۱۷۸

می فروختند، و آب چاه ها شیرین و شور بالاختلاف فروخته می شد.

از «جده» تا «ذهبان» چهارده ساعت سوار شتر بودیم، و مسافت آن قریب شش یا هفت فرسخ می شود، امروز هم مثل روز های گذشته مجلس روضه در چادر ما منعقد بود.

قافله از ظهر شروع به حرکت کرد، ما هم به نوبه خود برای چهار ساعت به غروب سوار شدیم، مدت روز تا نیمه شب که مهتاب داشتیم راحت بودیم، ولی از نصف شب تا صبح چندین دفعه از جلو و عقب ما، صدای ضجه و ناله و فرباد زیاد بلند شد، می گفتند حرامی (دزد) دست برد زده است، تمام مردم در وحشت و اضطراب بودند.

حمله حرامی ها

امروز دو شنبه ششم محرم مطابق «بیست و نهم سنبله»، نزدیک به طلوع آفتاب رسیدیم به منزل «گظیمه» بالتصغیر، که تا «ذهبان» هفت فرسخ فاصله دارد و ما در ظرف پانزده ساعت طی کردیم «گظیمه» در واقع یک قصبه ای است که ده پانزده باب دکاکین، و چندین خانه خشت و گلی دارد. هیزم و علوفه و نان و هندوانه و خربزه و لیمو و انواع آذوقه در آنچا بود.

امروز معلوم شد که شب گذشته حرامی ها، چند رأس الاغ را با بار برده، و چندین بار شتر را شکافته، اسباب آنرا دزدیده و چندین نفر را خشم زده، از جمله مجروهین «حاج سید محمد کاشانی» ساکن نجف بوده است که با سر شکسته و بدن خون آلود به چادر ما آمد و می گفت چند نفر حرامی به سرم ریختند و چون مقاومت می کردم، مرا زندن و الاغم را با خورجین برداشتند، و از قراری که شیخ حمود جمال اطلاع داد شب آینده حرامی زیادتر خواهد بود، خداوند ترحم فرماید و مارا از شر این

صفحه

۱۷۹

وحشیان قسی القلب حفظ نماید.

نزدیک ظهر چند نفر اعراب با تقنگ و خنجر به چادرها آمدند و از هر نفری یک قروش به عنوان حق الارض این چند ساعت توقف گرفتند، و برای نیم ساعت از ظهر گذشته سوار شده با قافله به حرکت افتادیم، اراضی این حدود به واسطه مجاورت با دریا، که از دور نمایان بود به کلی مرطوب و گل آلود بود.

اول شب عکام ها و جمال ها سفارش می کردند که امشب نخوابید و غفلت نکنند، زیرا که خطر حرامی در پیش است و تا مهتاب بود اثیری از حرامی ظاهر نشد، لکن بعد از غروب ماه، در تمام قافله که طول آن یک فرسخ، و مرگب از چهار پنج صف در ردیف یکدیگر بود، مشعل های زیاد روشن کردند و از هر گوشه تقنگ شلیک می نمودند، و به محض این که یک تیر تقنگ صدا می کرد، تمام عکامها و شاگرد عکامها، یک دفعه فریاد می کشیدند «بره بره» بعد به فاصله یکی دو دقیقه، دسته دیگری فریاد می زدند «اذبحوه اذبحوه» جمله اول کنایه از این است که بیابان را به پائید حرامی در بیابان است، جمله ثانی کنایه است از این که حال که حرامی را زدید او را بکشید و سرش را ببرید، هر چند عموماً در وحشت بودیم لکن نمایش باتماشائی داشتیم، اتفاقاً امشب حرامی دستبردی نزد و فقط «حاج حسون» حمله دار چون روز با جمال ها نزاع کرده بود، شب او را غافلگیر و به اسم حرامی کتک مفرط و زخم زیادی به او زدند.

رابع

امروز سه شنبه هفتم محرم مطابق «سی ام سنبله»، قبل از طلوع آفتاب رسیدیم به «رابع»، چادرهای ما را در خارج قصبه زده بودند، و برای

صفحه

۱۸۰

گردش به داخل قصبه هم رفتیم، دکاکین زیادی در طرفین یک کوچه به شکل بازار بود، و از خوراکی فقط گوشت و مرغ زنده و خرما برای فروش داشتند، و اطراف قصبه با غات زیادی مشجر به درخت خرما بود، روغن بلیسان اصل، در «رابع» فراوان است، رفقا خریداری کردند. از قرار معلوم استخراج آن در این نواحی به عمل می آید و به «مکه» و سایر نقاط به عنوان مال التجاره فرستاده می شود.

هوای «رابع» به واسطه اتصال و مجاورت آن با دریا، مرطوب و عفنونی است و آب های آن از چاه کشیده می شود و خیلی شور و بدمزه است، در کنار صحرائی که چادرهای حاج را زده بودند چاه های کثیری کنده اند، و کنار هر چاه گودالی حفر نموده اند به شکل حوض، که از آب چاه پر می کنند، و حاج یک فروش داده، در آن گودال آب شستشو می کردند، اما نمی گذاشتند کسی در آن صابون بزنند، این گودال های آب، برای ما چندان محتاج اليه نبود، و برای حاج شامی که به «مکه» می روند ساخته شده اند، زیرا که میقات

شامي ها «جحфе» است که در اين زمان مخربه و غيرمسکون است و «رابع» که محاذات با «جحфе» دارد، امروز محلی است که حجاج شامي از آن می گذرند و باید آنجا محرم شوند، و اين گودال هاي آب برای غسل احرام آنها تهييه شده است. امشب را معمولا در «رابع» لنك کردیم.

عزاداري در کاروان

امروز چهارشنبه هشتم محرم مطابق «اول میزان»، (۱) علاوه بر مجلس روضه ما، چندین مجلس دیگر در گافله منعقد شده بود، و به مناسبت ليله

۱- هفتمين ماه فلكي مطابق با مهرماه.

صفحه

۱۸۱

تاسو عا عزاداري خوبی به عمل آمد، اما افسوس که در «مدينة منوره» نبودیم.

اهالي «رابع» در تعصّب و عداوت با روافض مشهوراند، و به حالت عزاداري ما می خنديند و استهزاء می کرند، و حمله دارها و عکامها، آنها را تهدید و دفع می کرند، از قرار مذكور قدیما هیچ کس در این حدود جرأت نداشت اظهار تشیع کند، و نماز را هم مجبور بود از راه تقیه دست بسته بخواند والا خون او مباح و هدر بود، لکن این ایام بحمدالله، ما در کمال آزادی بودیم.

امروز گافله که در «جده» از ما عقب افتاده بود رسید، و از قرار مسموع حرامي به آنها هم اذیت و آزار کرده است، امشب بنا بود ما حرکت کنیم لکن نمی دانم به چه سبب باز لنك کرند، شاید علتش سه چهار قروشی بود که چند نفر عرب شبانه در چادرها آمده و به عنوان حق الحفاظ از هر حاجی می گرفتند.

روز تاسوعا

امروز پنجمشنبه نهم محرم يوم التاسوعا، مطابق «دوم میزان»، سه ساعت از روز گذشته، گافله حرکت کرد، و طرف عصر زمینها و جلگه هاي مسطح تمام شده، داخل یک رشته کوهستانی شدیم که معتبر آن خیلی تنگ و پرپیچ و خم بود، و هر چند حرکت ما در وسط روز بود، به واسطه وزش نسیم هوا خنک بود و بد نگذشت.

امروز یک نفر حاجی خراسانی که سوار «شوپایه» بود، غلتان سرش گیج رفت و هر چند جمالها او را روی شتر نگاه داشتند و نگذاشتند بیفتند بالآخره افتاد، و بعد از نیم ساعت مرد و جنازه اش را به روی شتر بسته

صفحه

۱۸۲

حمل نمودند، تا در منزل به خاک بسپارند! نزدیک غروب هر چه گفتیم گافله را نگاه دارند نماز بکنند قبول نشد، و هر کس خود پیاده شده به عجله نمازی خوانده و دوان و دوان خود را به کجاوه رسانید، و برای سه ساعت از شب گذشته رسیدیم به منزل، یعنی در چادرهایی که برای حجاج در دامنه کوه زده بودند، و از خستگی افتاده و خوابیدیم.

روز عاشورا

امروز جمعه دهم محرم بوم العاشر، مطابق «سوم میزان» در تمام قافله صدای ندبه و زاري و عزاداري بلند بود، و بيشتر دل سوزي از اين داشتيم که چرا چنین روزي در ببابان مانده و موفق نشديم در خدمت «حضرت رسول الله»(صلی الله علیه وآلہ)، مشارکت در عزاداري فرزند دلبند و اولاد امجادش بنمائيم، يا لااقل عرض تسلیت تقديم آن بزرگوار کنيم.

باري اين منزل موسوم است به «بئر البركه»، و مناسبت آن اين است که چاهي در اينجا هست بي آب، و شاگرد عکامها پائين آن رفته با دست، شن هاي کف چاه را پس و پيش مي کنند و آب مي جوشد، و هر اندازه از اين آب برداشته ظرفها و قربه هارا پر مي کنند تمام نمي شود، چيزی که هست آب از سطح کف چاه بالاتر هم نمي آيد، من خود به تماسا رفته مدتی نگاه مي کردم، ابدا مقدار آب از برداشتن کاسته نمي شد، علاوه بر حاجاج که تماماً از اين چاه استشراپ (1)نمودند، جمعي زنهاي عرب هم از پشت کوه مي آمدند و آب مي برند، گفته شد که يك قبيله در آن طرف کوه اقامت دارد و آب از اين جا مي برند.

۱- آب برداشتن، آب نوشیدن.

صفحه

۱۸۳

تقريباً نيم ساعت از ظهر قافله حرکت کرد و تماماً از پست و بلنديهها و پيچ و خم هاي کوهها عبور مي کردیم و برای نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا، به زحمت دو دفعه پياده و سوار شدیم، و تقريباً ساعت شش از شب به منزل رسیده استراحت کردیم.

ام البئار

شبیه یازدهم محرم مطابق «چهارم میزان»، منزلگاه ما موسوم به «أم البئار» است، يعني مادر چاهها. وجه تسمیه آن، چاه بزرگی است که آب زیاد دارد، و کفايت از مصارف تمام قوافل مي کند، و چون تا دریا چهار پنج فرسخ فاصله دارد، آيش نسبتاً شیرین و گوارا است.

در اين جا چند دکان حصيري بود که علوفه و گوشت و هندوانه برای فروش داشتند، آثار دیگري از آباداني ظاهر نبود و بعد از ذکر مصیبت و صرف نهار و ادای فريضه، برای چهار ساعت به غروب مانده حرکت کردیم، و باز در پيچ و خم هاي کوهستان مي گذشتم، و با آن که امشب خيلي خوف از حرامي داشتيم بحمدالله خطری نرسید، و ساعت هشت از شب گذشته رسیدیم به منزل، و پس از ادای فريضه صبح، استراحت کرده قدری خوابیدیم.

محله حفا

يکشنبه یازدهم محرم مطابق پنجم میزان، منزل امروز ما موسوم به محله «حفا» است، وجه تسمیه اش چنانچه «حامد مقوم» ذکر کرد اين است که، هر کس قدری پاي بر هنر آنجا راه بروم از اثر طبیعت خاک آنجا پايش سائیده و زخم مي شود، در اين منزل هم چند دکان حصيري بود که در آن

صفحه

۱۸۴

خرما و علوفه گذاشته مي فروختند، در اينجا بحمدالله از آب هاي تلخ و شور چاه ها خلاص شده، و آب برکه (1)داشتيم که در کمال شيريني و عذوبت بود، اين برکه که از آن آب مي آورند، مي گويند خيلي بزرگ است و اگر يك سال هم باران نيايد آب باران سال گذشته که در آن جمع شده خشك و تمام نمي شود.

از «جده» تا محله «حفا»، غالباً در جنگل های خار غیلان (۲) که عربی صحیح آن ام غیلان است می گذشتیم. ولی در اینجا درختهای نوع دیگری است، که شاخه های آن انبوه و سبز است و خیلی شباهت دارد به درختهای گل طاووس ایران.

چهار ساعت به غروب مانده قافله حرکت کرد و تا غروب در یک دره عریض صعود می نمودیم، که کف آن رمل غلطان، و طرفین آن تا چشم کار می کرد مستور از ام غیلان و انواع و اقسام درختهای کهن جنگلی بود.

اول شب رسیدیم به پای کوه بسیار مرتفعی که از معبرا خیلی تنگ و ناهموار و پرپیچ و خم آن باید بگذریم، مسافرین را تماماً پیاده کردند و شترها را در یک قطار ریف نمودند، این کوه موسوم به «جبل غایر» است و به همین مناسبت این راه از «مکه» به «مدینه» را، «طريق غایر» می گویند.

معابر «کوه غایر» نه فقط تنگ و پست و بلند و پیچ درپیچ است، بلکه آن قدر سنگلاخ و پرتگاه دارد و آنقدر طولانی است، که جان مسافر را به لب می رساند، تا صبح ما و تمام مسافرین پیاده می رفتیم و در هر قدمی

۱- تالاب، آب انبار.

۲- درختی خار دار است که در مصر و عربستان فراوان یافت شود و شبیه درخت افاقیا است.

شترهای افتاده و نیمه جان یا تلف شده در کنار راه می دیدیم، و هر شتری که زمین می خورد و جمالها نمی توانستند حرکتش بدنه، فوراً بار او را برداشته و آن حیوان را به حال خود گذاشته و می گذشتند!! حسن اتفاق این بود که امشب، ماه شب چهاردهم، با اشعه عالم تابش ما را روشن داشت، و گرنه ممکن نبود از این راه در شب تاریک بتلوان عبور نمود.

اول طلیعه فجر رسیدیم به قله کوه که آن را «رأس الغایر» می گویند، بعد وارد شدیم به یک زمین هموار و صافی که موسوم به «سطح الغایر» است، نماز صبح را آنجا خوانده و به اجازه جمال‌ها سوار شدیم، و به وسیله یک خواب مختصراً در کجاوه، جبران خستگی های شب را نمودیم.

پنجه

دوشنبه سیزدهم محرم مطابق «ششم میزان»، منزلگاه امروز ما در کنار چاهی بود موسوم به «پنجه» بالتصغیر، وجه تسمیه آن را نفهمیدم، لکن آب صاف و گوارائی داشت، این محل جزو «سطح الغایر» است و مشجر به «أم غیلان»، و چندین قسم درخت های جنگلی است که یک قسم از آنها، گل های سفید کوچک و بسیار معطری داشت، اسم آنرا پرسیدم گفتند «طرفاء» است، چندین قسم طیور کوچک، از قبیل سار سیاه و قمری و گنجشک و غیره در اینجا بود، که از شاخه ای به شاخه دیگر می پریدند و فضارا از نغمات خود پر کرده بودند، هوا هم بی اندازه لطیف و معطر بود واقعاً خستگی های چندماهه ما امروز مرمت و جبران شد و خیلی روز خوشی داشتیم.

در اینجا چند باب دکان بود که در کوه حفر کرده، و در آن خرما و علوفه گذاشته می فروختند، امشب را به واسطه خستگی شترها، لنگ

کردن، و شب با لحاف و بالاپوش تا صبح خوابیدیم.

از جمله چیزهای قابل ذکر که برای نمونه از سرسختی و ضخامت جلد اعراب کافی است، آن که امروز «سعید» و «ابراهیم» را که هر دو شاگرد عکام ما هستند دیدم، پهلوی هم نشسته آواز می خواندند، «ابراهیم» یک سوزن درشتی در دست گرفته، و شکافهای کف پای سعید را که یک انگشت در آن جا می گرفت می دوخت، بدون آن که سعید ابدآ اظهار تأملی کند، و بعد سعید یک سیخ آهنی روی آتش سرخ کرده، شکاف های پای «ابراهیم» را داغ می کرد، و «ابراهیم» مشغول کشیدن جیگاره و زمزمه اش بود و ابدآ متأثر نمی شد!! «ابراهیم» به قول خودش از اهالی «سنگال فرانسه» (۱) «بود، که در «مدينه» مجاورت اختیار کرده، و چون چند سال خدمت بزرگان عثمانی را کرده معقول و باتربیت است، اما «سعید» جوانی است از اهل «مکه» و خیلی کثیف و کریه المنظر، لکن به واسطه لودگی و بیماری و حرکات مضحكه آمیز و ادا و اصول های خوش مزه اش، خاطر تمام حجاج را به خود جلب کرده، و همه با او شوخی و مزاح می کردند.

بئر علی

سه شنبه چهاردهم محرم مطابق «هشتم میزان»، امروز اول آفتاب از «بئر خطیه» حرکت کردیم، و همه جا از اراضی پست و بلند واقعه بین دو کوه می گذشتیم، و طوفین جاده هم مستور از درخت های جنگلی و مغیلان بود، امروز یک قافله کوچک پیاده دیدیم از سیاه های آفریقا، که هر کدام یک ظرف آب و خوراک و یک نیزه و یک نیر و کمان با خود داشتند و

۱- آن زمان سنگال مستعمره فرانسه بوده است.

صفحه

۱۸۷

پیاده می رفتد، و انسان را بیاد وضعیت نظامی دو سه هزار سال قبل می انداختند، از قراری که خودشان گفتند این ها جملگی شیعی مذهب، و از مردمان فقیر «سودان» و «حبشه» هستند.

باری طرف غروب رسیدیم به منزل و چون شب بود چادر نزد بودند، این منزلگاه موسوم به «بئر علی» است وجه تسمیه آن چاهی است در اینجا که آب فراوان و خوشگواری دارد، امشب هم از لطف و خنکی هوا، با لحاف و بالاپوش تا صبح خوابیدیم.

مسجد شجره

امروز چهارشنبه پانزدهم محرم مطابق «هشتم میزان»، بعد از طلیعه فجر قافله به راه افتاد، و از دور و نزدیک بعضی از اعراب دیده می شدند، که جمالها می گفتند اینها حرامی هستند، و هر چند در وحشت بودیم لکن بحمد الله خطری پیش نیامد و هر چه پیشتر می رفتیم درخت های اطراف، کوچک تر و کوتاهتر، و اراضی سنگلاخ بیشتر می شد، و اواسط راه دیگر درخت و گیاهی دیده نمی شد، و زمین پوشیده بود از قلوه سنگ های سیاه مشبکی از جنس سنگ پا، و این منظره تا «مدينه» امتداد داشت، تقریباً دو ساعت از ظهر گذشته، مناره ها و آثار «مسجد نبوی» از دور نمایان شد، و مسرت و نشاط و شعف فوق العاده ای در تمام مسافرین ایجاد گردید، و به یکدیگر تبریک و شادباش می گفتند.

ورود به مدینه

مترجأ آثار مساجد و بناهائي در اطراف ظاهر گردید، از آن جمله «مسجد ذو الحلیفة» که میقات گاه حجاجی است که از «مدينه» به «مکه»

مشرف می شوند و به «مسجد شجره» مشهورتر است، و برای دو ساعت به غروب مانده وارد کوچه های «مدینه منوره» شده، و پس از ساعتی در محله «نخاوله» (ورود نمودیم، و در خانه ای که قبل حاجی علی عکام آمده و اجاره کرده بود نزول کردیم، و همان ساعت با کمال خستگی که متوجه به آن نبودیم، به زیارت سرا پا سعادت «حضرت سیدالمرسلین(صلی الله علیه وآلہ وآلہ)» (شرف و موفق شدیم، و روی عجز و نیاز به زمین گذارده، شکر چنین توفیقی را پس از آن همه صدمات و مصائب به جا آوردیم. خداوند جمیع دوستان و خویشان و آرزومندان را نصیب فرماید، پس از طوف و زیارت و ادای فریضه برای ساعت سه از شب به منزل آمده، صرف شام نموده بالای بام خوابیدیم.

باقع

امروز پنجشنبه شانزدهم محرم مطابق «نهم میزان»، صبح به خارج شهر در «باقع» رفته، به زیارت ائمه اربعه(علیهم السلام) (یعنی «حضرت امام حسن مجتبی» و «حضرت زین العابدین علی بن الحسین» و «حضرت باقر محمد بن علی» و «حضرت جعفر الصادق») (علیهم السلام) (که در یک بقعه و یک ضريح مدفون اند، و همچنین «حضرت عباس بن عبدالطلب» و «حضرت فاطمه بنت اسد») که در ضريح دیگری در همان بقعه مدفون اند مشرف، و فیض مند شدیم، باز هم خداوند برای جمیع خویشان و دوستان و آرزومندان نصیب فرماید.

روضه معمولی خود را امروز در آن جا خوانده، و عرض تسلیت شهادت جد مظلوم را، خدمت پسر و برادر بزرگوارش تقدیم نمودیم، بعد به «حرم مطهر نبوی» مشرف شده، و پس از زیارت به منزل مراجعت کردیم.

طرف عصر مجدد اقامه عزا در «باقع» نموده، شب در «مسجد نبوی» مشرف شدیم، تمام مدت مسافت ما از «مکه» تا «مدینه» پانزده روز طول کشید، با آن که ده منزل بیش نیست و علت تأخیر، لنگ های بی مورد بود که در راه کردند.

زیارت حضرت فاطمه(علیها السلام)

امروز جمعه هفدهم محرم مطابق «دهم میزان» گشته از زیارت «حضرت رسالت» و «ائمه باقیع» (علیهم السلام)، «حضرت صدیقه طاهره» جده مظلومه -سلام الله علیها- را به زیارت کامل اختصاص دادیم یعنی آن حضرت را در موارد خمسه که موافق روایات باید مدفن آن بزرگوار در یکی از آنها باشد زیارت نمودیم، اول در خانه آن حضرت که داخل مسجد شده است، و امروز گوش شمالي ضريح مقدس نبوی است.

دوم بین ضريح و محراب نبوی که بالای یک ستونی در آنجا حدیث «ما بین قبری و منبری روضه من ریاض الجنة» به خط درشت نوشته شده است.

سوم در ضريح «ائمه باقیع» (علیهم السلام)

چهارم در ضريح «عباس» و «فاطمه بنت اسد»

پنجم در «بیت الاحزان» که در قبرستان باقیع واقع است، و در موضع اخیر خیلی بر مظلومیت آن بزرگوار گریستم و مدت دو سه ساعت در آن جا به عزاداری فرزند دلیندش مشغول بودیم، طرف عصر و شب هم در «مسجد مطهر نبوی» به زیارت و دعا اشتغال داشتیم.

امروز شنبه هیجدهم محرم مطابق «یازدهم میزان»، علاوه بر زیارت حرمین شریفین، گردش مفصلی در «قبرستان بقیع» کردیم و حضرت

صفحه

۱۹۰

«عقیل بن ابی طالب» را که بقعه علیحده دارد، و نیز «حضرت ابراهیم» فرزند «بیغمبر(صلی الله علیه وآلہ وآله)» را که بقعه مخصوص دارد زیارت کردیم، و نیز «بنات رسول الله» «زینب و رقیه و ام کلثوم» را که در یک بقعه مدفون اند زیارت کردیم، و همچنین «حليمه سعدیه» را در بقعه مخصوصی زیارت نمودیم، و برای بعضی «زوجات پیغمبر» که هشت نفر آنها در یک بقعه مدفون اند، و هشت قبر علیحده دارند فاتحه خواندیم، از زوجات فقط «حضرت خدیجه» است که در «مکه» در «حجون» مدفون است، مابقی در «بقیع» اند و نیز به دیدن بقعه عالیه «عنان بن عفان» که در آخر بقیع واقع است رفتیم، و با آن که دستگاه عالی و باشکوهی دارد رفت و آمدی حتی از اهل سنت در آن جانمی شود و متروک است، و نیز در داخل حصار شهر به زیارت «حضرت اسماعیل بن جعفر الصادق» رفتیم، که بقعه بسیار باشکوهی دارد و علاوه بر جماعت اسماعیلیه، که آن جناب را امام منصوص می دانند، و به زیارت شمی روند، اهل تشیع نیز بسیار آن حضرت را زیارت می کنند، قسمت عصر و شب را به زیارت «حضرت رسالت» و صرف شام و خواب گذرانیدیم.

مجادله با حمله داران

امروز یکشنبه نوزدهم محرم مطابق «دوازدهم میزان»، « حاج سید جعفر» و سایر حمله دارها به حجاج اطلاع دادند که بر حسب قراردادی که ما و مقومین با جمال ها در «مکه» گذارده ایم، مدت توقف در «مینه» پنج روز بوده است، و فردا باید حرکت کرد.

ما و تمام حجاج اظهار عدم رضایت و تسلیم کردیم، و کار منجر به مجادله با جمال ها و مقومین شد، گفتد پس باید روزی دو مجددی (قربی

صفحه

۱۹۱

به یک تومان) خرج هر شتری را بدھید، ضمناً رفتند به «قائم مقام»، یعنی حاکم شهر مینه تظلم کردند، و مشارلیه فرستاد در میان حجاج جار کشیدند، که هر کس فردا حاضر به حرکت از «مینه» نشود، حقی به وجهی که برای کرایه داده است ندارد.

(توضیح آنکه مسافت از «مکه» به «مینه» دو برابر مسافت از «مینه» به «ینبع» است و کرایه تمام این دو مسافت را مقومین و جمال ها در «مکه» قبل از گرفته بودند، و مقصود قائم مقام این بوده است، که در هر حال فردا جمال ها، شترهای خود را می برنند، و هر کس با آنها نرود، یک ثلث از پولی که داده به هدر خواهد رفت و حق مطالبه ندارند).

و این مسئله جار کشیدن هر چند موجب تفرق آراء حجاج گردید، و بعضی حاضر برای حرکت شدند، لکن بر حدیث و لجاجت اغلب مردم افزود و حق هم داشتند، زیرا که:

اولاً: مدت اقامت «مینه» خیلی کم بود.

ثانیاً: حجاج مستقیماً قراری با جمال ها در باب توقف نبسته بودند.

ثالثاً: قافله معظمی از حجاج طهرانی و آشناپان ما، در راه یک روز از ما عقب افتادند، و در مدت پنج روز توقف ما هنوز به «مینه» نرسیده بودند، بعلاوه دو سه روز بود که زمزمه می شد آنها در راه مصادف با خطراتی از قتل و غارت شده اند، بنابراین جمعی از وجوده حجاج، از علماء و تجار، طرف عصر اجلasi (۱) کرده و در این خصوص مذاکره و مشاوره نمودند، بالآخره قرار شد کاغذی مبنی بر شکایت از قائم مقام به

1- با هم نشستن برای گفتگو و مشاوره.

صفحه

۱۹۲

بکنم، و پس از مذاکراتي راجع به طرز نوشتن و تعیین مواد شکایت، قرار شد من شخصاً و به نمایندگي از طرف آقایان رفته شفاهما شکایت و تعیین تکلیف نمایم.

شکایت به امیر مدينه

بناء عليه، من به همراهي « حاج سيد ابوطالب ما هو تجي» بر خاسته رفتيم، و متى در كوجهه هاي شهر سراغ از منزل امير مي گرفتيم، كسي نمي دانست. و بعضی خانه «قائم مقام» را نشان مي دادند، بالأخره فهميدم که لفظ امير مصطلح نيسنست، و تعبيير به مقصود كردم از قبيل منصوب از طرف «سلطان حسين»، يا كسي که بر «مدينه» و مضافات آن (1) حکومت دارد يا کسي که شکایت از «قائم مقام» را به او باید کرد، عاقبت معلوم شد که مطلوب ما «شريف الشخاصل احمد بن منصور» است، منزل او را پرسيده دلالت شدیم، و پس از صعود از پله هاي سرسرائي، وارد چند بالاخانه تو در تو شدیم، که در يكی از آنها چند نفر عرب به روی صندلي هاي حصيري نشسته، و چون تشخيص رئيس از مرئوس داده نمي شد، قدری تأمل کردیم، دو نفر وارد شدند و دست به سينه گذارده سلام کردن، و پيش روی يكی از آن چند نفر زانو به زمين گذارده، دست او را بوسيده به چشم مالیدند، معلوم شد که «شريف» همان است.

من هم وارد شده سلام کردم و پهلوی خودش که جایم داد نشستم، و عنوان مطالب را با عذرخواهي از اين که هرگاه عربي را فصيحاً تكلم نکنم معذورم بدارد آغاز کردم.

1- نواحي اطراف آن.

صفحه

۱۹۳

مشاراليه ابتدا حق به جمالها و مقومين داد، زيرا که گفت معمولاً توقف حاجاج در «مدينه» پنج روز است، و قرارداد با جمالها همه توسط مقومين و بدون اطلاع حاجي ها بسته مي شود، و البته شما باید يا صرف نظر از ثلث کرايه متعلقه به «مدينه» تا «بنبع» بكنيد، و جمالها بروند پي کار خود، و يا مخارج شترهای آنها را روزانه بدھيد و هرچه مي خواهيد توقف کنيد، متنها اگر دو مجیدي زياد باشد ممکن است بگوئيم کمتر بگيرند، بعد به مناسبت پرسش از مملکت و شهر و شغل و خانواده من، داخل يك رشته سوالات راجع به وضعیت حکومت حاضره ايران، و سیاست دولتين «روس» و «انگلیس» در آن مملکت و غيره گردید، و جالسين را به غير از يك نفر مخصوص کرد، من هم بدون اظهار عقیده شخصي، جوابهاني مطابق افکار دسته جات سیاسي دادم، معلوم شد مشاراليه، خلي علاقه مندي به اين امور و كلیه مسائل مربوط به ممالک اسلامي دارد، و شاید از صحبت هاي من هم مشعوف شد، در خاتمه انجام حاجت خود را تکرار و تمنا کرده و ضمناً اشعار نمودم، که ممکن است تا به دربار متبع خودمان در «طهران» يا به مقام «جلالة الملك» در «مكه» تلگراف و نظلم کنيم، جواب داد اميدوارم مقصود شما به عمل آيد، فعلًا شما آسوده باشيد، و راجع به قافله عقب مانده نيز نگرانی نداشته باشيد، زيرا که آنها فردا وارد «مدينه» خواهند شد. بعد از اميدواري و اطمینان كامل، مخصوص شده خبر خوشحالی برای رفقا برده به منازل خود متفرق شدیم.

امروز دو شنبه بیستم محرم مطابق «سیزدهم میزان»، عصر جمال‌ها آمدند، و با کمال ادب و معقولیت قرار گذارند روزی یک مجیدی برای علوفه هر شتری، یعنی نیم مجیدی از هر نفری بگیرند، تا چند روز دیگر لنگ باشند، معلوم شد» **شریف الشخاص** از آنها رضایت حاج را

صفحه

۱۹۴

خواسته است، و نزدیک غروب همانطور که شریف خبر داده بود، قافله عقب مانده وارد «مدینه» گردید، و هر چند صدمه جانی به کسی نرسیده بود، لکن از قراری که خودشان نقل کردند، در راه مصادف خطرات و دچار وحشی گری های اعراب شده بودند، در هر حال از تجدید دیدار آنها مشعوف و خوشوقت شدیم، و صبح و شب به زیارت «حرمین شریفین(۱)» برگزار شد.

روزهای خوش مدینه

امروز سه شنبه بیست و یکم محرم، مطابق «چهاردهم میزان»، به زیارت و عزاداری و دیدن آشنايان طهراني که دیروز وارد شدند برگزار شد، این ایام هوای «مدینه» خلی معتدل و لطیف بود، و شب هاروی بام خانه با لحاف می خوابیدیم، میوه جات و بقولات، (۲) از قبیل هندوانه و خربزه و خیار اعلا و انار و کدو و سبزی جات بسیار لطیف و نازک موجود بود، که قیمت آن ها نسبت به «مکه» ارزانتر، و نسبت به مملکت ما گران بود، و انواع و اقسام خرماهای خلی خلی لطیف و خوش خوراک نیز به حد وفور بود، غالباً خریده صرف می کردیم و مقداری از خرمای منسوب به «فdk «خریده» در سبدها و قوطی های حلبي ریخته، برای سوغاتی متبرک تدارک نمودیم از آب بسیار گوارا و شیرین قنات معروف به «عين الزرقاء»، که در شریه ها و کوزه های سفالی نازک، در هر خانه حاضر دارند می آشامیدیم، و به تلافی آب های شور و تلخ بین راه، در شرب و

1- مراد حرم پیامبر(صلی الله علیه وآلہ و حرم ائمه بقیع است.

2- جمع بَقْل است به معنی سبزیجات و تره بار.

صفحه

۱۹۵

آشامیدن آن افراط هم می نمودیم، و روی هم رفته از هر جهت روزهای خوشی داشتیم جای دوستان خالی.

شهدای احد

امروز چهارشنبه بیست و دوم محرم، مطابق «پانزدهم میزان»، پس از مراجعت از «حرم نبوی»، به عزم زیارت «شهدای احد» برخاسته، و با چند نفر دیگر دو عربانه کرایه کردیم، و سوار شده رفتیم. لکن مستحظین(۱) دروازه اُحد نگذاشتند برویم، به عذر این که جمعیت کم است و روز بلند نشده و خطر حمله حرامی در پیش است، و بعد از دو ساعت معطلي چند عربانه دیگر رسید و به اتفاق رفتیم، و پس از طی نیم فرسخ راه که در جانب شمالی «مدینه» پیمودیم، به بقعه مبارکه «حضرت حمزه سید الشهداء»**(علیه السلام)** و به قدر یک ساعتی در آن مکان شریف مشغول زیارت آن جانب و سایر شهدایی «غزوه اُحد» بودیم، و بعد در مسجدی که معروف است دندان مبارک حضرت رسالت در آن جا شکسته شده، نماز خوانده و قدری تلاوت قرآن نمودیم و نیز «عبدالله بن جحش» برادر «زینب زوجه پیغمبر» را زیارت کردیم، و از سایر «شهدای اُحد» ابدا آثار قیر یا بقعه ندیدیم، و قدری در دامنه کوه به تماشای تنگه های «اُحد» رفتیم، که از مواضع تاریخی است زیرا که در غزوه معروف «اُحد»، «حضرت رسالت» جمعی را، به محافظت این تنگه ها مأمور نموده بود، و پس از آن

که آثار مغلوبیت و عقب نشینی در قشون خصم ظاهر شد، آنها به طمع غزیمت، قرارگاه خود را ترک گفته مشغول غارت و جمع غزیمت شدند، و

۱- نگهبان‌ها.

صفحه

۱۹۶

دسته‌های لشکر مخالف، از همان تنگه سرازیر شده و بر قشون اسلام تاختند، و چنان شکست و لطمہ فاحشی را بر مسلمین وارد آورند.

باری پس از دو سه ساعت سوار شده به شهر مراجعت کردیم. طرف عصر جمال‌ها آمدند نفری یک مجیدی خرج علوفه شترها را گرفتند، امروز عصر که در حرم «ائمه بقیع» مشرف و مشغول زیارت و عزاداری بودیم، مقارن غروب، خدام‌ها خواستند مردم را مثل روز‌های گذشته ببرون کنند و درب حرم را ببنند، و در نتیجه تعجیل و خشونت آنها، کار به مشاجره و منازعه کشید، و جمعی به منزل «قائم مقام» رفت، شکایت از کج رقتاری‌ها و سوء سلوک خدام کردند، باقی شب به زیارت «مسجد نبوی» و صرف طعام و خواب گذشت.

کتابخانه مدینه

امروز پنجشنبه بیست و سوم محرم، مطابق «شانزدهم میزان»، پس از زیارت حرم مطهر، به تماشای کتابخانه عمومی که در خارج «مسجد نبوی» و متصل به آن است رفتیم، کتابخانه بسیار مفصل و بزرگی است و مشتمل بر یک صحن و چند اطاق بزرگ تو در تو است، و دارای چند صد هزار، کتاب‌های کوچک و بزرگ خطی و چاپی در فنون مختلفه از فقه و حدیث و تفسیر و تاریخ و ادبیات و غیره است، کتب فارسی و ترکی و هندی نیز دارد، و یک نفر مدیر و سه چهار نفر کتابدار مراقب آن، و مواضع پذیرایی واردین و انجام حاجت آنها هستند.

در وسط اطاق بزرگ، یک میز کوتاه و عربیض و طویلی گذاشته شده است، هر کس وارد می‌شود تعارف می‌کنند کنار آن میز می‌نشینند، و فهرست‌های کتب را که به روی میز است برداشته مطالعه می‌کنند، و هر

صفحه

۱۹۷

کتاب را که خواست می‌طلبد و کتابدار مطابق نمره فوراً حاضر می‌کند.

من چندین کتاب را یکی یکی خواستم و پس از نظر مختصی ردد کردم، کتابدار ابداً اظهار کراحت نمی‌کرد، بلکه در جواب عذرخواهی من گفت: اگر تمام کتابها را بخواهید، ما در ساعتی که اینجا هستیم مکلفیم آورده به شما ارائه بدھیم، بعد مدتی از پشت شیشه‌های قفسه‌ها، که دور تا دور کتابخانه بود تماشای کتابها یعنی اسمای آنها را که به روی جلد نوشته شده بود می‌کردم، و غالباً کتب اهل تشیع را نیز دیدم، و حتی دیوان‌های «سعدی» و «نظمی» و «حافظ» هم در آنجا بود، و تمام این کتاب‌ها با جلد‌هایی قشنگ و در کمال نظافت و پاکی نگاهداشته شده است، و حتی یک جلد کتاب پاره یا چرک و کثیف ندیدم، درها و دیوارهای کتابخانه هم به قدری پاک و تمیز بود که انسان میل می‌کرد همان‌جا بماند، مدتی هم با مدیر و کتابدارها مشغول صحبت بودیم و خیلی اظهار محبت و حسن خلق نمودند مقارن ظهر به منزل برگشتم.

این خانه که ما منزل کرده ایم متعلق است به «عطیة الله نخاوله ای»، که بسیار آدم‌نحیب و عفیف و خوش خلقی است، در این مدت خود و عیالش «مریم» و دخترش «زینب» و پسرش «علی»، منتهای محبت و حسن خدمت نسبت به ما بجا آورند، مخصوصاً چون دو سه روز است «حاج ابوالحسن طباخ»، از ما قهر کرده و رفته، «مریم» غذاهای خلی مطبوع و لذیذ برای ما تهیه می‌کند.

ساختمان شهر «مدینه» خیلی شبیه به شهر های «کربلا» و «نجف» و «کاظمین» است، یعنی دارای کوچه های تنگ و پرپیج و خم، و عمارت دو

سه طبقه است که به کوچه نگاه می کند، و مشابه تی با ساختمان شهر «مکه» و «جده» ندارد، لکن حاج شیعه عموماً در محله «اعراب نخاوله» که خارج شهر است منزل می کند، و منزل در این محله بر دو قسم است:

یک قسم میدان های وسیعی است شبیه کاروان سرا که دور تا دور آن منزل ساخته است، یعنی یک محوطه سطح الارض، شبیه سرپوشیده های ما که مخصوص موقع گرما است، و یک بالاخانه به روی آن که محل استراحت و گذاشتن اسباب و اثاثیه است، و هر یک از این محوطه ها در عقب ساختمان، دارای یک چاه آب و یک حوض کوچک و مطبخ و مستراح است.

و قسم دیگر از منازل، خانه های خود «نخاوله» است، که تقریباً ساختمان آنها با تفاوت کوچکی و بزرگی یک شکل و مشابه است، از درب خانه که وارد می شوی یک قسم سرپوشیده می بینی که دو طبقه را فرش می کنند، و محل نشستن روز و پذیرائی واردین است، در صفة دیگر، یک حوض کوچک و یک چاه است، که هر روز از چاه آب کشیده و حوض را بالب می کنند، و یک چهارپایه بزرگی است که روی آن دو سه حب سفالی، یعنی ظرف آب گلی گذاشته و همه روزه سقاها آنرا از آب «عين الزرقا» پر می کنند، و بالای چهارپایه چندین شربه که قلفک های (۱) دهان گشاد است، با چند ظرف کوچک آب خوری گذاشته شده است و بالای این سرپوشیده عمارت فوقانی نیست، بلکه پشت بام است که برای خوابیدن شب به درد می خورد، و سایر قسمت های محتاج الیها، (۲) در عقب

۱- کاسه های کوزه ای شکل.

۲- موردنیاز.

سرپوشیده است. روی هم رفته با آن که این منزل تماماً خشت و گلی است، لکن برای زندگانی خیلی راحت است، اما خانه های داخل شهر با آن که با گچ و آجر و مصالح قیمتی ساخته شده است چندان خوش بنا نیست.

بقیع تا صبح باز است

امروز عصر خبر رسید که درب ائمه بقیع، از امشب به بعد تا هر وقت حاج آنجا باشند باز خواهد بود، معلوم شد «قائم مقام» برای استرضاء (۱) و استمالت (۲) از حاج شیعه، در نتیجه واقعه روز گشته این حکم را کرده است، ما هم به یکدیگر اطلاع داده شب را به زیارت «ائمه بقیع» و اقامه عزا در آن جا اختصاص دادیم.

از درب «مسجد نبوی» تا «دروازه بقیع»، در تمام کوچه ها چراغ نصب کرده بودند، و بیرون دروازه هم تا بقیع ائمه (علیهم السلام)، چند مشعل و دو دستگاه چراغ بلند زنوری گذاشته بودند، که تمام محوطه روشن بود

و فاصله به فاصله، پلیس جهت محافظت مردم ایستاده بود، واقعه شب جمعه خوشی داشتیم و تا ساعت چهار از شب مشغول به روضه خوانی و عزاداری بودیم، در حالتی که روزهای سابق و همچنین سال‌ها سابقه، معمولاً اول غروب درب «بقعه مطهره» و درب «دروازه بقیع» را می‌بستند، و دیگر احدی جرأت رفت و آمد در آن جا نداشت.

از این اقدام و مساعدت «قائم مقام» و «شريف الشخاص» که در نتیجه

۱- طلب رضایت کردن.

۲- دلجویی.

صفحه

۲۰۰

اتحاد و جدیت‌های خودمان به عمل آمد، نهایت تشکر و امتنان دست داد، ساعت چهار از شب مأمورین پلیس مارا دسته دسته با مشعل به منازل خودمان رسانیدند.

تیراندازی و فرار مردم

امروز جمعه بیست و چهارم محرم، مطابق «هفدهم میزان»، صبح صدای چند تیر تفنگ در شهر بلند شد، و یک دفعه شهر به هم خورد و مردم رو به منازل خود فرار کردند، بعد از دو سه ساعت، معلوم شد خبری نبوده فقط دو نفر با هم نزاع کرده، و به طرف هواشلیک نموده است. دو سه دفعه دیگر هم روزهای گذشته این قبیل اتفاق افتاد، معلوم می‌شود معمول به و متدائل است، و جهت آن این است که تمام مردم با اسلحه حرکت می‌کنند، و حکومت قادر ندارد از همه خلع سلاح بکند، و هر منازعه جزئی منجر به شلیک می‌شود، در شهر که این طور باشد از نامنی «راه احمد» که نیم فرسخی شهر است نباید متعجب بود.

چند روز متولی است که ما عزم تشریف به «مسجد قبا» و امکنه متبرکه اطراف مدینه، و همچنین تماشای «فدک» را داشتیم، لکن با هر کس صحبت می‌کنیم می‌گویند راهها نامن است، و عربانه چی‌ها و خرکچی‌ها هم جرأت رفتن ندارند.

عزاداری در منزل قائم مقام

طرف عصر از طرف «قائم مقام» پیغام آورند که هر چند دیشب خودم در «بقیع» بودم، و در عزاداری با شما شرکت داشتم و خیلی مستفیض شدم، لکن برای توسل به «حضرت سیدالشهدا» و فیض مندی

صفحه

۲۰۱

کامل، امشب و دو شب دیگر مجلس عزاداری در خانه شخصی خودم تهیه دیده ام، خواهشمندم این سه شب را زودتر از «بقیع» مراجعت نمائید، در خانه مشترکاً عزاداری کنیم.

ضمناً تقاضا نموده بود که روضه خوان هم از خودمان همراه ببریم، و شام هم در آنجا صرف کنیم، ما هم با تقدیم تشكرات از نظریات عالیه ایشان، که مبني بر میهمان نوازی و ایجاد اتحاد بین فرق اسلام است، قبول نموده اول شب در «بقیع» عزاداری و سینه زنی مختصری کرده، به راهنمائی مشعل دارها به طرف خانه «قائم مقام» رفتیم.

یک باعچه مصایقی فشنگی بود، که تمام آن را با چراغ های زنبوری و فانوس روشن کرده بودند، در یک طرف، ایوان خیلی بزرگی را با اطاق های مجاور آن مفروش کرده بودند، خود «قائم مقام» و پسرهایش و «شریف الشخاص» با چند نفر دیگر ایستاده، و با نهایت خوش روئی و تواضع، از واردین پذیرائی می کردند، و اشاره به جلوس در اطاق ها و ایوان می نمودند، و پیشخدمت ها برای هر کس یک فنجان قهوه می آوردند، دو ساعت از شب گذشته شروع به روضه توسط چهار نفر روضه خوان عرب و عجم که قبلًا معین کرده بودیم شد، و عزاداری و سینه زنی به عمل آمد و الحق جناب «حاج شیخ عباسعلی خراسانی» که ختم مجلس با او بود، داد سخن به مناسبت مجلس و مقام از حیث ذکر فضائل ائمه و مظلومیت آنها، و لزوم وحدت مسلمین عالم داد، و تمام مستندات کلام را آیات قرآنی و اخبار وارده از طریق اهل سنت قرار داد، و با این حال ابدأ از نزاکت لازمه در چنین مجلس، که یک ثلث آن سنه مذهب اند خارج نشد، پس از ختم مجلس و صرف چای ما رفتیم و جمعی مانده صرف شام کردند.

صفحه

۲۰۲

کتابفروشی های مدینه

شنبه بیست و پنجم محرم، مطابق «هیجدهم میزان»، مدت یک هفته بود که من در دکان های کتابفروشی «مدینه» تجسس از بعضی کتب می نمودم و کتاب مهمی نیافدم، جز یک جلد کتاب موسوم به «وفاء الوفاء با خبراء آل المصطفی» که در واقع تاریخ زندگانی «حضرت ختمی مرتبت» است، با تفصیل بنای «مسجد نبوی» و تغییراتی که توسط خلفای سلاطین، در ازمنه مختلفه در آن داده شده، و شرح تمام مقامات متبرکه و مساجد و «مشاهد» مدینه و اطراف آن. ضمناً با یک نفر کتابفروش موسوم به «سید حسن اولیازاده» آشنا و مأнос شده بودم، و با مشاراالتیه در دکانش کراراً مباحثات مذهبی می کردم، و خیلی مستعد و متمایل به تشیع بود.

و امروز بر حسب وعده ای که با مشاراالتیه و «حاج شیخ عباس علی واعظ خراسانی» کرده بودیم در محضر «قاضی عبدالغنى کابلی الأصل» مجاور «مدینه» (رقته)، و مدت مدیدی با قاضی مزبور که مردی فاضل و عالم و مطلع از جمیع کتب شیعه و عقاید و فتاوی علماء می بود، و در فن محاوره و مجادله ید طولانی داشت مشغول مباحثه بودیم. موضوع صحبت از این بود، که حکم الهی در باب تعیین جانشینی برای رئیس مسلمین چیست؟ هرگاه عدم تعیین و تنصیص و یا تقویض به جماعت مسلمین بوده، چنان که می گویند «پیغمبر اکرم» کرده، پس «خلیفه اول» چرا برخلاف آن رفتار، و «خلیفه ثانی» را جانشین خود قرار داد؟ و اگر نصب جانشین لازم بوده چرا «پیغمبر» و «عثمان بن عفان» نکرند؟ و اگر رأی جماعت در انتخاب خلیفه لازم بوده، چرا خلیفه ثانی، امر را به نظر چند نفر احاله نمود، و این حق را از سایر مسلمین سلب کرده؟ و نیز مدتی صحبت از عدم اختصاص «آیه تطهیر» به «خمسه طیبه» چنانچه عامه

صفحه

۲۰۳

قابل اند بود، با آن که ضمایر ما قبل و ما بعد آیه مبارکه، همه جمع مؤنث و راجع به «نساء نبی» است، و ضمایر این آیه جمع مذکر اند، که مرجع آنها «اہل البیت» است، و به وضعیت همین آیه مبارکه و عدم مراعات ترتیب آیات «مکی» و «مدنی» در جمیع قرآن، استناد به تحریف وضعی آن می شد.

بالآخره مجلس بدون تسلیم احدها طرفین ختم، و «سید حسن اولیازاده» بر مراتب تمایل و اجتناب اش به مذهب تشیع افزوده گردید، و می گفت ان شاء الله از این شهر فوراً به «عراق» رقته مجاور خواهم شد.

امروز بعد از ظهر خبر آوردن، که پس فردا بنای حرکت است. و معلوم شد که همان روز های اول «شریف الشخاص» برای جلب رضایت و انجام خواهش ما، یک ثلث کرایه را از جمالها که از اهالی

«بین الحرمين» بودند گرفته، و آنها را مرخص کرده و با همان وجه از جمال‌های «یتُبَعِی» شتر به قدر کفایت کرایه کرده است، ضمناً مکشوف شد که این روزی یک مجیدی که از حجاج به عنوان خرج لنگ گرفته است بی اساس بوده، و حمله دارها و مقومین آن وجوهات را خودشان جمع کرده و خورده اند.

زيارت حضرت عبدالله

امروز طرف عصر به زیارت «حضرت عبدالله بن عبداللطاب» پدر بزرگوار «حضرت سیدالمرسلین» رفتیم، که در جانب شمال غربی «حرم مطهر نبوی» در حدود اواخر شهر مدفون است، و بقعه و صحن قشنگی دارد. بعد در خارج دروازه باب السلام، قدری در خیابانها گردش کرده، در «مسجد علی» و «مسجد عمامه» و «مسجد ابی بکر» نماز بجا آورده تماشای نمودیم، بعد به «حرم مطهر نبوی» مشرف شده به جانب «بقیع»

صفحه

۲۰۴

رفتیم، ضمناً بار دیگر «حضرت اسماعیل بن جعفر الصادق» را زیارت نمودیم، و نیز «حضرت عقیل بن ابی طالب» را بار دیگر زیارت کردیم، شب را بعد از یکی دو ساعت زیارت و عزاداری، به طریق لیله ماضیه، (۱) مشعل چیان مارا به طرف خانه «قائم مقام» دلالت کردند، در آن جا هم به شرح شب گذشته عزاداری کامل به عمل آمد، و الحق «قائم مقام» و خانواده اش ولو بناه مصلحت و صورت ظاهر بود، درست با ما شرکت در عزاداری و سوگواری کردند و نهایت احترامات و پذیرائی از ما نمودند، و باز «حاج شیخ عباسعلی خراسانی» «مجلس را به بیانات جامع سودمند برای فریقین» و ذکر فضائل «اهل البيت» (مزین، و به دعای علماء و امراء و پادشاهان اسلام، خاصه «پادشاه ایران» و «سلطان حجاز» ختم نمود امشب هم جمع کثیری را نگاهداشته اطعم نمودند.

راه آهن مدینه

امروز یکشنبه بیست و ششم محرم، مطابق «نوزدهم میزان»، پس از زیارت «حرم نبوی»، هرچه سعی کردیم مرکوبی جهت رفتن به «مسجد قبا» یا «فذک» تهیه کنیم فراهم نیامد، و می گفتند راهها امن نیست. بار دیگر به زیارت «حضرت عبدالله بن عبداللطاب» رفتیم، بعد به تماشای گارد راه آهن «مدینه» به «شام» رفتیم که این ایام به واسطه انقلابات «شام»، و شورش های «ملیون» «آنجا بر ضد مداخلات دولت «فرانسه» و لنگ بودن، شمن دوفر (۲) به کلی خالی و غیر دائر است، مؤسس این شمن دوفر نزدیک

۱- شب گذشته.

۲- لفظی فرانسوی است به معنی قطار و راه آهن.

صفحه

۲۰۵

گارد، یک مسجد خلیی قشنگ و باشکوهی ساخته است که قابل تماشا است، تمام در و دیوار و ایوان ها و سقف مسجد، از سنگ های سیاه تراشیده بنا شده است، و به قدری فواصل قطعات سنگها را تنگ گرفته اند، که تا شخص نزدیک نزود آن فواصل را نمی بیند، و از داخل و خارج گمان می کند که مسجد یک قطعه سنگ سیاه یک پارچه حجاری شده است.

در مراجعت از آن جا به «باب السلام»، تمام خیابانها و دکاکین آئین، و در چند موضع طاق نصرت جهت ورود «امیر عبدالله» پسر «سلطان حسین» بسته بودند. تاکنون چه در «مکه» و چه در «مدینه» هر جا اسم

«سلطان حسین» را دیدیم، با القاب (جلالة الملك، يا مؤسس الحكومة العربية، يا رئيس الدولة الهاشمية) و جز آن تعبیر شده بود، امروز در طاق نصرت ها، به خط درشت او را به عنوان (خليفة رسول الله) اسم برده بودند، چون این تشریفات به دستور حکومت تدارک شده است، معلوم می شود که «سلطان حسین» داعیه خلافت مطلقه نیز دارد.

در مراجعت یک دفعه دیگر به تماشای کتابخانه «مسجد مطهر» که شرح آن داده شده است رفته به خانه برگشتم، و بعد از آن که چند روز بود صحبت حرکت از «مدينه»، و اخبار بی اساس راجع به اغتشاش طریق «بینبع» و غیره در بین بود.

امروز طرف عصر خبر قطعی حرکت رسید، و حجاج که قسمتی از آنها خسته و نگران شده بودند، بنای حرکت و نقل مکان به خارج شهر، و بیرون دروازه «احد گذاشتند»، ما هم اسباب و اثاثیه را توسط «حاج علی عکام» و «حاج ابوالحسن طباخ» که دو سه روز بود آشتبی کرد و پیش مان آمده بود، حمل و نقل به خارج شهر نمودیم و خودمان در شهر توقف، و دستور پذیرائی به «عطیه الله» صاحب خانه دادیم.

صفحه

۲۰۶

سادات مدينه

امروز و چند روز پیش، جمعی از «سادات حسني» ساکنین قراء اطراف «مدينه»، دسته دسته به دیدن محترمین حجاج آمده، و هر کس به فراخور حال خود، به آنها اعانت و دستگیری می کرد، و مایه تعجب این بود که این جماعت، عربی را خیلی فصیح تر و شیرین تر از اهالی و ساکنین «مکه و مدينه» تکلم می کردند، «حاج سید خلیل» حمله دار می گفت، علتش این است که این ها عربی الاصل می باشند، و اغلب سکنه «مکه و مدينه» از مجاورین اند که اصل آنها «هندي» و «کابلی» و «ترک» و غیره است.

غروب در «مسجد نبوی» نماز خوانده، به زیارت «ائمه بقیع» مشرف شدیم، امشب هم مثل دو شب گذشته، چراغ های توری و مشعل ها به امر «قائم مقام» در «بقیع» روشن، و پلیس ها مرافق انتظام و امنیت بودند، افسوس که این تشریفات، همین چند شب برای احترامات ما بعمل آمده، و بعد از این باز اول غروب تمام «بقیع» تاریک و غیر قابل عبور و مرور خواهد گردید. باری پس از عزاداری به دستور دو شب قبل به خانه «قائم مقام» رفتیم، و پس از ختم روضه و سینه زنی به منزل برگشته صرف طعام و استراحت نمودیم.

زيارت وداع

امروز دوشنبه بیست و هفتم محرم، مطابق «بیستم میزان»، صبح زیارت وداع در «حرم نبوی» و «حرم ائمه بقیع» به جا آورده، رفتیم به خارج «دروازه احد» که خیام حجاج را در آنجا زده بودند، و معلوم شد که امروز و امشب هم لنگ است، و هزاران صحبت راجع به عدم امنیت راه

صفحه

۲۰۷

«بینبع»، و احتمال مراجعت از طریق «غایر» و «رایغ» به «جده» شنیده می شد، از این جهت و از جهت گرمای فوق العاده ما به شهر مراجعت کردیم، و ضمناً بار دیگر به مسجد و «حرم نبوی» مشرف شدیم.

وضعیت مسجد امروزه به شرح ذیل است:

یک محوطه که طول آن از شمال به جنوب است به دو قسمت شده:

اولاً: قسمت شمالی که سرگشوده و در حکم صحن مسجد است، در سه طرف غربی و شرقی و شمالی، شبستانهای دارد که مسقف است، که عرض آن دو سه طاق است، و طاق‌ها به روی ستون‌های سنگی قرار گرفته.

ثانیاً: قسمت جنوبی که تماماً مسقف و در حکم چهل ستون‌های مصطلح ما است، که ستونها از سنگ مرمر یا سنگ معمولی است، و «ضريح مطهر» در این قسمت در جانب مشرق واقع شده، و این قسمت تماماً مفروش از سنگ‌های مرمر قدری است، که به روی آن همه جا حصیرهای بسیار لطیف و نازک و قیمتی پهن است، و در فواصل ستون‌ها چراغ‌های برق و چراغ‌های روغن زیتون در شب روشن است، سطح تمام مسجد و صحن شبستانها، متساوی و در منتهای نظافت و پاکیزگی است، و ابداً عبور و مرور جز برای نماز و زیارت نمی‌شود.

ویژگی‌های مسجد نبوی

مسجد شریف پنج در دارد، «باب مجیدی» در شمال، «باب الرحمن» و «باب السلام» در طرف مغرب، «باب النساء» و «باب فاطمه» که آن را «باب جبرئیل» هم می‌گویند در طرف مشرق، و در بیرون تمام پنج درب، کفش داران برای نگاهداری کفشهای در همه وقت نشسته و حاضراند.

«مرقد مطهر نبوی» دو ضريح دارد، و ضريح داخلی محفوف و ملفوف به پرده‌های ماهوت اعلی است، و به فاصله چند ذرع ضريح دیگری است

صفحه

۲۰۸

که از آهن و به طور مشبك ساخته شده، جزء قسمت جنوبی آن در طرف قبر «خلیفه اول و ثانی» است و از برنج ساخته شده، خانه «حضرت صدیقه(عليها السلام)» (در محلی بوده که امروز قسمت شمالی و داخلی ضريح ثانی است).

مستخدمین حرم سه طبقه اند: اول کفسداران، دوم زیارت‌نامه خوان‌ها، سوم خادمین، این طبقه اخیره به نوبت در «صفه» معینی قرائت قرآن می‌کنند و حفظ انتظامات می‌نمایند و چراغ‌ها را روشن می‌کنند، و تمام یک پیراهن سفید و بلند در بر، و عمامه سفید بر سر دارند، و به قدری ظریف و پاک و پاکیزه اند که گویا همه روزه صابون می‌زنند و لباس عوض می‌کنند و مطلقاً اخاذی و طلب انعام نمی‌کنند.

ضريح مطهر

ضريح مطهر چند درب دارد:

اول در طرف مشرق که غروب به غروب باز می‌شود و خدام با یک آداب واحترامات مخصوصی چراغ‌های شمعی را برده در ضريح می‌گذارند.

دوم در جانب شمال، که بالای آن در آهن نوشته شده است «أَنْشَأَ هَذِهِ الْمَقْصُورَةِ الشَّرِيفَةِ السُّلْطَانِ الْمُلْكِ الْأَشْرَفِ أَبُو النَّصْرِ قَايْتَبَايَ فِي عَامِ ثَمَانِ وَثَمَانِينَ وَثَمَانَةَ مِنَ الْهِجْرَةِ النَّبِيَّةِ»

سوم در جانب مغرب که بالای سر محسوب است و بالای درب، عبارت سابقه نوشته شده است با جزئی تفاوت.

و در بالای «محراب تهدج نبوی» نوشته شده است {وَمَنِ اللَّيلُ فَتَهَجَّدُ بِهِ نَافِلَةٌ لَكَ عَسِيَ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُوداً} (1)

بالای محراب نبوی نوشته شده است {كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكْرِيَّا

المحراب (١) دست راست آن { هذا مصلّی رسول الله } دست چپ آن { قال رسول الله: الصَّلَاةُ عِمَادُ الدِّينِ (٢) } پشت محراب (بسم الله الرحمن الرحيم و صلي الله علي سيدنا محمد، أمر بعمارة هذا المحراب الشريف النبوى العبد الفقير المعرف بالتصوير، مولانا السلطان الملك الأشرف أبوالنصر قايتباي خلد الله ملكه، بتاريخ شهر ذي الحجة الحرام ثمان و ثمانين و ثمانمائة من الهجرة النبوية}

بالاي منبر نبوی چند شعر نوشته شده که اول آین است:

أرسل السلطان مراد بن سليم *** مستزيداً خير زاد للمعاد

و به این شعر ختم می شود:

قال سعد ملهمأً تأريخه *** (منبر عمره سلطان مراد)

پشت محراب عثمان نوشته شده است: «أنشأ هذا المحراب المبارك، الملك المظفر السلطان سليمان شاه ابن السلطان سليم خان ابن السلطان بايزيد خان أعز الله أنصاره بمحمد و آله، تاريخ شهر جماد الأول سنة ثمان وتسعمائة من الهجرة النبوية».

لفظ جماد الاول (٣) غلط و استعمال آن در چنین موضع و چنین شهری به غایت مایه تعجب است.

بالاي درب «باب النساء» این دو آيه مباركه مرقوم است: {للرجال نصيبٌ مِمَّا اكتسبوا وللنِّسَاء نصيبٌ مِمَّا اكتسبنَّ} (٤)، {وَمَنْ يَفْتَحْ مِنْكُنَّ اللَّهُ

١- آل عمران: ٣٧.

٢- كنز العمال ح ١٨٨٦٩.

٣- صحيح آن جمادي الأول است.

٤- نساء:

وَرَسُولُهُ وَتَعْمَلْ صَالِحًا لِئَتَهَا أَجْرَهَا مَرَّيْنَ(۱))

و علاوه بر کتبه ها و آیات قرآنی و اسمای اصحاب پیغمبر، که دور تا دور به روی آهن و چوب، و به طور کچ بربی به دیوارها نوشته شده است، قطعات و تابلوهایی به خطوط خیلی عالی همه طرف منصوب است، که در اغلب آنها اخبار وارده از طریق اهل سنت نوشته شده است از قبیل:

«إنَّ حَوْلَ الْعَرْشِ، سَوْنَانِ أَلْفِ عَالَمٍ يَسْتَغْفِرُونَ لِمَحْبَّ أَبِي بَكْرٍ وَعَمْرٍ»،
«شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكَبَائِرِ مِنْ أَمْتِي»، «إِنَّ الْإِيمَانَ لِيَأْزُرَ إِلَى الْمَدِينَةِ كَمَا أَنَّ الْحَيَّةَ تَأْزُرَ إِلَى جَهَنَّمَ»، «لَكُلَّ نَبِيٍّ
رَفِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَرَفِيقٌ فِيهَا عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ».

ورود امیر عبدالله به مدینه

الحاصل پس از صرف نهار در خانه «عطیه الله»، طرف عصر رفته به خارج شهر، برای تماشای ورود «امیر عبدالله» تمام خیابانها را آئین بسته بودند، و فاصله به فاصله طاق نصرت زده بودند، و همه جا بیرق های «حكومة العربیة الهاشمية» در اهتزاز بود. شاگردان مدارس جدید، منظماً با لباسهای مخصوص، و اهالی شهر دسته به دسته به استقبال رفته بودند.

برای دو ساعت به غروب، غرش توپها ورود امیر را اخبار نمود و پس از نیم ساعت «امیر عبدالله» سواره آمد، در حالتی که نقندگاران و دسته جات نظامی جلو و عقب او پیاده می آمدند، و دسته شیپور چیان و موزیکیان، مقدم بر همه بودند، نزدیک دروازه، امیر با چند نفر همراهان و

۳۱- احزاب:

صفحه

۲۱

مستقبلین سواره اش، از اسب ها پیاده شده و پیاده به زیارت «مسجد مطهر نبوی» شتافتند، و پس از طواف و زیارت، به منزلگاهی که برای پذیرانی «امیر» معین شده بود بازگشتند.

از قرار مذکور «سلطان حسین» چهار پسر دارد: اول «شريف زید» که اکبر از همه است، و از زمان تصدی پدرش به امر سلطنت، مشار اليه دارای منصب شرافت «مکه» و تولیت «مسجدالحرام» می باشد.

دوم «امیر عبدالله»

سوم «امیر فیصل»

چهارم «امیر علی».

در این ایام که «شامات» و «عراق» از «دولت عثمانی» مجزی (۱) و منترع شده است، «امیر فیصل» و «امیر عبدالله» هر کدام برای سلطنت یکی از این دو مملکت سعی و کوشش می کنند. «تایارکه راخواهد و میلش به که باشد.»

لیله سه شنبه بعد از زیارت و روضه خوانی به منزلگاه خود در خارج شهر رفته، و در چادر خودمان استراحت نمودیم. امشب در شهر به مناسبت «امیر «آتش بازی مفصلی کردند.

وداع با حسرت

امروز سه شنبه بیست و هشتم محرم، مطابق «بیست و یکم میزان»، از اول صبح تمام قافله حاضر برای حرکت بودند، و هر ساعتی حمله دارها و جمال‌ها آمده، خبر می‌دادند که حاضر باشید نیم ساعت دیگر باید سوار شد، به این طریق تا ظهر معطل شدیم، و در ضمن هزاران اخبار صحیح یا سقیم گفته می‌شد.

۱- جدا.

صفحه

۲۱۲

قابلی که ما باید از قلمرو آنها بگذریم، خواه و حق العبور را از مقومین نگرفته اند، و در کم و زیاد آن گفتگو دارند، و اعلام کرده اند که قافله را غارت خواهند کرد، بعد مسموع شد که «امیر عبدالله» مشایخ و رؤسای قabil مزبوره را خواسته و بهر شکل بوده آنها را راضی و قانع نموده، بالآخره چهار ساعت به غروب مانده قافله بنای حرکت را گذارد، ما هم یک سلام وداع دیگری از همان جا خدمت «حضرت رسالت(صلی الله علیه وآلہ)» (و «ائمه بقیع» و «صدیقه طاهره» علیهم السلام (داده، و با کمال حسرت و نگرانی، خواهی نخواهی سوار کجاوه شدیم، و تا غروب همه جا در اطراف خود آبادی ها و قراء و باغات سبز و خرم می دیدیم.

«مسجد شجره» یا «ذوالحلیفة» هم به فاصله نیم فرسخ از جاده دیده شد، در دو نقطه خط آهن شام را دیده و از عرض آن عبور کردیم، و از اوائل شب وارد اراضی واقعه بین کوهها، و مشجر به درختهای جنگلی و ام غیلان شده، تا صبح طی طریق می نمودیم.

تمام مدت اقامت ما در «مدینه منوره» چهارده روز شد و «بحمدالله والمنه» به خوشی و خوبی و کمال خرسندي گذشت، و چنانچه حرکت از «مدینه» را مبدئ مراجعت به وطن قرار دهیم، مسافت «طهران» تا امروز پنج ماه و دو روز شده، امید است که به فضل الهی و لطف «ائمه طاهرین(علیهم السلام)» (صحيح) سالمًا به زیارت «اعتبار مقدسه عراق» موفق، و سپس به دیدار خویشان و یاران در وطن عزیز نائل و خوشوقت گردیم.

بزر درویش

امروز چهارشنبه بیست و نهم محرم، مطابق «بیست و دوم میزان»، اول طلیعه فجر به منزل رسیده پیاده شدیم، این منزلگاه موسوم به «بزر

صفحه

۲۱۳

درویش» است، به مناسبت چاهی که در این جا است، و کفایت از شرب و مصارف تمام قافله می نماید، علام و آثار آبادانی دیده نشد، هوا نسبت به هوای «مدینه» خنک تر بود.

بعد از صرف نهار و ادای فریضتین، برای سه ساعت به غروب مانده قافله به حرکت افتاد، هوا ابر و خیلی خنک بود، آفتاب ابدأ اذیت نمی کرد، از این که تمام آشنایان طهرانی و غیرهم را امروز در قافله دیدیم خوشوقت بودیم.

تا غروب درخت های جنگلی و کوه های مرتفع همه جا نمایان بود، ساعت شش از شب گذشته، صدای چند تیر تنگ شنیده شد، قافله از حرکت افتاد، و بعد از یک ساعت مجدداً به راه افتادیم، گفته شد که جمعی از اعراب

بدوي سر راه قافله را گرفته و پول می خواستند، مقومين به جلو رفته آنها را راضي کردند، تمام شب را تا
صبح در حرکت بوديم.

بتر عباس

امروز يوم پنجشنبه غره صفر المظفر، مطابق «بيست و سوم ميزان»، قبل از آفتاب رسيديم به منزلگاه موسوم
به «بتر عباس»، كه جز يك چاه از آباداني اثري ديگر ندارد، و چون بعضی اعراب خرما و گوشت آورده
مي فروختند، معلوم مي شود در اين نزديكي ها مسكن و ماوائي دارند.

قافله برای پنج ساعت به غروب حرکت کرد، و چون آفتاب رو برو بود و از کوهستانهای بیلاقی هم خارج
شدہ بودیم، گرما اذیت می کرد. دو باب قهوه خانه حصیری سر راه دیده، و همه جا زنهای عرب هندوانه و
بازنهای خیلی قشنگ در دست گرفته، همراه قافله می آمدند و التماس خریداری می کردند.

صفحه

۲۱۴

نزدیک غروب رسیدیم به يك قریه خیلی بزرگ و آبادی موسوم به «جَدِّيْه» «بالتصغیر»، و در حال سواری،
باغات سبز و خرم، و دکاکین معتبر و قهوه خانه های آن را تماشا کردیم. هوای بسیار لطیف و آبهای جاری
فر اواني داشت، در دامنه کوه يك مقبره بزرگ عالی دیده شد، از حمال ها استعلام کردم گفتند، مدفن
«عبدالرحیم البرعی الیمنی» است که از شعرای معروف بوده، و به مناسبت ناهمواری و پست و بلندی جاده،
از اول شب به بعد در زحمت و خوف سقوط بوده، ساعت پنج از شب رسیدیم به منزل و استراحت نمودیم.

صرفاء

امروز جمعه دوم صفر، مطابق «بيست و چهارم ميزان»، منزلگاه ما در کنار قریه اي بود موسوم به
«صرفاء»، که داراي يك نهر بزرگ آب جاري است، و غالباً حاجاج در آن آب تني و شستشو کردن، اين آب
را گفتند از يك چشمہ در دامنه کوه بیرون می آید، و تمام باغات و مزارع «صرفاء» را مشروب می کند.

محلی که چادرهای حاجاج را زده بودند، يك دره است مابین دو کوه، و عبارت از يك قطعه دهستانی است که
پا در آن فرو می رود، و در اینجا بعض شکافهای عمیق در زمین، و چندین نخل ها و اشجار از کمر
شکسته، یا در رمل فرو رفته دیدیم، و از جمال ها استفسار کردم گفتند: سیل اینطور کرده و «عونان» نام جمال
حکایت کرد که دو سال قبل يك قافله هزار نفری، از حاجاج «جاوه» و «هند» و «غاربه» در اینجا نزول
کردند، که من نیز در آن قافله بودم. اول غروب صدای رعد و برق مهیبی بلند شد و باران سختی آمد، به
فاصله يك ساعت سیل عظیمی از کوه

صفحه

۲۱۵

سرازیر شد و در قافله افتاد، و هرگس توانست در تاریکی شب خود را به دامنه کوه رسانید، من با چند نفر
جمال دیگر، و بعضی حاجاج نجات یافتیم صبح که پائین آمدیم که تمام حاجاج و شترها و شقدوها و اثنایه و
بارها را يا آب برده، و يا به زیر رمل ها مدفون کرده و فقط پنجاه شخص نفر باقی مانده بودند.

قبیر حضرت ابي ذر

امروز جمعی از اعراب، نان و خرما و هندوانه و توتون و حنای فراوان و روغن بلیسان خیلی ارزان در
دست گرفته و در قافله می گشتند و می فروختند، و از قرار نقل جمال ها، در این حدود سی چهل مزرعه و
آبادی است، که جملگی آنها را «وادي الصفراء» می گویند، و نیز در این حدود آبادی های ديگر هست که آنها
را «وادي الحمراء» می نامند و يكی از آنها موسوم به «حمراء» است، و نیز در يك فرسخی این محل، قبر
«حضرت ابي ذر(عليه السلام)» (است)، که من از جمال ها خواهش کردم قافله را از آن جا عبور بدھند تا

زیارت آن بزرگوار را بنمائیم، گفتند ممکن نیست و «آقا سید جعفر» حمله دار و عده کرد با قاطر سواری خودش مرا به زیارت ببرد، امروز و امشب تمام حمله دارها با حاجی که در حمل آنها بودند، مشغول محاسبه تفرق حسابهای خودشان بودند و تمام نشد، و شب را لنگ کردند. حمله دارها گفتد ما همه ساله اینجا با حاجی های کم اعتبار تفرق حساب می کنیم، و مطالبات و حقوق خود را بهر سختی که باشد می گیریم، زیرا که دو روز مانده است به «بنیان»، و همین که مسافر به کنار دریا رسید می تواند بهر وسیله خود را از چنگ ما خلاص کرده به یک طرفی برود، معلوم شد لنگ امشب به تقاضای حمله دارها بوده است.

صفحه

۲۱۶

مطلوبات حمله داران

امروز شنبه سوم صفر، مطابق «بیست و پنجم میزان»، صبح زود بهر سختی و داد و فریادی بود، حمله دارها مطالبات خود را از ضعفای حاج گرفتند، بعد مسموع شد که «شیخ محل» اجازه عبور به قافله نداده، مطالبه «خواوه» و حق العبور می کند! بعد از صحبت های زیاد، مقومین حمله دارها رفتند و پس از ساعتی برگشته، مابین خود پول جمع کرده و برندن، و تقییم شیوخ محل نمودند و اجازه عبور گرفتند، این صورت ظاهر قضیه بود، ولی از باطن این گونه امور و این صورت سازی ها کسی سر در نمی برد.

در هر حال اشتغال «حاج سید جعفر» باعث محرومی ما از زیارت قبر «حضرت ابی ذر» گردید، و قافله برای سه ساعت به غروب مانده حرکت کرد، و مقارن غروب رسیدیم به یک قیرستان، که چهار طاقی بزرگی در آن بود، از قرار قول جمال‌ها قبر «ابو عبیده بن الحارث» ابن «عم رسول الله علیه و آله» (است).

بدر و حنین

این اراضی که ما از آن می گذشتمی موسوم به «بدر» است که غزوه معروف «بدر» در آن واقع شده، اراضی «حنین» را هم گفتند در همین نزدیکی هاست، مقارن غروب رسیدیم به یک راه سرازیر و سنگلاخ و پرپیچ و خم، که تا دو سه ساعت به زحمت و وحشت زیاد از آن می گذشتمی، بالأخره ساعت شش از شب گذشته، رسیدیم به منزلگاه و در چادرها استراحت نمودیم.

صفحه

۲۱۷

بئر سعید

یکشنبه چهارم صفر، مطابق «بیست و ششم میزان»، منزلگاه امروز ما موسوم به «بئر سعید» است که دارای آبادی مختصري است، و هوای لطیف و خنکی دارد، اول ظهر از آنجا حرکت کرده راندیم، و به همان نسبت که پیش می رفتیم کوهها کوتاهتر می شد، و متدرجًا مبدل به تل های خاکی گردید. و اول غروب جاده به کلی صاف و مسطح شد، وارد صحرای شن زاری شدیم، و از نصفه های شب هوا متدرجًا م Roberto و حبس، و مسلم گردید که به بنیان و سواحل دریا نزدیک شده ایم.

بنیان

امروز دوشنبه پنجم صفر مطابق «بیست و هفتم میزان»، صبح قبل از آفتاب پیاده شده نماز خواندیم و مجدد سوار شده راندیم، و یکی دو ساعت به ظهر مانده وارد شهر بنیان شدیم، این منزل اخیر ما طویل ترین منازلی بود که طی گردیم، و مدت بیست و دو ساعت تمام، سوار شتر بودیم و چون در «بنیان»، خانه ها و منازل کثیف و عfonی است، چادرهای ما را در میدان وسیعی کنار دریا زده بودند، طرف عصر به تماشای شهر رفتیم و آن طورها که از کثافت و عfonت و کثرت مگس آن نقل کرده بودند نمی دیدیم، و جمیع مایحتاج

مسافرت از اجناس محلی و امتعه خارجه در آن موجود بود، شب هوای لطیف و خنکی داشت و با کمال استراحت خوابیدیم.

کشتی سویسی

امروز سه شنبه ششم صفر مطابق «بیست و هشتم میزان»، از صبح تا

صفحه

۲۱۸

عصر هوا به غایت گرم و عفن و حبس بود، اگر گاهی نسیمی میوزید از دریا به ساحل بود، و مایه از دیاد رطوبت هوا می شد، و تمام اثاثیه و لباس های ما خیس شده بود، و افسوس داشتیم که چرا در شهر منزل نگرفتیم، و از طرف عصر نسیم از ساحل به دریا وزیدن گرفت، و متدرجاً هوا خنک و خشک و آزاد گردید، نزدیک غروب مدتی در لب دریا تماشا می کردیم، ماهی های بزرگ و کوچک بسیاری در آب بود که در نهایت قشنگی و ظرافت بودند، و سطح بدن آنها به الوان مختلفه مخطط و منقطع بود، و به علاوه آن قدر حیوانات کوچک با رنگهای گوناگون و اشکال عجیبه و صور غریبی لا بلای سنگهای ساحل بود، که انسان از تماشای آنها سیر نمی شد، چندین باب قهوه خانه هم در ساحل دریا ساخته بودند که منظرگاه خوشی داشت.

اول شب گفته شد که یک کشتی برای روز شنبه از «سویس» می آید، که به «جده» برود، حمله دارها رفتند و بليط خريداري کردند، دو ساعت از شب گذشته تلگرافی از «جده» رسید که «جهاز همایون» حرکت کرد و فردا به «بنیع» می رسد که حاج را به جده حمل نماید، حمله دارها با کمال عجله بليط های کشتی «سویسی» را برده پس دادند، و بليط «کشتی همایون» گرفتند، «کشتی همایون» همان جهازی است که در شهر «کراچی» مارا جا گذاشت، و به شرحی که ذکر شد حرکت به «جده» کرد و چون بارگیر جهاز مزبور هزار نفر بیش نیست، و عده قافله ما از دو هزار نفر مت加وز بود، مدتی گفتگو و مشاجره بین حاج و حمله دارها درگرفته بود، و بالآخره چون در این مورد اختیار از دست حاج خارج است و مسافت «بنیع» تا «جده» یک روز بیش نیست، حاج تماماً حاضر به رفتن با همان جهاز شدند.

صفحه

۲۱۹

جهاز همایون

امروز چهارشنبه هفتم صفر مطابق «بیست و نهم میزان»، صبح که از خواب ناراحت برخاستیم، تمام لباس و اثاثیه خود را خیس دیدیم، مثل آن که آن را در آب فرو برد و درآورده اند، نزدیک ظهر «جهاز همایون» رسید و در ساحل لنگر انداخت، و فوراً تمام حاج به جنبش آمد و یک دفعه مشغول جمع آوری اسباب و حمل آن به اطاق های کشتی شدند، و به واسطه گرمی هوا و تزاحم دو سه هزار نفر جمعیت که می خواهند بر یکدیگر سبقت بگیرند، خیلی صدمه به مردم وارد آمد، و همین که قریب نصف حاج با اثاثیه در قایق ها جای گیر شدند، یک نفر «هندي» از جهاز به ساحل آمد و گفت زحمت نکشید، امروز کشتی باید محمولات خود را که متعلق به حکومت است پیاده کند، و نوبت سواری شما فردا است، بیچاره مردم مجدداً برگشته در خانه ها یا صحراء منزل گرفتند، ما هم برگشته در بالاخانه منزل کردیم، و هر چند امروز صدمه کشیدیم، لکن خنکی و خشکی و تمیزی منزل رفع خستگی کرد، و به خواب راحتی رفتیم.

امروز پنجشنبه هشتم صفر مطابق «سی ام میزان»، از سحر حاج اثاثیه خود را در قایق ها جا دادند، و یک ساعت از آفتاب گذشته اجازه سوار شدن از طرف «کاپیتان» داده شد، و تا ظهر مردم مشغول سوار شدن بودند و خیلی صدمه دیدند. یک نفر هم در آب افتاد و غرق شد، و در تمام قسمت های کشتی از خن و سطحه و عرضه آنقدر جمعیت جا گرفته و پهلو به پهلوی همیگر نشسته بودند، که محل عبور و مرور بلکه مجال تنفس

نیود، و جای ما در عرشه مقدم کشتبی و نسبتاً خوب بود، مقارن ظهر جهاز حرکت کرد و ما به واسطه ارتفاع مکان و عدم ازدحام جمعیت، هوای لطیف و نسیم خنکی داشتیم، و به واسطه صدمات و خستگی از اول

صفحه

۲۲۰

شب استراحت نموده خوابیدیم.

جده

امروز جمعه نهم صفر مطابق «اول عقرب»، (۱) از صبح سواحل «جده» نمودار شد، و قریب سه ساعت از آفتاب گذشته کشتبی در کنار ساحل رسید و لنگر انداخت. تمام مسافت از «ینبع» تا «جده» را که شتر در خشکی شش روزه می پیماید، کشتبی در دریا مدت بیست ساعت طی کرد، و به مجرد توقف کشتبی تمام مسافرین اثاثیه خود را، با طناب در قایق هاریخته، و خود از نزدیان پیاده شده به ساحل شتافتند.

ما هم به نوبه خود توسط قایقها از آب های کم عمق و رنگارنگ، و خطوط پرپیچ و خم که مخصوص ساحل «جده» است عبور کردیم، در خشکی پیاده شدیم و چون دو شهر «ینبع» و «جده» هر دو متعلق به یک حکومت است، دیگر ما را تفتشیگ مرکبی نکردند، و فقط از هر نفری پنج قروش بابت کرایه قایق گرفتند، و از خصایص «جده» این است که تمام قایق ها متعلق به دولت و یا در کنترات دولت است، و کرایه را مأمورین گمرک از مردم می گیرند و قایق بانها حق اخذ کرایه ندارند، و مثل قایق بانهای سواحل دیگر آزاد نیستند.

باری از گمرک خانه به زودی خارج و در شهر رفتیم، و یک دستگاه بالاخانه بزرگی در طبقه چهارم عمارتی کرایه کردیم به قیمت سه لیره، تا هر موقعی که در «جده» توقف خواهیم نمود، و سایرین منازل خود را روزانه اجاره کردند، اتفاقاً بیست روز در «جده» معطل و به انتظار ورود

۱- هشتاد و هشتین ماه فلکی مطابق با آبان ماه.

صفحه

۲۲۱

کشتبی امرار ایام نمودیم.

بیست روز در جده

و چون قضایای روزانه ندادشیم من شرح گذران این بیست روزه ایام توقف را، با بعضی مطالب در ضمن چند جمله یادداشت نمودم:

اولاً: روز دوم ورود ما به «جده» «کشتبی همایون» مسافر سوار کرده به طرف «مبئی» حرکت نمود، و ما به خیال آن که بليط دو سره کشتبی نورانی داریم آسوده نشسته بودیم، در حالتی که بعد معلوم شد هر دو کشتبی متعلق به یک کمپانی است، و بعضی همان بليط کشتبی نورانی را با بليط «کشتبی همایون» تبدیل کرده سوار شدند و رفته و دو روز بعد کشتبی موسوم به «کویت» رسید، و بليط فروخته مستقیماً رفت، و ما چون بليط دو سره داشتیم و مجبوراً بایستی به «مبئی» برویم باز هم ماندیم، و جمعاً به قدر یک هزار نفر حاج باقی ماند، و از آن به بعد چندین کشتبی آمد و رفت کرد، لکن جملگی خط سیرشان «اروپا» و «هند» یا بالعکس بود و توقف می کردند.

هر چند هوای «جده» نسبت به دو ماه قبل که ما به آن وارد شدیم، خیلی خنک تر و کم عفونت تر و شهر کم جمعیت تر و ارزاق فراوان تر بود، معهذا به واسطه رطوبت هوا و دل تنگی، و انتظار رسیدن جهاز برای

معاودت به وطن هر ساعتی بر ما یک روز می‌گذشت، و تمام حاجاج ملول و غمگین و افسرده بودند و غالباً مبتلا به تب مخصوصی شدند که دو سه روز طول می‌کشید و قطع می‌شد، برای رفع دل تنگی و جهت تأسیس و تجمع، و به مناسبت ماه صفر اغلب حاجاج روضه خوانی‌های خصوصی دو سه روزه در منازل خود برپا، و رفقای راه را دعوت می‌کردند ما هم به

صفحه

۲۲۲

نوبه خود ایام اربعین در منزل، مجلس عزای باشکوهی منعقد نمودیم و قسمت‌های دیگر را به گردش بازار یا تماشای ساحل یا زیارت «حضرت حوا» صرف شد.

ثانیاً میوه جات و ارزاق که دو ماه قبل کمیاب و گران قیمت بود، این ایام وفور داشت و نسبتاً ارزانتر شده بود، نان‌های لواش خوب و پنیر‌های «مکی» اعلی، و گوشتش های صحیح و مرغ‌های فراوان، و هندوانه و گرمک و انار و لیمو و پرتقال و بادمجان و به های درشت شیرین و سایر چیزها یافت می‌شد، و نیز آب مکینه یعنی آبی که نوسط ماشین، مواد تلخ و شور آن را تجزیه و خارج کرده اند موجود بود، و هر چیلیک (۱) آن را، که سه چهار من تبریز می‌شد به قیمت پنج قروش می‌فروختند، در حالتی که سایق این ارزاق و میوه جات وجود نداشت، و یا کمیاب بود و آب اشامیدنی از همان آب برکه‌ها و یا چاهها بود که بسیار بدمزه و متعفن و آلوده به کثافت بود.

قبر حوا

ثالثاً قبر «حضرت حوا» که اغلب روزها به زیارت آن می‌رفتیم، در سمت شرقی در خارج شهر واقع است، و دور آن قبرستانی است که از همه طرف محاط و محدود به دیوار می‌باشد، طول خود «قبر حوا» موافق علاماتی که گذاشته شده، و مطابق قدم شمار، یکصد و چهل ذرع است، و سه مسجد با بقعه در نقاط سر و ناف و پا ساخته شده، و دور تا دور قبر به طول مزبور و به عرض دوازده ذرع دیوار کوتاهی گذاشته اند، که مانع از عبور و مرور به روی قبر باشد، و بر طبق این علاماتی که مشاهده می‌شود

1- از روی گرفته شده به معنی حلب بزرگ که در آن روغن یا چیز دیگری ریخته می‌شود.

صفحه

۲۲۳

پا به طرف شمال و سر به جانب جنوب است، و به اصطلاح جنازه را رو به مشرق و قبله دفن کرده اند، زیرا که «مکه معظمه» درست در سمت مشرق «جده» واقع است، حالاً دیگر از صحت اصل دفن «حضرت حوا» در این نقطه، و مطابقت طول مزبور با فامت آن حضرت، وجود خانه «کعبه» و «مسجدالحرام» در آن زمان، و وجوب مواجهه روی بیت با آن، من به کلی بی اطلاع و بی خبرم.

رابعاً در ایام توقف «جده» کتاب تاریخ مکه موسوم به «الإعلام بآعلام بيت الله الحرام» که در «مکه معظمه» خردید، و از تمام تغییر و تبدیلات و احداث که در اینیه «مسجدالحرام» و آثار مجاوره آن در هر زمان روی داده بحث می‌کند، تحت مطالعه من در آمد و به یک سلسله اطلاعات مفیده برخوردم، که با عدم ضرورت ترجمه تمام آن لازم داشتم یک قسمت بسیار مختصری از آن را ترجمه، و در این اوراق که صورت یک سفرنامه به خود گرفته است یادداشت نمایم.

ترجمه کتاب

راجع به «مسجدالحرام»، زمانی که حضرت «ابراهیم خلیل» - علی‌نیّنا و آله و علیه السلام - بنای خانه «کعبه» را نمود، اطراف و حول و حوش آن ابدأ معمور و مسکون نبود، متدرجًا اعقاب آن حضرت و بعضی

قبائل و عشایر قدیمه آن سرزمین، شروع به مجاورت و سکونت در آنجا نمودند، لکن از نقطه نظر حرمت «بیت الله»، خانه‌ها و منازل خود را مجاور و متصل به حرم نمی‌ساختند، و منازل آنها با «کعبه» خیلی فاصله داشت، تا آن که «قصی بن کلاب» که یکی از اجداد «حضرت رسول(صلی الله علیه وآلہ و) در زمان خود رئیس قوم و شیخ قبیله و حافظ حرم بود امر نمود، که تمام عشیره و

صفحه

۲۲۴

بستگان آن جناب منازل دوردست را ترک گفته، و در مجاورت حرم خانه‌ها بنا نمایند، برای آن که از امنیت و احترام «کعبه» بهتر استفاده کرده، و از حملات و هجوم دشمنان خود نیکوتر در امان باشند، امر آن جناب به فوریت انجام گرفت و «مکه» عنوان شهریتی پیدا کرد، و روز به روز آبادتر و معمورتر و پرجمعیت تر شد، و عده زائرین «بیت الله» سال به سال زیادتر گردید، و حال به همین منوال بود تا ظهور دین مبین اسلام.

و چون «خلیفه ثانی» در سال هفدهم از هجرت به حج رفت، مشاهده نمود که اطراف «کعبه» چند ذرع که برای مطاف زائرین باقیمانده، تماماً خانه‌های کوچک و کوچه‌های تنگ و پرپیچ و خم است، و مسلمین که عده آنان روز بروز افزوده می‌شود برای اعمال حج و عمره در نهایت سختی و زحمت و مشقت افتاده اند، لهذا چند باب خانه از مجاورین خریده، حریم حرم نمود، و جمعی که به فروش رضایت ندادند خانه‌های آنها را غُفَّا (۱) گرفته منهم کرد، و قیمت آن را در «کعبه» امانت گذاشت، تا متردجاً به صاحبانش ایصال گردید، سپس «خلیفه ثالث» در سنه بیست و ششم هجری به همان ملاحظات، چندین باب خانه دیگر را به رضایت یا به عنف خریداری کرده منهم نمود، و اطراف «کعبه» یک صحن وسیع غیرمنظمی تشکیل شد که از اطراف آن را به دیوار کوتاهی محصور نمودند.

و «عبدالملک بن مروان» در سنه نود و پنج هجری، بار دیگر بر وسعت صحن مسجد افزود، و دیوارهای آن را مرتفع نمود، و در اطراف آن سرادقات یعنی شبستانها برپا کرد، که ستون‌های آنرا از بلاد بعيده وارد

۱- به زور.

صفحه

۲۲۵

کرده بود، و در سنه یکصد و سی از هجرت، «خلیفه عباسی ابو جعفر منصور» خانه‌های زیرداری خریداری و منهدم کرد و داخل مسجد نمود، و وسعت مسجد را دو برابر سابقش نمود، و در سنه یکصد و شصت هجری «المهدی» پسر «منصور عباسی» که متصدی امر خلافت شده بود به حج رفت، و بر وسعت مسجد از طرف اعلی و اسفل افزود، و خلیفه مزبور همین که در سنه یکصد و شصت چهار، بار دیگر به حج رفت مشاهده نمود، که حدود مسجد بسیار غیرمنظم است، و کعبه در وسط مسجد واقع نیست، معماران و مهندسین زیردست را طلبیده، یک نقشه مربع و منظمی تهیه کردن که «کعبه منور» در وسط حقیقی آن واقع بود، به این هم قناعت نکرده امر کرد مطابق این نقشه، بالای بام‌ها میخ کوبی و ریسمان کشی نمودند، و خود بالای «کوه ابو قبیس» رفته تماشای وضعیت خارجی نقشه مزبور را نموده، امر کرد تمامی بنایی مسجد و خانه‌هایی که داخل نقشه واقع می‌گردید، و یک قسمتی از «مسعی» را هم شامل بود خراب و منهدم نمودند، و «مسعی» را هم عقب تر برندند، و دور تا دور مسجد سرادقات (۱) و شبستانها و ابواب به شکلی که هنوز باقی است بنا کردند.

مؤلف کتاب در این جا می‌گوید: با آن که تمام موثقین از علماء و مورخین، این قضیه را نوشته اند، هیچیک متعرض این نشده اند که سعی کردن در «مسعی» «که زمان پیغمبر» نبوده غیر مکافی، و بالنتیجه موجب بطلان حج خواهد بود.

بعد مؤلف مزبور که خود از علماء است به وجوده، اشکال مزبور را رفع می کند، که یکی از آنها عدم تغییر تمام «مسعی»، و بقاء قسمت عده

۱- خیمه، سراپرده.

صفحه

۲۲۶

آن می باشد و با آن که اموالی که «المهدی» در آن سال صرف مسجد کرد و بنا ناتمام ماند، و سال بعد اموال دیگری از «عراق» فرستاد که به مصرف رسید، باز هم بنای مسجد تمام نشد و خلیفه فوت گردید، و پسرش «الهادی»، همین که به مسند خلافت مستقر شد، در حدود سنه یکصد و هفتاد هجری، نواقص مسجد را تکمیل و بنای آن را به انجام رسانید، و تجملات و ظاهرسازی آن را به طریق بسیار قشنگ و باشکوهی تمام نمود، و در سنه دویست و هفتاد و دو هجری، شیستان جانب غربی مسجد، به واسطه سقوط یک باب خانه مرتفعی به روی آن منهدم شد، و به امر «خلیفه الموقوف بالله» که ملقب به «الناصر لدین الله» نیز بود تعمیر و مرمت گردید، و در سنه دویست و هشتاد هجری «المعتضد بالله عباسی»، «دارالندوہ» را که از قدیم الایام «مجلس شورای اشراف» و «شیوخ قریش» و در جانب شمالی مسجد بود، منهدم و جزو مسجد کرد.

و در سنه هشتاد و دو هجری، حريق عظیمی در «مکه» روی داد، که به مسجد نیز سرایت و یک ثلث آن را منهدم کرد، و به امر «فرج بن برقوق بن قانصوه دوم» پادشاه چرکسی صورت تعمیر گرفت.

رافق گوید: «چراکسه» جمعی از ممالیک ترک «چرکسی» بودند که در دربار سلاطین «ایوبیین مصر» خدمت می کردند، و متدرج از امور مملکتی را به دست گرفتند، تا بالآخره به سلطنت «مصر» و «حجاز» نائل شدند، و مدت سلطنت آنها نزدیک به یکصد و چهل سال از سنه هفتاد و هشتاد و چهار، تا سنه نهصد و بیست و سه طول کشید، و به دست «سلطان سلیمان عثمانی» منقض گردیدند.

و در سنه هشتاد و بیست و شش هجری «ملک الأشرف برسبا»، که معروفترین و هشتم پادشاه «چرکسی» است، در ضمن چندین اقدامات

صفحه

۲۲۷

خیریه از ساختن «مسجد مطهر نبی» در «مدهنه»، و ساختن «مسجد خیف»، و تأسیس مدارس و غیره، تعمیرات کلی در «مسجدالحرام» نموده، و سنگ فرش تمام مسجد را تبدیل و عوض کرد، و شرح تعمیرات و خدمات خود را، به روی سنگی در داخل «کعبه منوره» منصوب نمود، که هنوز باقی است.

و در سنه نهصد و نوزده هجری «ملک الأشرف قانصوه الغوري» که وی نیز از پادشاهان «چرکسی» است، در ضمن اعمال خیریه از ساختن حصار شهر «جده» و غیره و ضوخانه (میضاه) بزرگی در کنار مسجد ساخت، و اقدام به تخریم «حجر اسماعیل» (نمود)، یعنی تمام حجر شریف را، با سنگ های مرمر قیمتی که هنوز باقی است مفروش و مزین کرد، و در سنه نهصد و هفتاد و نه هجری «سلطان سلیمان عثمانی»، پس از حريقی که در «مسجدالحرام» و «مکه» روی داده بود، تعمیرات کلی در مسجد نمود، و سنگ فرش فعلی مطاف از او است، و ضوخانه خیلی عالی با شیرهای آب بنا کرد، و جانب شرقی و جنوبی مسجد را تعمیر و تزیین نمود، به علاوه آب به موضع «تعییم» رسانید، و چهار باب مدرسه در «مکه» احداث نمود، و پس از فوت «سلطان سلیمان» فرزندش «سلطان مراد»، در سنه نهصد و هشتاد و چهار هجری، بنایی پدر را که ناقص مانده تکمیل، و دو طرف غربی و شمالی مسجد را نیز ساختمان و تعمیر کرد، و اسم این دو پادشاه در تمام نقاط مسجد و ابواب و مناره ها ثبت گردیده است، و در ضمن چندین ماده تاریخ که برای ختم تعمیرات

مسجدالحرام یافتند، این عبارت «عمر سلطان مرادالحرم»، که یک مصراع از اشعاری است، اصح و انسب واقع گردید.

صفحه

۲۲۸

کعبه منوره

دوم راجع به «کعبه منوره» - زاده الله شرفًا - ، پس از حذف و اسقاط اقوال و اخباری که راجع به انهدام بنای «حضرت خلیل» چندین بار، و تجدید ساختمان «کعبه» چندین دفعه، به دست «عمالقه» یا «جر هم» یا «قصی بن کلب» یا «قریش» ذکر شده، قدر جامع و مسلم آن است که هرگونه تغییری که در بنای «کعبه» داده شده باشد، محققًا به روی اساس و بنای اولیه «حضرت خلیل» بوده است، زیرا که خلاف آن را احادی ذکر نکرده، و آنچه بعد از ظهور اسلام به آن مطلع، آن است که «عبدالله بن زبیر»، پس از استیلای بر «مکه» در سنه شصت و چهار از هجرت، «کعبه معظمه» را به کلی منهدم کرده، مجدداً به روی همان اساس سابق بنا نمود، و نه ذرع بر طول آن از جانب شمال افزود یعنی «حجر اسماعیل» را که مدفن آن حضرت همان جا است، جزء کعبه نمود و کف خانه را مساوی زمین فرار داد، و دو درب در جانب شرقی و غربی دائر نمود، که از یکی داخل و از دیگری خارج می شدند، و «عبدالله بن زبیر» که مادرش «اسماء ذات النطاقین» دختر «ابی بکر»، و بنابراین خواهرزاده «عایشه» بود، این عملیات را به استناد یک حدیث نبوی، که به چند طریق از «عایشه» روایت شده نموده است و حدیث مذبور این است:

«لو لا إنَّ قومك حديثُه عهد بالشرك لهدمت الكعبة فألزقتها بالأرض، ولجعلت لها باباً شرقياً وباباً غربياً، وزدت فيها ستة أذرع من الحجر، فإنْ قريشاً استقررتها، حين بنت الكعبة فإنْ بدا لقومك من بعدِي أن يبنوه فهمي لأريك ما تركوا منه، فاراها نحواً من سبعة أذرع»

صفحه

۲۲۹

نویسنده گوید: اختلاف شش ذرع و هفت ذرع و نه ذرع گویا ناشی از مشابهت لفظی سته و سبعه و تسعه باشد، که نیز موجب اختلاف اعداد در روایات دیگر، و تواریخ هم گردیده است.

و در سنه هفتاد و چهار هجری «حجاج بن یوسف ثقی» به امر خلیفه اموی «عبدالملک بن مروان» زیادتی «عبدالله بن زبیر» را خراب کرد و «حجر اسماعیل» را به حال اول از «کعبه» خارج نمود، و نیز درب غربی «کعبه» را مسدود و کف خانه را به قدر یک ذرع و نیم از زمین مرتفع کرد چنانچه هنوز به آن حال باقی است.

قرامطه

سوم: راجع به «حجر الأسود» - برای اطلاع از تغییری که در «حجر الأسود» داده شده، احوال «قرامطه» با نهایت اختصار در ضمن چند سطر ترجمه و نوشته می شود:

«قرامطه» قومی بودند که در اواخر قرن سیم، و اوائل قرن چهارم از هجرت ظهور کردند، و مؤسس سلسله آنها شخصی بود خوزستانی موسوم به «کرمیته»، که به سبب تحریف و تعریف «قرمط» شده است.

اساس معتقدات آنها، امامت و مهدویت «محمد بن عبد الله بن محمد این اسماعیل بن جعفر الصادق» بوده، و متدرجاً به حدود «بحرين» و «بصره» و «کوفه» و «یمن» و «حجاز» و «شام» استیلا و حکمرانی یافتند، و کراراً با «خلفای عباسی» جنگیده غلبه می کردند، و از قتل و نهب (۱) قوافل و حجاج بیت الله کوتاهی نمی نمودند، تا آن که در سنه ۳۱۷ هجری،

«ابوطاهر قرمطي» در روز «ترويه (۱)» با قشون جرار (۲) فراوانی بگته (۳) به «مکه» وارد شده و به محض ورود، شمشیر در میان طائفین و مصلین و محرمین و اهالی «مکه» گذارده، مشغول قتل عام شدند و متجاوز از سی هزار نفوس را در «مسجدالحرام» و کوچه ها و خانه های «مکه» گردان زدند، و سرهای کشتگان را در «زمزم» و چاه های برکه های «مکه» ریختند، و تمامی اموال و مکنن مردم را غارت نمودند، و تمام اثاثیه و خزانه حرم را نیز بین خود تقسیم کردند، و در روز چهاردهم «ابوطاهر» امر نمود که سنگ «مقام» را که در آن جای پای «حضرت خلیل» بوده است از جا بکنند، و چون یکی از خدام حرم آن را قبل از برد و مخفی کرده بود، امر کرد «حجرالاسود» را از جای درآورده، حمل به «هجر» که از نواحی «بصره» است نمودند، و در «مسجد ضرار» منصوب نمودند.

«ابوطاهر» پس از یازده روز توقف در «مکه»، به «هجر» رفت و آن را موسوم به «دارالهجرة» نمود، و در نظر داشت که زیارتگاه خلق را به آنجا انتقال دهد، و چند بار خلفاء و اعیان زمان، مبالغ گزار طلا برای او فرستادند که سنگ را به محل خود عودت دهد، قول ننمود! تا آن که به امر «خلفه فاطمی مصر»، یا به جهات دیگر که مختلف ذکر شده است، در سنه ۳۳۹ هجری در روز «عيد اضحی»، «سنبر بن الحسین قرمطي»، سنگ را به «مکه» آورده به جای اولش نصب نمود و می گفت: «قد اخذناه بقدر الله، وأعدناه بمشیته، وقد أخذناه بأمر، ورددناه بأمر» و پس از مدت بیست و دو سال که سنگ به جای اولش اعاده شد، آن را شکسته و در حلقه پیچیده

۱- روز هشتم ذی حجه.

۲- بی باک.

۳- ناگهانی.

پافتند، سپس حاج حرم چند سال آن را در «کعبه منوره» مخفی کرده، بالآخره توسط زرگرهای بامهارت آن را در یک حلقه بزرگی از نقره گذاشتند، به قسمی که قطعات آن از جدا شدن و تفرق محفوظ گردید، و در محل اولش به طور استحکام منصوب شد، به همان حالتی که تا امروز باقی است.

قات زبیده

چهارم: راجع به قات زبیده.

چون آب آشامیدنی در «مکه» منحصر بود به آب بارانی که در گودال ها جمع می شد، و غالباً کثیف و متعفن بود و آن هم کاف از تمام مردم، خاصه در موسم حج نمی نمود، و از این جهت «حجاج بیت الله» در نهایت شدت و زحمت و سختی بودند، و بسا اوقات که دسته دسته مردم از عطش هلاک می شدند.

«زبیده» دختر «ابوجعفر منصور» زوجه «هارون الرشید»، در حدود سنه ۱۸۰ هجری، مهندسین و مُغایران ماهر به «مکه» فرستاد، که به هر وسیله و به هر قیمتی که هست از اطراف، آب شیرین و گوارائی به

«مکه» برسانند، و مأمورین مزبور پس از طراحی و دقت کامل، اراضی «حنین» را که در طریق «طایف» واقع، و غزوه معروفه «حنین» بدان منسوب است تحت نظر گرفته، و آب آن را که صرف مزارع و باغاتی چند می شد، توسط مجراهای تحت الجباری به «مکه معظمه» رسانیدند، و در طرفین این قنات هر کجا گودالی دیدند که قابلیت جمع آب باران دارد، چاهی کنده و به قنات اتصال دادند که آب باران نیز کمکی به آب «حنین» بنماید.

صفحه

۲۳۲

سپس به واسطه عدم کفایت «عين حنين (1)» و ضرورت ایصال (2) آب ۲ به عرفات، کوهستان بیلاقی دیگری را در نظر گرفتند، که آب خوشگوار آن را به «عرفات» برسانند، و کوهستان مزبور عبارت از «جبل نعمان» بود که موضوع تشیب (3) و تغزالت (4) عشاق و شعرای عرب بوده است، و آب «جبل نعمان» را نیز که به مصرف سقایت مزارع و باغات می رسیده، به همان دستور مسطور، از مجاری تحت الجباری به «عرفات» رسانید، و این آب از «عرفات» گذشته، می رسد به «مشعرالحرام» در دامنه «جبل الرحمة»، بعد می رود به «مزدلفه» و از آنجا دور زده در پشت کوه «منی» می ریزد در چاهی که موسوم به «بئر زبیده» است، و امروز «عين حنين» و «عين نعمان»، هر دو به «قنات زبیده» تعبیر می شود، که معادل یک میلیون و هفتاد و پنجاه هزار مثقال طلا صرف احداث آن شده است، و چنانچه طلا را متفالی سه تومن قیمت بگذاریم، این مبلغ متجاوز از ده کرور تومن پول امروزه ایران ما می شود، و هر چند صرف چنین مبلغ هنگفتی جهت احداث دو رشته قنات به نظر، مایه تعجب و بہت آور می باشد، لکن کسی که گردش مجرای مزبور را در زیر کوههای سخت دیده باشد، و فکری در چگونگی ثقب و حفر آن، با فقدان اسباب و آلات در آن زمان نموده باشد، ابداً تعجبی نخواهد داشت.

عجب‌تر آن است که مبادرین و متصدیان، چون صورت مخارج و مصارف قنات مزبور را در «بغداد» به خدمت «زبیده» رسانیدند، به دون

1- چشمۀ حنين.

2- رساندن.

3- یاد جوانی کردن، آوردن ابیاتی از عشق و جوانی یا وصف طبیعت در اوّل قصیده.

4- اشعار عاشقانه.

صفحه

۲۳۳

هیچ گونه رسیدگی و دقی گفت «ترکنا الحساب ليوم الحساب؛ فمن بقي عنده شيء من بقية المال فهو له، ومن بقي له شيء عنده أعطينا».«

و چون غبار و خاک همیشه در «قنات زبیده» می ریزد و موجب سد آب می شود، همیشه باید آن را پاک و به اصطلاح لایروبی کرده، و در ازمنه مختلفه چندین نفر از «خلفای عباسی» و «سلطان چرکسی» و «عثمانی»، خصوصاً زوجات و صبایای آنها، اقدام به بتأئی و تعمیر «قنات زبیده» نموده اند، و نظر به فقدان این گونه وسائل در این زمان، امسال در «مکه معظمه»، انجمن مخصوصی تأسیس شده بود که بوسیله جمکردن اعانه از اهالی و زائرین، اقدام به لایروبی قنات مزبور بکنند.

این بود مطالی که جسته جسته، در ابواب طولانی کتاب «الاعلام باعلام بیت الله الحرام» تحت نظر من آمد، و با صرف نظر از قسمت های غیر مهم آن ترجمه، و در این اوراق برای یادداشت درج نمودیم، و این بود حالت امروزه «قنات زبده» که بدان اشاره شد.

وضعیت مسجدالحرام و کعبه

اما در خصوص وضعیت حاضره «مسجدالحرام» و «کعبه منوره» چون مؤلف کتاب مزبور، خود معاصر با «سلطان مراد عثمانی» بوده است، و از سنه ۹۸۴ به بعد، اطلاعاتی اظهار نکرده رجوع به کتاب «خلاصة الكلام في بيان امراء البلد الحرام» نمودم، که نیز در «مکه معمظمه» ابتدای شد، و تاریخ «مکه» را به سال ۱۳۰۴ هجری، در زمان شرافت «شریف عون» و سلطنت «سلطان عبدالحمید» ختم کرده، و مکشوف گردید که در خلال این سیصد ساله اخیره، تغییراتی کلی در وضعیت و بنای «مسجدالحرام» و «کعبه» داده نشده، و فقط جزئی تعمیرات و مرمت هائی در آن صورت

صفحه

۲۳۴

گرفته، موافق آنچه امسال مشاهده نمودیم.

از سنه ۱۳۰۴ تا این زمان، که قریب سی و پنج شش سال می شود، نه تغییرات اساسی و نه تعمیرات مهمی در مسجد به عمل نیامده، بنابراین باید گفت «کعبه» «امروزه با همان بنای «عبدالله بن زبیر» است، که قسمت شمالی آن را «حجاج بن یوسف» منهدم، و پس از اخراج و تجزیه «حجر اسماعیل» بنا نموده، و وضعیت حاضره «مسجدالحرام» همان وضع و اساس است که «المهدی خلیفه عباسی»، شالوده آنرا ریخته و بنا نموده، و فرزندش «الهادی» آن بنا را به اتمام رسانیده، و «سلطان سلیم» و «سلطان مراد عثمانی»، خرابی های همان بنا را که از حریق حاصل شده بود تجدید و تعمیر نموده اند.

کشتی شجاع

چهارشنبه بیست و هشتم صفر مطابق «هیجدهم عقرب»، پس از بیست روز معطلي و توقف در «جده» به شرحی که گذشت، بالآخره دیروز کشتی موسوم به شجاع، وارد ساحل گردید، و چون متعلق به همان کمپانی «حجاز نورانی» بود، بلیط های ما را برده تبدیل کردند و بلیط «کشتی شجاع» گرفتند، و امروز از اول آفتاب حاج شروع به گذشتن از گمرک خانه و سوار شدن به قایق ها، و جای گرفتن در کشتی نمودند، و هر چند مأمورین گمرک خیلی مزاحمت جهت جلوگیری از حمل مسکوکات طلا می کردند، چون ما در عقب همگی و آخر کار حرکت کردیم، بدون هیچ صدمه و زحمتی از گمرک خانه گذشته، و توسط قایق ها به کشتی سوار شدیم، و برای سه ساعت به غروب مانده، کشتی صدای مهیبی بلند کرده به حرکت افتاد، و متوجه آثار و علائم شهر «جده» از نظر

صفحه

۲۳۵

دور و ناپدید شد.

موافق آنچه صاحب کتاب الاعلام باعلام بیت الله الحرام نوشته، بندر شهر «مکه» در قدیم الایام قصبه ای بوده است موسوم به «شعیبه»، و در سنه بیست و شش هجری «خلیفه ثالث» که به زیارت بیت الله رفت، بندر مزبور را انتقال به محل دفن «حضرت حوا» نمود، که متدرج آباد و معتبر و موسوم به «جده» گردید و بندر سابق متزوك و منهدم شد.

عزاداري در کشتی

پنجمین به بیست و نهم صفر مطابق «نوزدهم عقرب»، چون جای ما را در خن گرفته بودند، و شب گذشته ناراحت بودیم، امروز کاپیتان را ملاقات کرده، جای بسیار خوبی در قسمت مقدم کشته برای ما تهیه کرد، و از هر نفری قرار شد پانزده روپیه به عنوان تعارف بگیرد، این محل که در موقع فوق العاده مخصوصی و مرضی (۱) است، به شکل یک سالان و تالار مسقی است، که از دو طرف دارای دربهای زیادی است که به دریا نگاه می کنند، و بسیار ظریف و قشنگ ساخته شده است، و به واسطه درهای فوق العاده، هوای خیلی لطیف و متعدد و خنکی دارد.

امروز و امشب به مناسبت لیله جمعه، و به مناسبت دیروز که روز شهادت «حضرت مجتبی» و رحلت «حضرت رسول(صلی الله علیه وآلہ «(بود، و ما مجال عزاداری نکردیم، مجلس عزای باشکوهی تشکیل نموده، و از رفقای حاج هم دعوت کردیم، و عزاداری خوبی به عمل آمد و جناب «حاج شیخ عباسعلی خراسانی» ما را مستفیض نمودند.

۱- مورد رضایت است.

صفحه

۲۳۶

قریه قمران

امروز جمعه غرہ ربیع الاول مطابق «بیستم عقرب»، صبح رسیدیم به قریه «قمران» که معمولاً محل قرنطین است، و کشتی توقف کرد و یک نفر «دکتر انگلیسی» به بالا آمد، و مسافرین را معاینه نمود، و چون آثار ناخوشی ملاحظه نکرد اجازه حرکت داد، ضمناً طراوه چی ها، و قایق چی های قمرانی، مقدار کثیری ماهی و گوسفند به پای کشتی آورده به مسافرین فروختند.

لفظ «قرنطین»، محرف و معرب «کارنتین» است، که به فرانسه به معنی چهل و چله است، و چون مدت توقیف مسافرین، برای جلوگیری از سرایت امراض عمومی، در قیم چهل روز بوده است، این عمل را کارانتین نامیده اند که به سبب تعربی قرنطین شده است.

باری پس از دو ساعت توقف در ساحل «قمران» کشتی به حرکت افتاد، و از «باب اسکندر» خارج شده وارد «خلیج عدن» گردید، و چون خلیج مزبور متصل به «اقیانوس هند» است، مقدمات تلاطم و انقلاب دریا شروع شد و موجب سرگیجه و انقلاب حال مسافرین گردید.

باب المندب

باب اسکندر «تنگه بغازی» است که «بحر احمر»، یعنی «دریای جده» را به «خلیج عدن» و «اقیانوس هند» اتصال می دهد، و شمالاً محصور به کوهستانهای «یمن» است، که جزو آسیا است، و جنوباً محدود به اراضی «سومالی» است که قسمتی از «آفریقا» می باشد، و وجه تسمیه این «غاز»، به باب اسکندر چنانچه در این حدود مشهور است نمی دانم چیست، لکن در اصطلاح اهل جغرافی، «غاز» «مزبور»، معروف به «باب المندب» است و

صفحه

۲۳۷

مناسبت آن را چنین نوشه اند که: در ازمنه قدیمه که هنوز کشتی های بخار اختراع نشده بود، و کشتی های بادی جرأت نداشتند از سواحل زیاد دور شده در وسط دریاها عبور کنند، مسافرین عرب همین که از دریایی آرام «جده» خارج، و وارد «خلیج عدن» و «اقیانوس هند» می شدند یک دریایی متلاطم و منقلب و موّاجی مشاهده کرده، بنای شیون و فغان و زاری می گذاشتند، متدرجاً «غاز»

مزبور، معروف به «باب المندب» گردید «ای باب الندبة و البکاء. (۱)» شب حالت دریا آرام گرفت و هوا قدری خنک شد و با کمال راحتی خوابیدیم.

امروز شنبه دوم ربیع الاول مطابق «بیست و یکم عقرب»، تا غروب کشته در «خليج عدن»، مابین دو قاره آسیا و آفریقا حرکت می کرد و از شمال و جنوب، کوه های عظیمه دو قاره مزبور همه جا مشهود بود، نزدیک غروب در ساحل پسار ما، چراغ های برق شهر کوہستانی «عدن»، با یک شکوه و منظره جالب توجهی نمودار گردید، و نیز یک چراغ ساحل نمای چشمک زن، از مسافت بعیده نمایان بود.

از ساعت حرکت از «جهه» تا وصول به «عدن»، درست سه شبانه روز طول کشید و در این سه روزه، ده پانزده کشته که اشکال مختلف دیدیم که از طرف «هندستان» به جانب «اروپا» می رفتند، و تقویم های عربی و هندی، امروز را اول ماه گرفته اند.

تلف شدن حاجیان

امروز یکشنبه سوم ربیع الاول، مطابق «بیست و دوم عقرب»، صبح کوه های جنوب از نظر غایب شدند، و تا غروب کشته می رفت و کوه های

۱- در گریه و اشک.

صفحه

۲۳۸

شمالی متعلقه به «یمن» همه جا نمایان بود، دریا هم نسبتاً آرام و هوا خنک تر از روزهای گذشته شده بود، معلمک این چندروزه روزی دو سه نفر از «حجاج هندی» و «جاوه ای» تلف می شدند، و جنازه آنها طعمه ماهیان دریا می گردید، ولی مسافرین عجم بحمدالله همگی سالم بودند، جهتش ظاهراً سابقه مریضی دسته اولی بود که عموماً خیلی به کثافت و عفونت زندگی می کنند.

امشب دریا در نهایت آرامی بود و به راحتی خوابیدیم.

امروز دوشنبه چهارم ربیع الاول مطابق «بیست و سوم عقرب»، تا شام کشته در حرکت و دریا آرام و هوا خنک و لطیف و سلسه کوه های شمالی همه جا مشهود بود.

گم کردن راه

امروز سه شنبه پنجم ربیع الاول مطابق «بیست و چهارم عقرب»، طرف غروب کوه های شمالی از نظر غایب شد، و کشته به وسط اقیانوس افتاد، و خط سیر آن به طرف شمال شرقی متمایل گردید، و معلوم شد که مستقیماً به «بمبئی» نمی رود، بلکه مقصد اولیه آن شهر «کراچی» می باشد.

امشب برای دو سه ساعت از شب گذشته، کشته در حال سرعت حرکت خود، یک دفعه حرکت خیلی عنیفي (۱) به عقب نمود، و فوراً از حرکت افتاد و صدای صوت مهیب آن بلند شد، مثل آن که به یک کوه تحت البحري (۲) برخورد و شکسته شده، و مسافرین تماماً در نهایت

۱- خشن و سخت.

وحشت و اضطراب افتادند، و پس از یک ربع ساعتی مجدداً کشته به حرکت افتاد، گفته می شد که ناخدا راه را گم کرده و دفعه ملتافت اشتباه خود شده بوده است.

امروز چهارشنبه ششم ربیع الاول مطابق «بیست و پنجم عقرب»، دریا کمال آرامی داشت، و هوا خنک تر شده بود و امر تازه نداشتیم.

امروز پنجشنبه هفتم ربیع الاول مطابق «بیست و ششم عقرب»، از صبح تا شام باد تندی میوزید، و دریا متلاطم بود و مسافرین مبتلا به سرگیجه شدند، اما بحمدالله اثیری از «داء البحر (۱)» معروف، و برسات که وقت رفقن داشتیم ظاهر نبود، و معلوم می شود چنانچه می گویند، آن آثار و آن برسات مخصوص سه ماه تابستان است، و فقط تلاطم و انقلاب دریا علت آن نیست.

امشب هوا آن قدر خنک شده بود، که تمام مسافرین برای خوابیدن محتاج به لحاف و بالا پوش شدند.

بی عاري عکام ها

امروز جمعه هشتم ربیع الاول مطابق «بیست و هفتم عقرب»، حالت دریا و هوا آرام و معتدل بود، و امشب که شب نهم ربیع الاول بود اغلب رفقا در جایگاه ما آمد، و به مزاح و شوخی و انس و صرف چای برگزار نمودند، و آقای «حاج سید احمد واعظ کاظمینی» مدتدی متبر رفته، حاضرین را محظوظ فرمودند. لکن عکام ها که لباس های مسخره پوشیده بودند، آنقدر بیماری و شوخی های غیرمعقولانه کردند، که موجب

اوقات تلخی ما شد، و برای مراعات مقام و احترام حاج هندی و کابلی و غیرهم که در کشته بودند مجلس را منحل، و اشخاص را متفرق نموده ساعت هشت از شب گذشته خوابیدیم.

کراچی

امروز شنبه نهم ربیع الاول مطابق «بیست و هشتم عقرب»، صبح کشته به ساحل «کراچی» رسید و توقف کرد، جمعی از مسافرین که بالغ به هفتصد هشتاد نفر می شدند پیاده شدند که از «کراچی» به «بصره» بروند، و یا از خط «دزداب» به «مشهد مقدس» رهسپار شوند.

در تمام محوطه اسکله از طرف «حاج عبدالغئی» تاجر شیعی، سفره نهار گسترده بودند که تمام حاج صرف نمودند، خود «حاج عبدالغئی» هم با بعضی از محترمین به استقبال حاج آمده بود، و از آنها پذیرائی می کرد باقیماندگان حاج که مانیز از جمله آنها بودیم، پیاده نشده عازم «مبئی» بودند، و چون بنای حرکت کشته به عصر بود، بعضی به شهر رفته آذوقه و میوه جات خریدند، برای ما هم سیب و انار بسیار خوب، و سبزیجات لطیف و یخ مصنوعی زیاد آورند، و با آن که هوا خلی خنک و احتیاجی به یخ نبود، برای کسانی که سه ماه

تابستان را بدون یخ، آن هم در مملکت گرم «حجاز» و مناطق حاره گذرانیده بودند، این یخ خیلی مطلوب و دلچسب بود، و از آن به حد افراط صرف کردیم، و به اصطلاح دلی از عزا درآوردیم.

طرف عصر کشتی را ضدغونی کرده و شستشوی کاملی کردند، و به واسطه خلوت بودن آن گردش مفصلی در آن کردیم، سپس کشتی به حرکت افتاد و «حاج محمدجعفر ما هو تچی طهرانی» رفیق ما، که به شهر

صفحه

۲۴۱

رفته و برگشته بود، هر چه سعی کرد توسط قایق به کشتی برسد ممکن نشد، البته از «کراچی» توسط خط آهن به «بمبئی» خواهد آمد.

مجموع مدت سیر ما از «جده» به «کراچی» نه روز و ده شب طول کشید، با آن که موقع رفتن به «مکه»، حاج دیگر همین مسافت را چهارده پانزده روزه پیموده بودند، علتش وجود برسات در آن وقت و آرامی دریا در این فصل می باشد.

شب ماهتاب قشنگی داشته، و مدته در سطحه و عرشه کشتی قدم زنان گردش کرده بعد استراحت نمودیم.

سواحل هندوستان

امروز یکشنبه دهم ربیع الاول مطابق «بیست و نهم عقرب»، تا شام هوا قدری مرطوبی و گرم و حبس شده بود، و کشتی به سرعت می رفت و همه جا در طرف پیسار، کوهها و جنگلهای سواحل «هندوستان» نمودار می بود، طرف شب یکی دو دفعه آثار روشنائی و چراغ هم از جانب ساحل دیدیم.

ورود به بمبئی

امروز دوشنبه یازدهم ربیع الاول مطابق «سی ام عقرب»، برای دو ساعت به غروب مانده، کشتی به ساحل «بمبئی» رسیده لنگر انداخت، و به واسطه تعطیل گمرک خانه، شب را در کشتی ماندنی شدیم و هر چند اواقتمان از این جهت ناخ شد، لکن منظره شهر «بمبئی»، با کورهای چراغ بر ق و منظره سطح دریا، با هزاران کشتی که در آن لنگر انداخته، و از هر کدام یک نوع صدای ای بلند و یا یک قسم چراغ های روشن بود

صفحه

۲۴۲

بی تماشا نبود، و مدت مسافرت ما از «جده» تا «بمبئی» سیزده شبانه روز درست طول کشید.

امروز سه شنبه دوازدهم ربیع الاول مطابق «اول قوس»، (۱) صبح کشتی به کنار اسکله آمد، و توسط پلکان چوبی که از ساحل بلند کردند، با کمال راحتی پیاده شدیم، جمعی از اهالی شهر به استقبال مسافرین خود آمده بودند، و جمعی از آشنازان طهرانی ما که از «جده» توسط «کشتی همایون» قبل ما آمده بودند، کنار اسکله انتظار ورود ما را داشتند، از دیدار یکدیگر خوشوقت شدیم، و پس از گشتن از گمرک خانه که دقت و نقشهای کاملی نمی کردند، توسط درشکه رفته به مسافرخانه «جعفر سلیمانی» در محله «واری بندر»، که موقع عزیمت به «مکه» هم، در آنجا منزل کرده بودیم و شرح آن داده شده است، و نهار را مهمان «حاج محمد تقی» بلورفروش بودیم، که قبل از ما با «جهاز همایون» وارد شده بودند، و شب را به استراحت گذرانیدیم.

تلگراف به تهران

امروز چهارشنبه سیزدهم ربیع الاول مطابق «دوم قوس»، صورت تلگراف هائی تهیه و به «طهران» مخابره کردیم، و هر کدام کاغذی هم توسط پست ارسال نمودیم، هوای «بمبئی» در این ایام، بسیار لطیف و معتدل بود، روز با لباس مختصری حرکت، و شب در ایوان عمارت مسافرخانه بدون روپوش می خوابیم. میوه جات از هر قبیل موجود بود، به علاوه چندین قسم میوه ها دیدیم که در ممالک ما یافت نمی شود.

۱- نهمین ماه فلکی مطابق با آذرماه.

صفحه

۲۴۳

مغول محله

امروز پنجشنبه چهاردهم ربیع الاول مطابق «سوم قوس»، صبح رفتیم به «حمام مغول» که در «مغول محله» واقع، و مخصوص جماعت شیعه است، واقعًا حمام خیلی تمیز و پاکیزه و دل چسبی بود، کارگران آن چند نفر بیزدی بودند، و با صمیمیت خدمت می کردند، این حمام در تمام شب هم باز است و تمام خزانه ها و پلکان ها و دالان ها و سایر ملحقات آن، با چراغ برق روشن می شود، و روز که سربینه حمام نشسته لباس می پوشد، از هر طرف در پشت جام های شیشه گل کاری و سبزه و باغ می بیند. طرف عصر تا دو سه ساعت از شب، در خیابانهای عریض و قشنگ شهر گردش کرده، به منزل مراجعت و استراحت نمودیم.

باغ وحش

امروز جمعه پانزدهم ربیع الاول مطابق «چهارم قوس»، صبح زود توسط واگون الکتریک رفتیم به تماشای باغ وحش معروف «بمبئی»، که در اینجا «باغ رانی» می گویند، و به کلی خارج از شهر است، و پس از تماشای یک قسمت آن، و مشاهده چندین هزار قسم حیوانات عجیب و غریب که در قفس های آهنی جا دارد، و ملاحظه هزاران نوع طیور و حیوانات آبی، که در دریاچه های مصنوعی زندگی می کنند، ظهر شد و از گردش در خیابانهای طولانی باغ مزبور خسته شده بودیم، و در مراجعت نزدیک همین باغ، یکی دو ساعت هم صرف تماشای موزه نمودیم، و از جمله چیزهای قابل ذکر که دیدیم، مسکوکات تمام ممالک عالم قدیماً و جدیداً، مجسمه تمام ملل دنیا انان و ذکورآ، با لباس های مخصوص هر کدام و نمونه هائی از چراغ های قدیم و جدید، از پیه سوز ها گرفته تا

صفحه

۲۴

چراغ های الکتریک، و نمونه هائی از تمام آلات و ادوات دفاعیه، که نوع بشر از اول خلقت تا به امروز به کار برده و می برد، و تیپ حرکات نماز و عبادات تمام مذاهب عالم، که توسط مجسمه های کوچکی ارائه و نمایش داده می شود، و هزاران نمونه از صنایع قدیمه «چین» و «هندوستان» و غیره.

طرف عصر در منزل صرف نهار کرده، شب را به گردش در کنار دریا و خیابان ها و استراحت گذرانیدیم.

خبر حمله به رشت

امروز شنبه شانزدهم ربیع الاول مطابق «پنجم قوس»، توسط «حاج علی «نامی که دلال خردباری بلیط کشته چهت مسافرین است، بلیط کشته پستی جهت» بصره»، به قیمت هر بلیطی سی و یک روپیه گرفتیم، و بنا هست ان شاءالله روز سه شنبه حرکت کنیم، طرف صبح «حسین آقای داش» پسر «حاج علی اکبر بزار» که از «طهران» آمده و عازم «اروپا» است به دیدن ما آمده، و شرح رقت آوری از قضیه مهاجمه «بالشویکها» به شهر «رشت»، و فرار قاطبه اهالی آن جا به «قزوین» و «طهران» بیان کرد، و نهار را در منزل «حاج شیخ محمد شوشتری» که از تجار درجه اول «بمبئی» است، و به مناسبت سابقه دوستی با «حاج شیخ جمال کتاب فروش» مارا هم دعوت کرده بود صرف نمودیم، ضیافت خلیل عالی، مرکب از اغذیه ایرانی و هندی تهیه نموده بود، طرف عصر به تماشای استاسیون خطوط آهن، و اسکله کشته رانی رفت، برای چهار از شب گذشته به منزل برگشته خوابیدیم.

صفحه

۲۴۵

کلیسا، مسجد و بتکده

امروز یکشنبه هفدهم ربیع الاول مطابق «ششم قوس» را، تماماً صرف گردش خیابان ها و تماشای مغازه های عالی و باشکوه شهر نموده، ضمناً چندین کلیساهاي نصاری و صدها مساجد مسلمین، و هزاران بتکده هندوها را تماشا کردیم، الحق مساجد مسلمین اعم از شیعه و سنی، خلیل عالی و قشنگ و پاکیزه و باشکوه است، و مثل مساجد مخربه ایران، مایه سر شکستگی و انفعال مسلمانها در نظر خارجی ها نیست.

«حاج محمدحسین یراقچی» همسفر ما، که دو روز بود برای تماشا به شهر» پونه» رفته بود، امروز معاودت کرد و شرحی از جنگ ها و کو هستانها و بیلاقات و آیشوارها، که در طریق خط آهن دیده بود نقل می کرد. امشب را هم به گردش و سپس به استراحت برگزار کردیم.

میتینگ استقلال طلبان

امروز دوشنبه هیجدهم ربیع الاول مطابق «هفتم قوس»، دسته جات شورشیان و استقلال طلبان «هند»، در چندین نقطه شهر میتینگ می دادند، و بر ضد مداخلات و عملیات «دولت انگلیس»، خطابه ها خوانده نقطه ها می دادند که به واسطه ندانستن زبان «هندی» ما چیزی نمی فهمیدیم، و به حالت اجتماع در خیابانها گردش می کردند، و قوای پلیس و نظام ابدأ از آنها جلوگیری نمی کردند.

در موقع رفتن به «مکه معظمه» کوهي در وسط شهر «بمبئی» دیدیم، که دور تا دور آن دامنه خانه ها و ساختمانها بود، و چون مانع از اتصال خیابانها و خطوط واگون برق به یکدیگر بوده، یک عده عمله جات مشغول کدن آن بودند، و سنگ های آن را توسط ماشین مخصوص خورد

صفحه

۲۴۶

کرده، چهت شوشه کردن خیابانهای آخر شهر، و سد بستن در جلو دریا حمل و نقل می کردند، و امروز که قریب چهار ماه از آن تاریخ می گذرد، تمام آن کوه از جای برداشته شده، و در جای آن طرح خیابانها و خانه ها و عماراتی ریخته، مشغول ساختمان آنها هستند، ضرب المثل معروف «هم الرجال تقلع الجبال»، (1) درست در این مورد به حقیقت رسیده است.

از قرار تحقیقاتی که شد، اغلب عمارت و خانه های شهر «بمبئی» متعلق به بلدیه (2) است، که خود ساخته و اجاره می دهد، و از خانه های ملکی اهالی، دو دوازدهم مال الاجاره تقریبی یک ساله آن را، برای حق آب و روشنائی برق می گیرد.

در شهر «بمبئی» علاوه بر واگونهای برق که لاینقطع در حرکت هستند، آن قدر در شکه کرایه و اتومبیل و گاری بارکش رفت و آمد می‌کنند، که رفتن از قسمت پیاده رو یک طرف خیابان به طرف دیگر بسیار خطرناک است، و کمال احتیاط و مواضع لازم دارد، از در شکه ها تا نمره دوازده هزار، و از اتومبیلها تا نمره بیست هزار، و از گاری ها تا نمره چهل هزار را ما دیدیم.

حرکت به طرف بصره

امروز سه شنبه نوزدهم ربیع الاول مطابق «هشتم قوس» چنانچه ذکر شد، موعد حرکت به «بصره» بود، لهذا صبح زود با در شکه به طرف اسکله «نمبر ۱۵ (۳)» رفتیم، «حاج ابوالحسن خادم» هم با اثاثیه توسط گاری رسید،

۱- همت های مردان کو ههارا از جای برمی دارد.

۲- شهرداری.

۳- شماره ۱۵

صفحه

۲۴۷

و بعد از معطلي زياد، سوار كشتی پستي موسوم به «بارودا» شديم، که بلطي آن را به قيمت سی و يك روبيه گرفته بوديم.

نزديک ظهر جهاز حرکت کرد، ساعت به ساعت، روز بروز هوا سردتر می شد بادهای شديد و سردی هم از جانب شمال که سواحل مملکت «ایران» ماست میزید. متوجه آن قدر سرشد که شب ها با تمام لباس ها و بالاپوشها خوابمان نمی برد.

روز چهارم حرکت، به ساحل «بندر عباس» رسیدیم، و روز ششم در ساحل شهر «بوشهر»، دو سه ساعت کشتی توقف کرد، محمولات پستی و چند نفر مسافر را پیاده کردن، روز هفتم در ساحل «آبادان» باز دو سه ساعت کشتی توقف کرد، انبارهای نفت شرکت «ایران» و «انگلیس» به خوبی نمودار بود.

روز هشتم سواحل «محمره» و آثار شهر مزبور ظاهر شد، و حجاج به واسطه خلاصی از آب های شور و تلخ دریا، و رسیدن به آب شیرین و گوارای «سط العرب»، امروز نهايت خوشحالی وجود و شعف داشتند، بالأخره طرف عصر کشتی به ساحل شهر «عشار» رسیده لنگر انداخت، و چون وقت تنگ بود و لازم بود طبیب بلديه، مسافرين را معانيه کند، شب را در کشتني مانديم.

معانيه مسافرين

امروز چهارشنبه بیست و هفتم ربیع الاول مطابق «شانزدهم قوس»، پس از معانيه شدن توسط دکتر بلديه، مسافرين شروع به پياده شدن کردن و تا عصر دچار تقيشات مأمورین گمرک بودند، ما هم نزديک غروب خلاص شده با در شکه به شهر «عشار» آمدیم، و سرمای فوق العاده اقتضا

صفحه

۲۴۸

مي کرد که اطاق و منزلی بگيريم، لكن ممکن نشد و در همان مسافرخانه در قفسی که موقع عزیمت به «مکه» منزل داشتیم نزول نمودیم، و روز پنج شنبه مسافرین بلطي مرکب موسوم به «خلیفه»، یا مرکب موسوم

به «سالمی» را گرفتند، و روز شنبه «مرکب خلیفه»، مسافرین خود را که غالباً رفقا و آشنايان طهراني ما بودند حرکت داد، و ما که بليط «مرکب سالمی» داشتيم مانديم، و موافق آنچه شنide مي شد «مرکب سالمی» در يك فرسخي «بصره» معیوب و ناسالم شده، و تا آن را تعمير نکند نمي تواند حرکت کند.

شب در کشتی

امروز يکشنبه غره ربيع الثاني مطابق «بیست قوس»، کشتی سالمی وارد شد و مسافرین با کمال عجله نقل اثنایه نموده سوار آن شدند، ولی مرکب حرکت نکرد و شب را در آن به سر بردم، اين چنروزه توقف در «عشار»، تمام مسافرین ملول و دل تنگ بودند، و از صدمات و زحمات مسافت و سرمای شدید به جان آمده بودند، میوه جات پائیزه از هندوانه و خربزه و مرکبات و سبب و انار و غیره به حد وفور بود.

امروز دوشنبه دوم ربيع الثاني مطابق «بیست و یکم قوس» و امشب را هم، «مرکب سالمی» حرکت نکرده مشغول بارگیری و تعimirات بود، و معلوم گردیدکه از مرکب هاي بسيار مندرس و ساقط است که ما دچار آن گردیده ايم.

ساحل عشار

امروز سه شنبه سوم ربيع الثاني مطابق «بیست و دوم قوس»، مرکب با هزاران صدا و فريادهای ناهنجار، از ساحل «عشار» با کمال تاني و خرامان

صفحه

۲۴۹

خرامان حرکت کرد، و پس از يك ساعت حرکت، در کنار منبع نفت ایستاد و مشغول نفت گيري شد، و اول غروب دوباره به راه افتاد و بعد از دو سه ساعت مجدداً ایستاد و لنگر انداخت.

بقعه «عزير» پیغمبر

امروز چهارشنبه چهارم ربيع الثاني مطابق «بیست و سوم قوس»، صبح مرکب به راه افتاد، نزدیک ظهر در ساحل يسار دجله، بقعه «عزير پیغمبر» و مساكن يهودي هاي مجاور آن نمودار شد، امشب باران زيادي آمد به ضمiemeه تنگي مكان، و معطلي زياد مرکب، و خشونت و حشیگري عمله جات آن که عموماً اکراد اعراب منش بودند، موجب مزيد زحمت و اوقات تلخی گردید، در واقع ابتداي حرکت ما از «بصره» امروز بوده است، و اين سه روزه بي جهت و قتمان در مرکب تلف شد.

شهر عماره

امروز پنجشنبه پنجم ربيع الثاني مطابق «بیست و چهارم قوس»، و امشب مرکب خرامان خرامان در حرکت، و در طرفين «دجله» همه جا كوخ هاي اعراب و آثار آباداني نمایان بود، ساعت چهار از شب رسيديم به شهر «عماره»، و مرکب توقف کرد.

قری در خیابان مستطیل و قشنگ شهر، که با چراگ هاي برق روشن بودگرداش کردیم، بعضی از مسافرین، نواقص آذوقه خود را خریداري کردند، مرکب هم پس از دو ساعت توقف و خالی کردن بارهای خود برآه افتاد.

امروز جمعه ششم ربيع الثاني مطابق «بیست و پنجم قوس»، طرف صبح چنان مه غلیظي تولید شد، که طرفين ساحل را شخص نمي ديد، و

صفحه

۲۵۰

پس از برطرف شدن مه، سرمای بسیار سختی حادث گردید.

سه ساعت از شب گذشته رسیدیم به قریه «علی شرجی»، به قدر نیم ساعت مرکب در آنجا توقف کرده دوباره به راه افتاد، مجدداً در کنار ساحل لنگ کرد و طرف سحر حرکت نمود، روز شنبه هم به این منوال گذشت، و هر چه پیش می رفتم آب دجله کمتر می شد و پائین تر می افتاد و مرکب از سرعت خود می کاست.

بلده کوت

امروز یکشنبه هشتم ربیع الثانی مطابق «بیست و هفتم قوس»، صبح رسیدیم به «بلده کوت»، و چون خط آهن از آن جا به «بغداد» دایر و متصل بود، و چون اغلب مسافرین از سردي هوا و کندی و صدمات مرکب منحوس «سالمی»، به تنگ آمده بودند، اکثر آنها پیاده شدند که با ماشین برونده، من هم با « حاج سید ابوطالب» و « حاج آقا بزرگ» پیاده شدمیم، و باقی رفقا در مرکب ماندند، و ما پس از طی یک ربع فرسخ مسافت از ساحل رسیدیم به ایستگاه شمن دوفر، (۱) ماشین صبح رفته بود، ماشین شب هم مملو از قشون بود، و جای مسافر نداشت و شب را بدختانه بی سر و سامان در یک اطاق کوچک و کثیفی به سر بردم.

بغداد

امروز دوشنبه نهم ربیع الثانی مطابق «بیست و هشتم قوس»، صبح ماشین رسیده، پس از اخذ بلیط سوار آن شدیم و قیمت هر بلیط را هفت

1- قطار.

صفحه

۲۵۱

روپیه چهار آنه کم گرفتند، و مطلقاً در این خط، قیمت بلیط ها از قرار هر میلی یک آنه است، و از «کوت» تا «بغداد» یکصد و شصت میل می شود، که معادل سی و هشت فرسخ ما است، دو سه ساعت اول ماشین خیلی آهسته و خرامانه مثل «مرکب سالمی» می رفت، لکن از آن به بعد بر سرعت سیر خود افزود، و به جای آن که یک ساعت به غروب مانده در «بغداد» باشیم، یک ساعت از شب گذشته وارد شهر مزبور گردیدیم، و به عجله توسط درشکه به پای خط واگون «بغداد» به «کاظمین» رفتم، بدختانه واگون مزبور کار نمی کرد و درشکه ها هم، به علت نظامی بودن شهر از غروب به بعد من نوع از حرکت به خارج شهر بودند، هر دسته مسافرین به طرفی رفتند، ما هم در قهوه خانه وارد شده شام خوردیم و استراحت کردیم، لکن به واسطه سرما و کثیفی قهوه خانه، خواب مان نبرد و نیمه شب برخاسته رفتم به حمام شیعه های «کرخ» که خیلی گرم و مطلوب بود.

کاظمین

امروز سه شنبه دهم ربیع الثانی مطابق «بیست و نهم قوس»، پس از ادای فریضه در حمام، و صرف چای در قهوه خانه، به پای خط واگون آمده سوار شدیم، و به طرف «کاظمین» رهسپار گردیدیم، «شیخ عبدالکریم خادم» صاحب خانه ما به استقبال آمده بود، و مارا یک سره به خانه «آقا سید سلمان خادم» دلالت کرد، و بحمدالله پس از پنج ماه بی سر و سامانی و مسافرت بر و بحر، بار دیگر خود را در جوار حضرت «موسى بن جعفر» «علیه السلام» دیده، و موفق به زیارت آن بزرگوار و ادای شکر الهی شدیم.

امروز و امشب و یوم چهارشنبه را صرف استراحت و زیارت های

صفحه

۲۵۲

پی در پی نمودیم، از قراری که بعضی زوارهای تازهوارد «کرمانشاهی» نقل کردند، در حدود غربی «ایران» تاکنون شش هفت برف سنگین باریده، و سرمای فوق العاده شده است، و می گفتد حرکت شما در این موقع به طرف «ایران» امکان ندارد، و تمام طرق و شوارع به واسطه برف های فوق العاده، مسدود شده است.

چله زمستان

امروز پنجشنبه دوازدهم ربیع الثانی مطابق «دهم جدی»، (۱) که روز دوم چله زمستان بود، هوای «عراق» خیلی معتدل و ملایم بود، طرف عصر» کشتی سالمی» به «بغداد» رسید، و رفای عقب مانده ما به ما ملحق شدند، و درک زیارت شب جمعه را نمودند.

روز شنبه آقای «حاج سید عزیزالله» با ما خدا حافظی گفته، توسط عربانه به عزم تشریف به «نجف»، و رسیدن نزد اهل و عیال خود حرکت کردند، ما هم تلگرافاتی به «طهران» مخابر و تقاضای برات وجه کردیم، و پس از چند معطلي جواب نرسید، و چون بانک قیمت روپیه را تعیین نمی کرد، تجار هم در داد و ستد های خود بلا تکلیف بودند، به کسی وجه نمی دادند، ضمناً هزار گونه اخبار و حشتناک راجع به هجوم «بالشویکها(۲)» به «گیلان» و انقلاب «طهران» و غیره مسموع می شد، که لذت و عیش و

۱- دهمین ماه فلکی مطابق با دی ماه.

۲- بالشویک ها در انقلاب ۱۹۱۷م، پس از برانداختن حکومت تزاری به رهبری لنین با استقرار دیکتاتوری پرولتاریا، زمام امور را به دست گرفته و حزب کمونیست را تشکیل داده و دولت اتحاد جماهیر شوروی را به وجود آورده.

صفحه

۲۵۳

زيارات ما را منقص (۱) و کدر می نمود.

زيارت عسكريين

امروز جمعه بیستم ربیع الثانی مطابق «دهم جدی»، من و آقای «حاج سید احمد» به عزم زیارت «عسکریین»، به پای خط آهن «سامره» رفته، و بلیط را به قیمت چهار روپیه و پنج آنه گرفته سوار ماشین شدیم، و در ایستگاه های «مشاهده»، و «سیمه» و «بلد»، ماشین هر کجا چند دقیقه توقف کرد و طرف عصر رسیدیم به ایستگاه «سامره» و از آن جا توسط عربانه به کنار «شط» رفته، و به وسیله قایق عبور نموده برای مغرب وارد شهر «سامره» شدیم، و یک سره به منزل آقای «آقا شیخ آقا بزرگ» که از علمای «سامره» و از دوستان و بستگان آقای «حاج سید احمد» بود وارد گردیدیم، و سه شب و دو روز در آنجا بوده به زیارت حضرات «عسکریین» موفق، و از مصاحت و مذاکرات آقایان «آقا شیخ آقا بزرگ» و آقای «آقا میرزا محمد» محظوظ بودیم.

زيارت وداع

امروز دوشنبه بیست و سوم ربیع الثانی مطابق «سیزدهم جدی»، صبح زود پس از زیارت وداع، از «سامره» حرکت کرده کنار «شط» رفتم، با آن که اول طلوع آفتاب بود مسافرین رفته بودند و دیگر عربانه نبود، گفتد

نیم ساعت دیگر ماشین حرکت می کند، از کنار «شط» تا پایی ایستگاه ماشین، پیاده و دوان در اراضی پرگل و با تلاق شده طی طریق کرده،

۱- کوتاه و ناقص.

به محض رسیدن ما ماشین به راه افتاد، خستگی و زحمت دوندگی به تن ما ماند و معلوم شد تا دو روز دیگر ماشین به «کاظمین» نخواهد رفت، ناچار دوباره به شهر برگشتیم و چون عربانه موجود نبود در مراجعت به شهر هم پیاده بودیم، و بالجمله از راه توفیق اجباری دو روز دیگر هم در «سامره» به زیارت موفق بودیم، و عصر سه شنبه خبر رسید که ماشین از «موصل» آمده به «کاظمین» حرکت می کند.

در کاظمین

امروز چهارشنبه بیست و پنجم ربیع الثاني مطابق «پانزدهم جدی»، صبح یک ساعت زودتر جنبدیه (۱) و به موقع در کنار خط آهن حاضر بودیم، و می خواستیم «بلیط بلد» گرفته به زیارت «حضرت سید محمد» برویم، لکن بارندگی و سرمایی زیاد موجب انصراف خیال شد، و همان بلیط «کاظمین» را گرفته سوار شدیم، و پس از پنج ساعت رسیدیم به شهر «کاظمین»، و ده روز دیگر به حالت سرگردانی و حیرت و بلا تکلیفی در «کاظمین» گذرانیدیم، زیرا که دو سه روز بعد از رسیدن از «بصره» به «کاظمین»، تمام اسباب و لوازم سفر را که برای ما بار گرانی شده بود به ثمن بخسی (۲) فروخته، و هر یک از رفقاء برای خود یک جامه دان مرتب تهیّه و خود را سبک بار و حاضر برای مراجعت به «ایران» «به اقرب وسائل ممکنه نموده بودیم، و «حاج ابوالحسن طباخ» هم از خدمت مرخص شد به «کربلا» نزد خویشان خود رفت، «حاج محمدحسین یراقچی» هم سفر

۱- حرکت کرده.

۲- بهای ناچیزی.

ما هم، رفای جدیدی گرفت، دو نفر رفیق و هم سفر دیگر ما «حاج آقا بزرگ لباسچی» و «حاج سید ابوطالب ماهوتچی» هم، مثل ما بلا تکلیف بودند، و ضمناً اوقات خود را به رفت و آمد «بغداد» جهت معاملات تجاری مشغول داشتند، و جواب تلگراف های ما و تمام مسافرین از «طهران» نمی رسید کسی کاغذ هم نداشت، بانک انگلیس تسعیر (۱) روپیه را تعیین نمی کرد و تجار در داد و ستد و معامله روپیه بلا تکلیف بودند، راه «کرمانشاهان» هم مسدود و غیر قابل عبور شده بود، هزاران گونه اخبار ناگوار و ارجیف از «رشت» و «طهران» و «قزوین» و هجوم «بالشویکها» و غیره مسموع می شد، خلاصه آن که از روز رسیدن به «کاظمین»، زندگی و احوال خوبی نداشتم، و هر روز را به امید رسیدن اخبار «طهران» به فردا می رساندیم، و به همین جهات بود که من هم دیگر حال نوشتن روزنامه و تحریر تمام احوال و اوضاع مسافرت را نداشته، و به یادداشت های مختصر حرکت و ورود قناعت نمودم.

جنایات انگلیسی ها

امروز شنبه پنجم جمادی الاولی مطابق «بیست و پنجم جدی» به عزم تشرف به «کربلای معلی»، من و آقای «حاج سید احمد»، از «کاظمین» به «بغداد» رفت، و بليط عربانه فردا گرفته، شب را در مهمانخانه اسلامی که خيلي قشنگ و جديبالبنا و پاكيزه بود استراحت كرديم، صبح يكشنبه قبل از اذان سحر، فراش كمپاني عربانه آمد و بيدارمان كرد، و بعد از ادای فريضه صبح، به اداره عربانه رفته سوار شديم دو ساعت از آفتاب گذشت

1- قيمت گزاري.

صفحه

۲۵۶

رسيديم به «محموديه»، نهار در «مسيب» صرف شد و در حال حرکت خانه هاي بسياري را كه «انگلیسي ها» در جنگ با اعراب آتش زده و منهدم كرده بودند تماشا كرديم، و برای يك ساعت مانده به غروب به «کربلاي معلی» رسيده و در منزل آقا «سید کاظم خادم» ورود نموديم، و چهار شب در خدمت جد مظلوم «حضرت سيدالشهداء» «عليه السلام» مشغول زيارت و عتبه بوسی بوديم، من يك كاغذ از زاويه مقدسه داشتم که تاريخ آن دو ماه قبل بود، و رفع نگرانی و تشویشات راجعه به انقلابات «گیلان» و قضایای اخير «طهران» را نمي كرد.

نجف

امروز چهارشنبه نهم جمادی الاولی مطابق «بیست و نهم جدی» به عزم تشرف به «نجف اشرف» صبح بسيار زود توسيط عربانه كمپاني از «کربلاي معلی» حرکت كرديم، در سه نقطه «خان خيله» و «خان سور» و «خان مصلی»، اسب هاي عربانه را عوض كردند، و برای يك ساعت به غروب مانده وارد «نجف اشرف» شده، در منزل هم سفر «مكه» خودمان آقای «حاج سید عزيز الله نجفي» ورود نموديم، و مدت پنج روز مهمان ايشان و موفق به عتبه بوسی «حضرت امير المؤمنان» «عليه السلام» (و متول به ذيل عنایت آن بزرگوار بوديم، ضمناً يك روز به «کوفه» رفته، درك اعمال مسجدين و زيارت «حضرت مسلم بن عقيل» «عليه السلام» (نموديم، آقای «آقا سید محمد تقی نجفي حضرت عبدالعظيمی» را هم ملاقات، و من يك كاغذ ديگر از پدر بزرگوار توسيط ايشان داشتم، که تاريخ آن نيز قریب دو ماه پيش بود، و رفع تشویش و اضطراب و ايجاب تسلی و اطمینان از قضایای «طهران» نمي كرد.

صفحه

۲۵۷

ورود به کربلا

امروز يكشنبه سیزدهم جمادی الاولی مطابق «سوم دلو»، (1) صبح زود توسيط عربانه كمپاني از «نجف اشرف» حرکت، و طرف عصر به «کربلاي معلی» ورود كرده، دو روز ديگر به زيارت و عتبه بوسی «حضرت سيدالشهداء» - ارواحنا فداه - مشرف و موفق بوده، در همان خانه «آقا سید کاظم خادم» «بندرانی شدیم.

امروز چهارشنبه شانزدهم جمادی الاولی مطابق «ششم دلو»، توسط عربانه از «کربلای معلی» حرکت، و طرف عصر به «بغداد» ورود نموده و در حین شدت بارندگی، به وسیله واگون به «کاظمین» رسیدم، هنوز جواب تلگرافات نیامده بود و اخبار راجع به جنگ «روس» و «ایران»، و انقلابات «طهران» در السنه و افواه شایع بود.

بالآخره در ضمن یک هفته، جواب های تلگرافات تمام حاج و غیرهم متدرجاً رسید، و مسافرین متدرجاً بنای حرکت به اوطان خود گذاشتند، ما هم در روز سه شنبه ۲۲، جواب تلگراف و برات تلگرافی خود را وصول نموده، فوراً مهیایی حرکت شدیم لکن صحت و سقم اخبار مسموعه هنوز مجھول و بنابراین تشویش و پریشان خیالی ما برطرف نشده بود، و هر ساعت می خواستیم زود به راه بیفتیم.

خلاصه آن که از موقع مراجعت به «عراق» لذائذ مسافرت و روح فرح و انبساط در ما وجود نداشت.

۱- یازدهمین ماه فلکی مطابق با بهمن ماه.

صفحه

۲۵۸

زیارت وداع

جمعه بیست پنجم جمادی الاولی مطابق «پانزدهم دلو»، بعد از تحقیقات از موعد حرکت ماشین «بغداد» به «قره تو» و وصول خبر مقطوع، بالآخره امروز پس از زیارت وداع در حرم مطهر «کاظمین»، به پای واگون رفته و بعد از خداحافظی و وداع با آشنایانی که به مشایعت آمده بودند، سوار واگون شده به «بغداد» رفتیم، و در محوطه شمن دوفر در قهوه خانه نزول نمودیم، ساعت هفت از شب گذشته ماشین رسید و بليط به قیمت نه روپیه و چهار آنه تحصیل کرده سوار ترن شدیم، و ساعت ده از شب ماشین حرکت کرد.

اغلب مسافرین از اعراب بودند که در بین راه متدرجاً پیاده شدند، مسافر «ایران» ده دوازده نفر بیش نبودند، روز شنبه ماشین تماماً در حرکت بود، فقط در هر ایستگاهی چند دقیقه توقف می کرد، طرف عصر از دو «تونل» کوچک عبور نمود که عبور از هر کدام چهار الی پنج دقیقه طول می کشید، شب یکشنبه ماشین در «خانقین» لنگ کرد و ما در همان واگون به راحتی خوابیدیم.

قصر شیرین

امروز یکشنبه بیست و هفتم جمادی الاولی مطابق «هدفه دلو»، صبح ماشین به راه افتاد، بعد از دو ساعت رسیدم به ایستگاه «تیروق» که قریب یک فرسخ به «قره تو» مانده است، آنجا پیاده شدیم و معاینه و تفتشات گمرکی سه ساعت طول کشید، و مأمورین «هندي» و «عرب» با مسافرین سخت گیری نمی کردند، و هر چه می توانستند اسباب و محمولات آنها را در غیبت «صاحب منصبان انگلیسي «به قاچاق یا

صفحه

۲۵۹

مسامحه می گذرانیدند.

بالآخره توسط چند رأس قاطر بارکش از «تیروق» به «قصر شیرین» رفتیم، که فاصله آن قریب یک فرسخ می شود. و در گمرک خانه «قصر» هم که متعلق به «ایران» است، تفتشات گمرکی به عمل آمد و تذکره های ما را گرفتند و دیگر ندادند، و در کاروان سرائی ورود کرده استراحت نمودیم، و روز شنبه در تجسس مرکب یا مرکوبی برآمدیم که به «کرمانشاهان» بروند، اتومبیل حاضر نبود، یک دستگاه «دلیجان (۱)» گرفتیم که با چهار نفر یعنی آقایان «حاج سید احمد» و «حاج سید ابوطالب» و «حاج آقا بزرگ» و من با دو نفر مسافر

«کرمانشاهی» که در «قصر» پیدا کردیم با هم حرکت کنیم، و در عوض کسری دو نفر مسافر دیگر ما اضافه بار داشتیم که کرايه آنرا دادیم.

کرند

امروز سه شنبه بیست و نهم جمادی الاولی مطابق «نوزدهم دلو»، نزدیک ظهر سوار دلیجان شده حرکت کردیم و دو ساعت به غروب مانده رسیدیم به محلی که موسوم به «خمپاره» است، و به واسطه حاضر نبودن اسب و نالمنی که از راه نقل می کردند شب را همان جا در دلیجان گذراندیم، و صبح چهارشنبه مال بستند و حرکت کردیم و این روز را بدون هیچ معطلي منزل به منزل، اسب دلیجان را عوض می کردند و ما می رفتیم، نزدیک «پاتاق»، برف به روی کوهها ظاهر گردید و هر چه پیش می رفتیم هوا سردتر و برف زیادتر می شد، برای دو ساعت از شب گذشته

-
- ۱- کالسکه بزرگ برای حمل و نقل مسافر که پیش از پیدا شدن اتوبوس با آن مسافت می کردند و به وسیله دو اسب یا بیشتر کشیده می شد.

صفحه

۲۶۰

رسیدیم به قصبه «کرند»، و در منزل یک نفر آشناي دو نفر رفیق» کرمانشاهی» خودمان ورود نمودیم، و پس از گرم شدن در کنار آتش، و صرف شام ساعت پنج از شب گذشته اسب هارا عوض کردند، و در حالتی که سرما در نهایت شدت بود، و برف تمام دشت و کوهها را پوشانیده بود حرکت کردیم، و تمام بقیه شب را تا صبح طی طریق می نمودیم.

کرمانشاهان

امروز پنجشنبه غره جمادی الثانیه مطابق «بیست و یکم دلو»، وارد» کرمانشاهان» شده و در خانه نزدیک چاپارخانه ورود نمودیم، طرف عصر تلگراف به «طهران» مخابر و کاغذ توسط پست ارسال گردید، لیله جمعه در منزل «آقا خلیل تاجر همدانی» به مناسبت سابق با آقای « حاج سید احمد»، و لیله شنبه در منزل «آقا سید محمد بزار» طرف تجاري « حاج سید ابوطالب ماهوتچی»، و لیله یکشنبه نیز در منزل «آقا خلیل» موعود بودیم، این دو سه روز را در» کرمانشاهان» به سر بردمیم، هوا چندان سرد نبود لکن برف و بیخ تمام کوچه ها و معابر را مملو و مسدود نموده بود.

روز جمعه هم برف سنگینی بارید که دو دفعه پارو کردند، و موافق اطلاعاتی که به دست آمد هر چند متأسفانه مهاجمه «بالشویکها» به شهر «رشت» و فرار اهالی آن جا صدق بوده، لکن بحمد الله این خطر بزرگ به «قزوین» و «طهران» نرسیده و از این جهت رفع یک قسمت از تشویش و پریشان حواسی ماشد، و برای رفتن از «کرمانشاهان» همان دلیجان چاپارخانه را که با آن وارد شده بودیم، و دلیجان بزرگ خوبی بود کرايه کردیم، و به جای دو نفر رفیق «کرمانشاهانی «چهار نفر از «حجاج همدان» را که در راهها با ما دوستی پیدا کرده بودند، برای تکمیل عده مسافرین دلیجان

صفحه

۲۶۱

اختیار نمودیم، به این ملاحظه و به احتیاط آن که مبادا به واسطه برف زیاد و سد طریق در راهها و شهرها معطل و اسیر اداره چاپارخانه شویم، دلیجان را تا «همدان» کرايه کردیم تا پس از رسیدن آنجا تکلیفمان روش شود.

کنگاور

امروز یکشنبه چهارم جمادی الثانیه مطابق «بیست و چهارم دلو» نزدیک ظهر سوار دلیجان شده با آقایان مشاعین خدا حافظی گفته حرکت کردیم، چهار نفر آشنايان «همدانی» که با ما آمدند عبارت بودند از: جنابان «حاج محمد» و «حاج یوسف» و «حاج حسن» و «حاج حسین» بعلاوه «ابوالفضل فراش حضرت عبدالعظیمی» را که در «کرمانشاهان» بود و عزیمت وطن داشت، برای انجام خدمات همراه آوردمیم، یک بلیط گاری برایش گرفتیم که پهلوی سورچی نشسته بیاید، در مال بند دو فرسخی «کرمانشاهان» دیدیم فنر دلیجان زیاد از اندازه تا شده است که خوف شکستن دارد، سورچی ها هم می گفتند این دلیجان سالم به «همدان» نخواهد رسید، خواستیم به «کرمانشاهان» مراجعت کنیم سورچی ها گفتند برای ما مسئولیت دارد و نمی توانیم برگردیم، بالاخره به حکم استخاره به طرف «بیستون» راندیم، و چون مال یدکی حاضر نبود شب را آنجا در قهوه خانه به سر برده صبح برای افتادیم، هرچه بیش می رفتیم سرما شدیدتر و برف انبوه تر می شد، چند جا اسب عوض کردند و نزدیک غروب رسیدیم به شهر «کنگاور»، و برای دو ساعت از شب گذشته اسب به دلیجان بستند و حرکت کردیم لکن پس از طی یک فرسخ مسافت، به واسطه ناتوانی اسب ها با سرما و یخ بندان که به درجه قصوی بود، یا ناشی بودن سورچی، اسب ها و امانده قدم از قدم بر نمی داشتند شلاقها و جد و

صفحه

۲۶۲

جهد سورچی ها هم ابداً مؤثر نمی شد، بالأخره به این جهت و به سبب خوف از خطر حمله گرگها که چند دسته آنها دیده شدند، مجبور به مراجعت شده شب را در «کنگاور» استراحت نمودیم.

اسدآباد

امروز سه شنبه ششم جمادی الثانیه مطابق «بیست و ششم دلو»، صبح زود سوار شده از «کنگاور» حرکت کردیم، و همه جا مال حاضر بود و عوض می کردند و ما مرتبًا طی طریق کرده نزدیک غروب رسیدیم به «اسدآباد»، معلوم شد به واسطه زیادتی برف و شدت بوران، یک هفته است گردنہ مسدود و عبور و مرور از آن موقوف شده است.

چند دستگاه گاری پست و تجاری قبل از ما رسیده و معطل بودند، گفته می شد که عمله جات مشغول روشن رفتن برف جاده هستند و ممکن است چند روز دیگر راه باز شود، به این انتظار پنج شش روز در «اسدآباد» مسقط الرأس «سید جمال الدین»، لنگ و معطل بودیم، دلیجان ها و گاری های دیگری هم رسیده به ما ملحق شدند، و در قصبه به زیارت دو امامزاده و تماشای «مسجد شاه اسماعیل صفوی» رفتیم، و این چند روز از انگورهای «اونک» معروف، و مویزهای لذیذ «اسدآباد» خوردمیم، جای دوستان خالی بود، گوشت های گوسفند بسیار لذیذ و اعلی هم، به حد وفور بود از آن صرف می نمودیم.

برف و باد و بوران

امروز یکشنبه یازدهم جمادی الثانیه مطابق «دوم حوت»، (1) چون از

1- دوازدهمین ماه فلکی مطابق با اسفند ماه.

باز شدن راه مأیوس، و از معطلي در «اسدآباد» خسته شده بوديم، ما و جمعي از مسافرين از دلیجان و غيره صرفنظر، و چند رأس قاطر کرديم که شايد زودتر خود را به «همدان» برسانيم، و چون رفتن روز به واسطه زيادي عمله جات برف روبي در راه من نوع بود، قرار حرکت به شب افتاد، ضمناً اهالي از کيفيت گرفتن برف و باد و بوران در قله کوه و افتادن قطعات برف به روی قوافل، و تلفاتي را که به همين جهات رساله عابرين و مسافرين متتحمل مي شوند چيزها مي گفتند و حکایت ها نقل مي کردند، در هر حال ليله دوشنبه» متوكلا علي الله، خود را برای رفتن مهيا کرديم و ساعت چهار از شب گذشته، در حالتی که هوا به کلي صاف و مهتاب و در نهايتي برودت بود، سوار قاطرها شده و بناي صعود از گردنگ گذاشتيم، و تا قله کوه که دو فرسخ مي شود هر چند به واسطه پیچ و خم و سرازير و سربالاي جاده، و مستور و منجمد بودن آن از يخ و برف، پاي مالها لغرش مي خورد و رفقا توبه به زمين مي افتادند، لكن قابل برداري و تحمل بود، و غالباً سقوط يك نفر مایه خنده و تقریح دیگران می شد، اما متدرجاً هوا ابر شد در قله گردنگ برف و باران شدیدي مخلوطاً گرفت، و باد تند و سري هم ضميمه آن شد، و با سابقه حرفيائي که در خصوص چنین بورانها از اهالي «اسدآباد» شنيده بوديم، به کلي از زندگي مأیوس و مرگ را پيش چشم خود معانيه مي کرديم، و انتظار سقوط قطعات برف ما را از سرمازدگي دست و پاها و دردهاي اعضاء بدن غافل و لاقيد کرده بود، بوران هم دقیقه به دقیقه بر شدت خود مي افزود، و نفس ها قطع و صداها خاموش شده، و زبانها اگر قدرت به تکلم مي نمودند، فقط تلفظ به کلمه شهادتين بود و به حقیقت مشمول آيه کریمه: {وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَّغَتِ الْفُلُوْبُ الْحَاجَرَ وَتَنَطَّلُوْنَ بِاللَّهِ الظُّلُّوْنَا}

*هَذِلِكَ أَبْلُوْيَ الْمُؤْمِنُوْنَ وَزُلْزَلُوا زَلَّزَالًا شَدِيدًا (۱) } شده بوديم.

همدان

بالآخره لطف الهي شامل حال گرديده، اول طلیعه فجر به قهوه خانه رسيديم و در ضمن دو سه ساعت توقف، و خشک کردن لباسها، و گرم نمودن دست و پا با آتش، و صرف چند پیاله چاي با نان، رفع خستگي في الجمله به عمل آمد، و مجدداً سوار شده به طرف «همدان» رانديم، و بقیه راه را تا شهر که سه فرسخ مي شد نسبتاً آسوده تر پیموديم، زيرا که به واسطه تابش آفاتب حرث هوا ملائم، و يخ و برف جاده خوب، و مبدل به «شولات» (2) «شده سقوط نداشتيم، و هرچه پيش مي رفقيم جاده هموارتر مي شد، به اين کيفيت برای چهار ساعت به غروب رسيديم به «همدان»، و در مسافرخانه معروف به تلفن خانه ورود نموديم، و به محض رسيدن به منزل و صرف غذا حس کرديم که تماماً تب دارييم، و از شدت فرسودگي و خستگي قادر به حرکت نبوده افتاديم.

طرف غروب «آقا شيخ حسن حضرت عبدالعظيمي» رئيس «صلاحیه همدان»، (3) ورود ما را شنیده و به تلفن خانه آمد و با کمال عجز و مغدوریت ما از حرکت، و نهايیت اصرار و جديت او خواهي مارا حرکت داد، به منزل خود برد و فوراً غذائي آورده خورديم، و زير كرسي گرم و داغ خوابيديم، الحق در اين مسافرت نه چنین مشقاتي که ديشب و امروز برای ما پيش آمد، و نه چنین جاي مطلوب و خواب لذتي که امشب

1- احزاب: ۱۰

2- گل ولای کاريزها.

3- دادگاه عمومي دادگستری.

دست داد ندیده بودیم، حساب کردم درست چهل ساعت بیداری کشیده بودیم که تقریباً نصف آن با نهایت رحمت و مشقت و مرارت برگزار شد.

کودتا در تهران

امروز دو شنبه دوازدهم جمادی الثانيه مطابق «سوم حوت»، به حمام رفته تنظیف و رفع خستگی کاملاً به عمل آمد، و نهار را در منزل «حاج محمدحسین همدانی» موعود بودیم، ضمناً معلوم شد که «گردنه اوج» از طریق «قزوین» و «گردنه یش» از طریق «عراق»، چندی است از شدت برف و بارندگی مسدود، و عبور و مرور موقوف شده است، و چندین تلفات هم در راه‌ها اتفاق افتاده، بعد از ورود ما به «همدان»، مخابرات تلگرافی هم به «طهران» مقطوع، بعضی حمل بر پاره شدن سیم تلگراف می‌نمودند، لکن عموماً حبس می‌زند که در «طهران» انقلاب و اتفاق تازه رخ داده، علی‌ای حال مدت ده دوازده روز مادر «همدان» «معطل و بلا تکلیف ماندیم، و تمام لیالی و ایام را به ضیافت در منازل اهالی که هر کدام از ماه‌ها سابقه دوستی داشتند، و منازل آشنايان از «حجاج همدانی» که امسال با ما همسفر بودند برگزار نمودیم، برف هم همه روزه می‌بارد و در کوچه‌ها عبور و مرور خیلی زحمت داشت.

بالآخره بعد از هزار گونه شایعات ناگوار که راجع به «طهران» منتشر شده بود، و هزاران اخبار و حشتناک که در همین موضوع استماع می‌شد، تلگرافات «طهران» رسید و معلوم گردید که «آقا سید ضیاء الدین طباطبائی» ایجاد کودتائی در پایتخت کرده، و تمام اعیان و اشراف شهر را حبس و توقيف نموده، خود از طرف «شاه» به ریاست وزراء انتخاب و منصوب شده، این قدر اجمال قضیه بود که رفع بعضی توهمند را کرد،

لکن از جزئیات کار و موجبات این کودتا هیچ کس هنوز اطلاعی نداشت.

ضمناً چند دستگاه گاری و کالسکه هم از راه «قزوین» و هم از راه «عراق» رسید، معلوم شد راهها باز و قابل عبور گردیده، بنابراین برای حرکت کردن مهیا و مشغول مذاکره و گفتگوی کالسکه یا جز آن شدیم، و چون در باب رفقن از راه «قزوین» به «طهران»، یا رفتن از طریق «عراق» و «قم»، بین ما اختلاف نظر بود سه نفر رفقا و هم سفران من، یعنی «آقا ای حاج سید احمد» و «حاج آقا بزرگ لباسچی» و «حاج سید ابوطالب ماهوتچی» روز جمعه بیست و سوم، توسط درشکه تجاری از «همدان» به خط «قزوین» حرکت کردند، و من برای رفیق راه، آقا ای «حاج محمدجعفر ماهوتچیان طهرانی» را که در راه مکه سابقه دوستی و محبت با هم پیدا کرده بودیم اختیار کرده، با اداره چاپارخانه دولتی داخل مذاکره گرفتن بليط برای خط «عراق» به «قم» شدیم.

آقا ای «حاج شیخ ابوالقاسم دلال طهرانی» هم با ما هم سفر شدند، و به واسطه نبودن مسافر دیگر، ما سه نفر کرايه یک دستگاه کالسکه را در بست پرداخته، بليط آن را گرفتیم که دو روز دیگر حرکت کنیم، این دو روز را من منزل آقا ای «حاج یمین نظام» مهمان آقا ای «قاسم خان» فرزند ارجمندش بوده تائیسی کردیم.

قريه پل شکسته

امروز یکشنبه بیست و پنجم جمادی الثانيه مطابق «شانزدهم حوت»، صبح در چاپارخانه دولتی سوار کالسکه شده حرکت کردیم، با آقا ای «آقا میرزا قاسم خان یمینی» که به مشایعت آمده بودند سفارش کردم، تلگراف حرکت ما را مخبره کنند.

طرف عصر رسیدیم به قهوه خانه «سنگستان» که تا «همدان» سه فرسخ بیش نیست، و ما به واسطه خرابی جاده از برف و بیچ و گل، در ظرف شش ساعت پیمودیم، در آنجا مال ها را عوض کردند و حرکت کردیم، نزدیک مغرب رسیدیم به قهوه خانه معروف به «پل شکسته»، و به واسطه حاضر نبودن مال، شب را در قهوه خانه بسر بردم بلکه دو شباهه روز دیگر هم به واسطه خرابی زیاد راه، و بارندگی و نبودن مال کافی، در گوشه قهوه خانه امرار وقت نمودیم.

«پل شکسته» اسم قریه ای است متعلق به «میرزا سید محمد طباطبائی همدانی»، و به مناسبت پل خرابی که در آنجا است، قریه معروف به «پل شکسته» شده است، از قریه مزبور، تا قهوه خانه و مال بند چاپارخانه مسافتی نیست، و ما حواچ خود را از اهالی قریه می خریدیم.

گرفتاری کالسکه

امروز چهارشنبه بیست و هشتم جمادی الثانیه مطابق «نوزدهم حوت»، مال به کالسکه بسته سوار شدیم، و با یک دستگاه دیگر که مسافرین آن، زوار های «همدان» به «قم» بودند حرکت کردیم، و به واسطه خرابی جاده و انبوهی برف و گل، سربالائی و بیچ و خم «گردنی پیش» چندین دفعه، دستگاه در برف یا گل فرو رفت که مجبوراً پیاده شده بیرون شدیم، بالآخره از سواری استعفا داده می خواستیم پیاده برویم، لکن کالسکه خالی هم نمی رفت، و سلاق ها و نهیب های در پی سورچی هم، به اسب ها مؤثر نمی شد، و این حیوان ها به قدری افتادند و برخاستند و زخم دار شدند، که از حرکت عاجز شدند، و برای ختم عمل، کالسکه و اسب ها به قسمی در برف فرو رفتد، که حرکت دادن آنها دیگر

ممکن نشد، اسب های نیمه جان را سورچی ها باز کرده، کالسکه را گذاشتند، و اثنایه و محمولات ما را هم در دستگاه رفقای راه گذاشتند، و تماماً پیاده روان شدیم، آن یک دستگاه را هم توسط شش اسب، کشان کشان و با رحمت آور دند اول مغرب رسیدیم به «قریه پیش» و مجموع مسافتی که امروز به این کیفیت پیمودیم، و مدت ده ساعت طول کشید، سه فرسخ بیش نبود، و به قدری خسته و کوفته شده بودیم که در خانه منزل کرده افتادیم و خوابیدیم.

قریه امام زاده

پنجشنبه بیست و نهم جمادی الثانیه مطابق «بیستم حوت»، اتفاقاً چند روز قبل چند نفر مسافر که از همین خط عازم «همدان» بوده اند، به اینجا رسیده و به واسطه همان اتفاقی که در «اسدآباد» برای ما پیش آمد، یعنی به واسطه عدم امکان عبور چرخ در گردن، کالسکه خود را گذاشتند و با مال سواری به «همدان» رفته بودند، و کالسکه آنها در «پیش» خالی مانده بود.

امروز همان کالسکه را اسب بسته و مارا سوار آن کردند و به حرکت افتادیم، هرچه پیش می رفتیم برف کمتر می شد، تا این که به کلی زراعت های از زیر برف درآمده نمودار شد، و گله های گوسفند در صحراءها چرا می کردند و بعضی جاهای زمین را شخم می زدند که زراعت بهاره یا صیفی بکارند، دسته های سار هم، از این طرف به آن طرف در پرواز بودند، و یا در اراضی تحت شخم می خرامیدند و گردش می کردند، هوا هم ملایم و معتدل شد، و نسیم فرخ بخشی از هر جانب میوزید، که ساقه های نازک گندم و جو را از این طرف و آن طرف خم می کرد، خلاصه

آن که آثار بهار از طراوت هوا و خرمی صحراء و غیره ظاهر شده بود، نهار را در قریه «توتل» که متعلق به «ناصرالدوله» است صرف نموده، پس از تبدیل مال کالسکه دوباره برای افتادیم، دو ساعت به غروب مانده رسیدیم به قریه معروف به «امامزاده» و به واسطه فقدان اسب یادکی، شب را در آن جا مانده راحت کردیم، وجه تسمیه این قریه وجود بقعه «امام زاده شاپور» در آن است، که گفتند از فرزندان «حضرت موسی الکاظم(علیه السلام)» می باشد.

پل دیزآباد

امروز جمعه غرہ رجب مطابق «بیست و یکم حوت»، صبح از قریه «امام زاده» «حرکت»، و همه جا در جلگه هموار طی طریق کرده، ظهر رسیدیم به قهوه خانه در کنار رودخانه.

این رودخانه خیلی عریض و عمیق، همان رویی است که پل معروف «دیزآبادی» «به روی آن ساخته شده»، و چون پل مزبور منهدم شده، مسافرین از این محل که آسان تر است، و تا «دیزآباد» دو فرسخ فاصله دارد می گذرند. در هر حال مسافرین و اثنیه آنها را چند نفر آب باز، که شغل آنها همین کار است، به روی سر و شانه گذاشته عبور می دهند، و کالسکه ها و گاری های خالی را از گارهای معین، توسط چهار یا شش اسب به آنطرف می برند، ما هم برای چهار ساعت به غروب مهیای عبور شدیم، یعنی کنار رودخانه لباس های بلند و کفش و کلاه را کنده، با اثنیه آن طرف ساحل فرستادیم، و خود به روی شانه آب بازها سوار شده با هزاران وحشت و خطر غرق شدن از آب به سلامت گذشتیم، لکن دو نفر از «همدانی ها» وسط رودخانه غلنيده و غوطهور شدند، و فوراً آب باز های

صفحه

۲۷۰

دیگر در آب افتادند بیرونشان کشیدند، و یکی دو ساعت در کنار ساحل در یک گوشه نشسته، مشغول خشک کردن گوش و کنار لباس های خیس شده خودمان، و تجدید لباس رفقای در آب افتاده بودیم سپس سوار کالسکه خیس و مرطوب شده حرکت کردیم.

در قریه موسوم به «قلیج تپه» و قریه «محمدآباد» مال حاضر بود می بستند و به سرعت می رفتیم، حوالی غروب رسیدیم به قریه «ساروق» و هر چند باید موافق جاده شوشه از «سلطان آباد عراق» که تا «ساروق» شش فرسخ است عبور نمائیم، لکن چون دو سه روز است که آن طرف «سلطان آباد» جاده مغلوش (۱) و غیر قابل عبور شده، و گاری پست هم به همین جهت از بیراهه امشب وارد «ساروق» شد، سورچی ها در حرکت دادن ما به «سلطان آباد» تأمل داشتند و شب را در «ساروق» ماندنی شدیم.

ساروق

امروز شنبه دوم رجب مطابق «بیست و دوم حوت»، صبح گاری پست که از خط غیر عادی به «ساروق» آمده بود به «سلطان آباد» رفت، و نایب «ساروق» هم به آن سوار شده رفت که از مرکز، تحصیل اجازه حرکت دادن مسافرین را، از همان خط غیر عادی که سالم است بنماید، نزدیک ظهر اجازه رسید و فوراً مال به کالسکه بسته، و از «ساروق» مستقیماً به طرف «قم» حرکت کردیم، و موافق آنچه سورچی ها می گفتد قریب دوازده فرسخ خط سیر ما به واسطه نزفتن به «سلطان آباد» کوتاه تر شد، و این که جاده شوشه را از «عراق» گزرنده اند به واسطه مرکزیت و

۱- ناهموار.

صفحه

۲۷۱

شهریت آن جا است.

طرف عصر در قریه «آهنگران»، مال‌ها را عوض کردند و باز رفته، نزدیک غروب رسیدیم به قریه «تاج آباد»، و شب را در آن جا راحت کردیم از نیمه‌های شب باران تندی گرفت و تا صبح می‌بارید.

قصبه آشتیان

امروز یکشنبه سوم رجب مطابق «بیست و سوم حوت»، صبح زود در حال بارندگی هوا سوار شده حرکت کردیم، دو ساعت به ظهر مانده رسیدیم به قصبه «آشتیان»، چون مال حاضر نبود قرار شد سه ساعت لنگ نموده، با همان مالها حرکت کنیم، این دو ساعت را صرف نهار و تماشای قصبه نمودیم، جای خوش منظره ای است، دکاکین خیلی تمیز و قشنگ و نوساز دارد، و اداره پست خانه و تلگرافخانه نیز در آن جا دایر است، نان های سنگ و لواش بسیار عالی، و روغن های خیلی اعلی و تمام حوالج دیگر زندگانی در قصبه موجود بود، بعد از ظهر سوار شده راندیم، و پس از طی سه فرسخ مسافت از میان دره‌ها و تپه‌ها رسیدیم، به مال بندی که معروف به قهوه خانه «حضرت عباس» است، و جز قهوه خانه آثار دیگری از آبادی ندارد. در این جا یک کمند مال بیشتر نبود، و رفقای «همدانی» ما عقب ماندند، ما برای سه ساعت به غروب مانده سوار شده از اراضی پست و بلند گذشته، غروب رسیدیم به قریه موسوم به «گنده رود»، این جاها هوا به کلی ملایم شده بود و زمین های زیر حاصل، به کلی خشک و نشنه بود، گویا باران شب گذشته در این حدود نیامده است.

اول مغرب سوار شده و با روشنایی مهتاب از جاده های پست و بلند و ناهموار عبور کرده، چهار ساعت از شب گذشته رسیدیم به قلعه معروف

صفحه

۲۷۲

به «علی جان بیگی» و به واسطه خستگی و تاریکی هوا، شب را در داخل قلعه در منزل سورچی خودمان که اهل همانجا است ماندیم، منزل تمیزی بود میزبان هم از خدمت فروگذار نکرد.

طفروف

امروز دوشنبه چهارم رجب مطابق «بیست و چهارم حوت»، اول آفتاب سوار شده از «قلعه علی جان بیگی» حرکت، و همه جا در اراضی مسطح و هموار می‌راندیم، و پس از دو ساعت رسیدیم به «طفروف» که قریه خیلی بزرگ و معمور و در حکم قصبه است، در قهوه خانه بسیار عالی و مصفای آن یک ساعت توقف، و پس از تبدیل مال‌ها سوار شده راندیم، هوا از اعتدال گذشته به درجه گرم‌بود و «جلگه قم»، آثار و علامات خود را ظاهر می‌ساخت.

مقارن ظهر رسیدیم به کاروان سرای سنگی که مال بند آخری در آنجا است، و پس از صرف نهار سوار شده حرکت کردیم، قسمت اول راه خیلی پست و بلند و ناهموار بود، و در قسمت اخیر همه جا از داخل نهرها یا به روی پل‌های مخروبه و خطرناک گذشته، سه ساعت به غروب مانده وارد «قم» شدیم.

« حاج شیخ ابوالقاسم» ملحق به خانواده خودش شد که به زیارت آمده بودند، من و «ماهوتچیان» منزل مخصوص کرایه کرده، و مدت یک هفته در خدمت «حضرت موصومه» (علیها السلام) (به زیارت و عنبه بوسی اشتغال داشتیم).

ورود به قم

در این ایام یک شب و یک روز بارندگی بسیار سختی شد، که

موجب طغیان رویخانه و خطر ریختن آن به شهر گردید، از بستگان و خویشان من جمعی از «زاویه مقدسه» به قصد زیارت، یا به منت استقبال من، یا جمعاً بین الامرين به «قم» مشرف شده بودند، از آن جمله بودند برادر عزیزم آقای «آقا میرزا عبدالخالق» حفظه الله تعالى، و پسر عمه های محترم، آقا زاده ها و آقا مهدی و همچنین آقای « حاج سید جلال الدین» و آقایان «معتمدالتولیه» و «آقا میرزا آقا» و غیرهم، در این سال علاوه بر فور زوار معمول شب عید، جمعیت زیادی هم برای زیارت «آقا شیخ عبدالکریم مجتبه» که از «عراق» به «قم» مهاجرت فرموده آمده بودند، نیز جمعی برای دوری از خطرات حکومت نظامی مرکز، و کوتایی «آقا سید ضیاء الدین» به «قم» مشرف شده بودند، و در ضمن استخار از سلامتی خانواده مکثوف شد، که تمامی اعضاء و فامیل من صحیح و سالم اند، جز دخترک شش ساله من «شاه بیگم خانم» که فوت شده و داغی بر دل مادر و پدر خود گذارده، خداوند خودش توفیق صبر و شکریائی و تسلیم مرحمت فرماید.

حرکت از قم

امسال سه شنبه دوازدهم رجب مطابق «دوم حمل»، تحويل شمس به «بر ج حمل»، یک ساعت از آفتاب گذشته روز دوشنبه یازدهم شد، و ما با اداره چاپارخانه قرار گذاشته بودیم، که همان روز دوشنبه ما را با کالسکه حرکت بدده، لکن تعلل کردند و حرکت به روز سه شنبه افتاد، و در یوم مزبور دو ساعت به ظهر مانده، با آقای «ماهوتوچیان» و دو نفر آشنای «طهرانی» که برای رفیق کالسکه اختیار شدند از «قم» حرکت کردیم، و در هر مال بندی که می رسیدیم مال حاضر بود می بستند و می رفتد، و برای دو

ساعت از شب گذشته از خستگی و کسالت در «مزرعه اناران» رسیده راحت نمودیم.

ولادت حضرت علی(علیه السلام)

امروز چهارشنبه سیزدهم رجب مطابق «سوم حمل»، که روز ولادت با سعادت» حضرت امیر مؤمنان - عليه الصلاة والسلام - بود، صبح زود سوار شده ظهر در» حسن آباد» صرف نهار نموده باز رفیتم، قریب سه ساعت به غروب مانده رسیدیم به قریه «کهریزک»، که در آنجا نیز بعضی از خویشان و محترمین «زاویه مقدسه» به استقبال آمده منتظر رورد من بودند، از آن جمله برادران مکرم عزیزم، آقایان «آقا میرزا ابوالقاسم» و «آقا میرزا ابوالفضل» و پسر عمه مکرم «آقا نصرالله» و جناب «معین التولیه» و «آقا ابوالحسن اندر مانی» و غیره، که در باع معروف «کهریزک»، بساط استقبال و پذیرائی مهیا کرده بودند، لکن به واسطه ضيق وقت به صرف چای در قهوه خانه کنار جاده قناعت و اکتفا شد، و به عجله سوار شده حرکت کردیم، در راه باد بسیار سرد و شدیدی میوزد، که موجب زحمت و صدمه آقایان مستقبلین که سواره همراه می آمدند گردید.

یک ساعت به غروب مانده رسیدیم به «قریه بهشتی» که از آن جا راه «زاویه مقدسه» از جاده شوسه «طهران» جدا می شود، و جمعی از خویشان و دوستان که آن جا به استقبال آمده بودند، کالسکه را به طرف «قصر ملک» سوق نمودند، و در قصر مزبور که آقایان خدام مجلس پذیرائی و استقبال تهیه کرده بودند، به قدر یک ربع ساعت نشسته، و با جمعیت پیاده به طرف «آستانه متبرکه» ولی نعمت حقیقی خودم «حضرت عبدالعظیم - علیه التحیة والتکریم -» رهسپار، و پس از عنبه بوسی و شکرگزاری در درگاه آن

«سیدالکریم»، چند دقیقه در مجلس پذیرائی هیئت فراشان آستانه نشسته، هم سفران «طهرانی» خدا حافظی گفته و رفتد، و من به همراهی جماعت مستقبلین و در خدمت پدر بزرگوار خودم که تا صحن مطهر به استقبال

تشریف آورده و مرا به شرف دست بوسی خود در آن جا مفتخر نموده بود، به طرف منزل رفته از دیدار خانواده که مدت ده ماه و نیم از آن ها به کلی دور و بی خبر بودم، بهره مند و محظوظ و مشعوف شدم، و پس از تحقیقات مکشوف شد که «آقا ابراهیم» طفل هفت ساله من نیز در مفارقت پدر، بدرود زندگانی گفته و داغی بر داغ من افزوده، خداوند خودش باز هم توفیق صبر و شکیبائی و تسلیم عنایت فرموده، و یادگار دو طفل متوفی یعنی نور چشمان «آسید محمد علی» و «آقا جواد» را برای من باقی گذارده، و آنها را به طریق صلاح و سداد هدایت فرماید.

* * *